



# حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم  
 دی ۶۶ شماره ۱۰

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

## جمهوری اسلامی و مسئله فلسطین

نمی‌توان در انتظار نشست! اسکنت همه چیز  
 از دست برود!.....  
 تاریخ انقلابی را که می‌توانند امروز پیروز  
 شوند (و یقیناً امروز پیروز خواهند شد) و لای  
 چنانچه کار را بفردا بیاندازند، بدیم آن میرود  
 که بسی چیزها از دست بدهند، در مقابل تأخیری  
 که روا دارند نخواهد بخشید.....

"من این سطور را عصر روز بیست و چهارم  
 مینویسم. اوضاع بیتناهیست بحرانیست. مثل روز  
 روشن است که اکنون دیگر تأخیر در قیام  
 حقیقتاً برابر مرگ است.  
 هجرات به تمام رفاطمینان میدهم که اکنون  
 دیگر همه چیز بموشی بسته است و سائلی در  
 دستور روز قرار دارد که نه با مشاوره می‌توان  
 آنها را حل کرد و نه با کنگره‌ها (ولو اینکه  
 کنگره شوراهای باشد) بلکه حل آنها منحصراً از  
 عهدهٔ خلقها، توده و مبارزهٔ تودهٔ مسلح ساخته  
 است.....

ک  
 گفتارهای جمهوری اسلامی (ج. ۱)  
 دندانه‌های خود را برای فشردن  
 شامرک جنیش فلسطین تیغ  
 میکنند. همراه با اوچگیری مبارزات خلق  
 فلسطین، هرزه کویان جمهوری اسلامی سخت‌یکار  
 نشخوار اراجیف و بیاوه‌های سراپا خدعه آمیز  
 مشغول شده و کتدابی از دروغ پردازی‌های  
 وقیحانه در تحریف خصلت واقعی و علل آغاز  
 خیزش نوین در جنیش فلسطین براه انداخته  
 اند.  
 ج. ۱. متعاقب حوادث اخیر در فلسطین  
 شروع به برگزاری تظاهرات، جلسات دعاخوانی  
 بقیه در صفحه ۲

بانتظار اخذ رأی متزلزل ۱۲۵ اکثریت نشستن برابر  
 است با نابری، با فرمالیته. مردم حق دارند و  
 موظفند این قبیل مسائل را نه از راه اخذ رأی  
 بلکه از راه زور حل کنند، مردم حق دارند و  
 موظفند در لحظات بحرانی انقلاب نمایندگان  
 خود و حتی بهترین نمایندگان خود را هدایت  
 نمایند و در انتظار آنها ننشینند.....

دولت در تزلزل و تردید است. باید بهر قیمتی  
 شده کارش را بی پایان رساند! تا آخرین اقدام  
 برابر مرگ است.  
 (تاریخ نگارش: ۱۲۴ اکتبر - ۶ نوامبر - ۱۹۱۷ از  
 "نامه به اعضاء کمیتهٔ مرکزی")

اینجا ستاد جنگی انقلاب پرولتریست!  
 در اینجا آگاهترین و بیکیفرترین نمایندگان  
 کان پرولتاریای انقلابی گرد آمده تا محصول  
 تمام سالهای ولولانی و سخت مبارزهٔ انقلابی طبقه  
 بقیه در صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید

رفیق بهروز فتیحی: چکیده سربداران

فلسطین پیاپی می‌خیزد!

... یک گزارش

دربارهٔ سقوط ۸۷ و بحران اوایل دههٔ ۸۰

ظهور و سقوط امپراتوری آمریکا

سنگر درخشان نبرد را برپا داریم!

اعترافات پل‌سوسه‌پال امپریالیست

۶  
 ۱۶  
 ۹  
 ۱۸  
 ۱۲  
 ۸  
 ۲۴

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

خود را برداشت کنند. اینجاست پروگرام است. اصولی انقلاب پرولتاریای آگاه با آنچنان طبیی که طبینش تمام دنیای ستم‌دیده را بخود جلب کرده است. میلیونها میلیون کارگر و دهقان سراسر جهان با دلهره و التهاب، با شادی و ولع بدینجا چشم دوخته اند.

تاریخ چنین روزگاری و چنین مکانی را هرگز فراموش نخواهد کرد!

در همینجاست که پرولتاریای انقلابی که در طول سالها سختترین آزمونها را از سر گذرانده و در کوره نبردهای ۱۹۰۵-۱۹۱۷ و مبارزه‌ای سخت علیه هر شکل و شمایل از اپورتونیسیم همچنان فولادآبدیده گشته است، مسلح و آماده، آگاه و روشن بین در حال تمرین آنچنان صحنه‌ای از نبرد است که شوک‌دهش همت بند ضدانقلاب جهانی را بلرزه افکنده.

در همینجاست که کمیته مرکزی حزب بلشویک با انبانی از دانش و تجربه انقلابی بر دوش و در حد اعلا شکفتگی و ابتکار عمل انقلابی، در حال پاسخگویی عملی به اساسی‌ترین وظیفه مقابل پای هر کمونیستی، یعنی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر میباشد. و در همینجاست که آموزگار و رهبر پرولتاریای بین‌المللی، رفیق لنین که چندی پیش از اینروزها اعلام کرده بود: "حزب ما هر آن آماده است که زمام قدرت حاکمه را تماما بدست خود گیرد" شخصا مسئولیت هدایت لایم را بعهده میگیرد:

"تاخیر در اقدام برابر مرگ است!"  
فرمان اشغال کاخ زمستانی - مقبره فرماندهی ارتجاع - صادر میشود. در حالیکه نور پروژکتور کشتیهای جنگی خطوط حمله را روشن میکنند، توپهای زیمان و "اورورا" - سوری کاخ زمستانی نشانه میروند. مامای لهر با هدایت آگاهانه حزب پرولتاریای انقلابی - حزب بلشویک - مژده زایش جامعه نوین سوسیالیستی را به اقصی نقاط جهان می‌رساند.

در میانه غریب شلیک توپها، دومین کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه در اصولی کشایش می‌یابد. رفیق لنین با افتخار تمام واژگونی دولت موقت ارتجاعی و بازداشت اکثریت اعضا آنرا توسط کارهای سرخ متشکل از کارگران و دهقانان انقلابی، اعلام میدارد. بیانیته کنگره میگوید:

"کنگره با اتکاء به اکثریت عظیم کارگران، سربازان و دهقانان و با اتکاء به قیام پیروزمند کارگران و پادگان پتروگراد، قدرت حاکمه را بدست خود میگیرد."

بدین ترتیب از دل جامعه‌ای که برای مدت ۲۰ سال توسط کار همه جانبه ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی عمیقاً شخم خورده و در ابعاد عظیم بدر آگاهی انقلابی درون صفوف توده افشاند شده بود، ازدهای قدرتمند اکتبر، نخستین پایگاه سرخ

انقلاب جهانی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا، با اتکاء به قیام مسلح کارگران و دهقانان و تحت هدایت آگاهانه حزب بلشویک متولد میشود. تاریخ هرگز چنین عظمتی را نبخودنیده بود!

مفهوم تاریخی - جهانی انقلاب اکتبر

اکتبر نقطه عزمی نوین برای پرولتاریای بین‌المللی بود. انقلاب اکتبر و برپائی دولت دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی مرحله نوینی را پیشاوری جنبش طبقه کارگر بین‌المللی باز نمود و راهگشای تمام ستم‌دگان عالم در مبارزه شان علیه ستم و استثمار و پیشروی بسوی جامعه بی طبقه کمونیستی شد. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی میگوید:

"برای اولین بار در تاریخ طبقه کارگر موفق به خرد کردن دستگاه دولتی قدیم و استقرار حاکمیت خویش، عقیم گذاردن تلاشهای استثمارگران برای خفه کردن رژیم سوسیالیستی در کودکیش، و آفرینیدن اوضاع سیاسی لازم برای استقرار یک نظم اقتصادی جدید سوسیالیستی گردید. در این پروسه نقش مرکزی یک حزب سیاسی از نوع جدید، حزب لنینی، بنمایش گذارده شد" سالها از کمون پاریس میگذشت و طبقه کارگر در طی این سالها هرگز چنین به عرش اعلی حمله ور نشده بود تا قدرت سیاسی را بدست خود بگیرد. اگر کمون تجربه ای کوتاه مدت از اراده توده‌های کارگر مسلح را برای گرفتن زمام امور بدست خود نپایندگی میکرد و از این زاویه - علیرغم نبود حزب پیشاهنگ پرولتری در رأس آن - دیکتاتوری پرولتاریا محسوب میشد، اینبار در اکتبر، پرولتاریای انقلابی نقشمند و متکی به علم رهاشده خویش و متشکل در عالیترین سازمان خود حزب کمونیست - آمده بود تا دستگاه دولتی را کاملاً خرد کند و "زمام امور را تماما بدست خود گیرد". بصورت رئیس دولت درآمده و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر نموده، ساختمان سوسیالیسم در شوری را برمسیر گسترش انقلاب جهانی پرولتری به پیشش برسر داد. این بار پرولتاریا حزب طیفاتی خود را داشت.

اکتبر، مصور تکامل کیفی درک مارکسیستی از رابطه بین پیشاهنگ و توده، رابطه بین عنصر آگاهی و خودروئی بوده، که این مسئله بیان متمرکز خود را در ارتباط با جایگاه حزب و اصول سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی آن می‌یافت. مبارزه لنین - از همان سال‌های نخست جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه - علیه نظریات متافیزیکی و درکهای بورژوا - فرمیستی و بورژوا دمکراتیک درون این جنبش حول مسئله ماهیت و جایگاه و نقش حزب بطور فشرده در اثر جاودانه "چه باید کرد" متبلور گشت. انعقاد درخشانی که در "چه باید کرد" هم در عرصه ایدئولوژیک هم سیاسی و هم تشکیلاتی از تئوریهای رایج فرمیستی و اکو-نومیستی شده بود و بالاخص پیش گذاردن این تئوری توسط لنین که می‌بایست پیشاهنگ پرولتاریا - حزب - با استخواندینی انقلابیون

حرفه‌ای، موجود با شوری و خستگی ناپذیر آگاهی کمونیستی را بدون صفوف توده اشاعه دهد، خط تمایز میان مارکسیسم انقلابی و بورژوا - فرمیسم و بورژوا دمکراتیسم را ترسیم نمود. این تفکلی که درک مارکسیستی از مسئله تشکیلات پیشاهنگ پرولتاریا و اصول ایدئو-لوژیک، سیاسی و سازمانی آنرا بمقام کیفیتا بالاتری ارتقاء داد، نه تنها اکونومیسم را درهم شکست و در تکامل خود به ایجاد حزب مستقل کارگری در روسیه منجر گردید - چیزی که بقول رفیق استالین بدون آن صحبتی هم از انقلاب نمیتوانست در کار باشد - بلکه زیربنای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را نیز پی‌ریزی نمود.

اکتبر ضرورت حیاتی بوجود چنین حزبی را برای رهبری مبارزه مسلحانه، برای کسب قدرت سیاسی و برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا نشان داد و این ضرورت را بمثابة یک اصل جهانشمول و خدشه‌ناپذیر و صادق برای تمامی نقاط دنیا اعم از کشورهای امپریالیستی و با تحت سلطه به تشییت رساند.

اکتبر روش کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در یک کشور امپریالیستی را ترسیم نمود. و همانگونه که بیانیته ج. ا. ا. خاطر نشان میکند "انقلاب اکتبر کماکان نقطه اساسی رجوع برای استراتژی و تاکتیکهای مارکسیست لنینیستی" در کشورهای امپریالیستی میباشد یعنی: قیام مسلحانه بمثابة استراتژی عمومی که برپایه تدارک دراز مدت سیاسی - تشکیلاتی حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد و افشاکری سیاسی و تحلیل همه جانبه از تمامی جوانب و مظاهر ستم و استثمار امپریالیستی مرکز کار ایندوره تدارک است. لنین تحلیل کرد که توده‌های وسیع در این دسته کشورهای، بهجز در دوره‌های نسبتاً نادر بحرانی‌های حاد و خیزشهای اجتماعی راغب و قادر به حمایت و شرکت فعال در جنبش انقلابی نبوده و از ایترو بر لزوم کار سیاسی آگاهگرانه برای تأثیر گذاری بر توده‌های مردم بطریقی انقلابی، برای هدایت آنها در مقابله با سیستم امپریالیستی، برای جذب پیشروان در حزب انقلابی پیشاهنگ و ساختمان پایه‌های سازمان یافته پیشبرد جنگ انقلابی تأکید ورزید و روشن نمود که تنها از این طریق و با این روش است که پرولتاریا قادر خواهد بود در شرایط پیخته شدن اوضاع انقلابی، بطور مسلحانه بقدرت دولتی حمله ور شده و ارتجاع را در یک یا دو یا... شهر سرنگون ساخته و وارد جنگ داخلی که صفت مشخصه اش تعرض استراتژیک میباشد و ممکن است سالها بطول انجامد، شود.

این، مرز بندی با بیراهه‌های پارلمانیستی، گذارهای مسالمت آمیز، شراکت در قدرت، سپردن زمینه به بورژوازی لیبرال یا دمکرات و خود در موضع اپوزیسیون ماندن، آنارشیزم، تئوریهای مرحله گرایانه - از اعتصابات پراکنده به اعتصاب عمومی و سپس به تسلیم واداشتن حکومت و... بود.

لنین در تدوین راه انقلاب در کشورهای

## جمهوری اسلامی و مسئله فلسطین

و نواز برای فلسطین کرد. ملامت‌هاش چپ و راست در رابطه با کمکهای همه جانبه فرهنگی و سیاسی و... به گسترش انقلاب فلسطین و اظهار به اسرائیل بیانه صادر کردند و یکبار دیگر مردم را حیران و انگشت بدهان نمودند - حیران از اینهمه وقاحت و دروغ، و از اینکه کسی را در این عرصه یارای رقابت با اینان نیست. مردم حیران شدند چرا که هنوز بهره کربه فلسطینیان بیش چشمشان مجسم بود که بدنبال فاش شدن سفر مقامات آمریکائی و اسرائیلی به تهران، از ترس آنکه مبادا براداران اسرائیلیشان در ارادت و صداقتشان شک کرده باشند، در تلویزیون ظاهر شد و باخنده ای تهور آور در مورد کیک که مقامات فوق الذکر از تلافی برای جماران خریده بودند گفت: "بچه‌ها - با سدارها - تو راه همه‌اش را خوردند و با چیزی نرسید!"

از مناسبات پنهان و دیرینه که بگذریم هنوز زمان چندانی از بر ملا شدن مناسبات بسیار نزدیک ایران و اسرائیل نگذشته است. از سرازیر شدن اسلحه توسط اسرائیلیها به ایران و همکاریهای جاسوسی تهران - تل آویو - بگذریم، این مناسبات آنقدر نزدیک است که اسرائیل نقش محفل را در برقراری رابطه مجده بین ج.ا. و آمریکا بازی کرد. دیوید گیمش (نماینده دولت اسرائیل در تیم مک فارلن) چندی قبل از سفر به تهران در شفاعت از داروستانه حاکم بر ایران به آمریکاییها گفت: "... اینان در حال ارائه مسائلی مهم - اساساً اطلاعات - ما هستند و علائمی مشاهده میشود که نشان میدهد اینها سریعاً در حال دستگیری عناصر رادیکال و بستن دست و پای این عناصر و گماردن افراد خود در مقامات حساس میباشند. شواهدی مبنی بر رشد نفوذ و ارتقاء قدرت تصمیم گیریشان نیز در دست است" (نقل از گزارش کمیسیون ناور)

فراموش نکنید که طبق رهنمود خیمینی، ج.ا. حاضرست با همه دنیا رابطه برقرار کند، الا اسرائیل را "هزن"! این وقاحت در مسورد اسرائیل و جنبش فلسطین استثنائی در رفتار و سیاستهای ج.ا. نیست بلکه بخشی از یک استراتژی پیچیده است که جمهوری اسلامی برای حل تضاد مابین انجام وظایف در قبال امپریالیسم و ارتجاع جهانی از یکسو و فریب عوام از سوی دیگر، طراحی کرده است. این استراتژی عبارتست از لاس زدنهای پنهانی و جیب و دادهای علنی.

اما از اینها گذشته، این دغلبازیهایی رژیم بیش از هر چیز نمایانگر آن است که چگونه مبارزه عادلانه خلق فلسطین میتواند محرک عظیمی در برپائی شور و شوق انقلابی در مردم ایران گردد. هراس رژیم خیمینی از این "هولناکترین امر او را وادار میسازد برای تحت کنترل در آوردن این حمایت انقلابی،

خود را با جنبش فلسطین "همدرد" و "همسر" نشان دهد. این دقیقاً همان کاریست که تمام دولتهای مرتجع خاورمیانه از شاه اردن و عربستان گرفته تا سوریه و لیبی، هریک بنوعی ملزم به انجامش هستند. اینها همگی آگاهند و به تجربه دریافته‌اند که شعله‌های انقلاب فلسطین شدیداً مسری است و داغ این سرایت نیز سالهاست که سینه‌هاشان را میسوزاند. وقتی ملامت ج.ا. در نطقهایشان میگویند "خیزش جکرسوز مردم فلسطین، احساساتشان را بدرستی توصیف میکنند!" مزدوران ج.ا. در آندسته از نطقها که

رو به مردم ایران دارد، تلاش کرده‌اند خیزش انقلابی اخیر را بخود منتسب کنند. طوری که گویا جوانان شورشکر نواحی اشغالی، تحت تاثیر "انقلاب" اسلامی هستند و برای رهائی خویش به خمینی و ایدئولوژی گنبدیده اسلامی چشم دوخته‌اند. این دقیقاً بدان جهت است که مانع از الهام گرفتن مردم ایران از تحسول تازه آغاز شده فلسطین و انگیزش شور و شوقشان جهت انقلاب گردند. بعلاوه از آنجا که نوده‌ها دیگر با پوست و گوشت خود به ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی اینان بی برده‌اند، منتسب کردن جنبش فلسطین بخود را راهی برای دلسرد و نومید کردن مردم ایران از انقلاب فلسطین یافته‌اند. در اینکه جوانان فلسطینی در کشاکش این نبرد قهرمانانه بدنبال راهها و ابزار جنگ از ابزار مقاومت گرفته تا سلاح سیاسی - ایدئولوژیک میگردند شک نیست، و این جیز نیست که برای یک انقلاب

شدیداً بدان نیازمندند و در اینکه جمهوری اسلامی و بطور عموم نیروهای اسلامی نیز سراسیمه بدنبال کوبیدن مهر رهبری خود بر این اعتلاء انقلابی و به اسارت در آوردن این خیزش نوین میباشند نباید شک کرد. اما بین آرزوها و واقعیات فاصله زیاد است و نیروهای اسلامی دقیقاً بدلیل موجودیت ج.ا. بر احتسسی نخواهند توانست آرزوهایشان را به واقعیت بدل کنند. چرا که با تجربه ایران بیوسیدگی و اسارت بار بودن این ایدئولوژی بعریانی در مقابل چشم توده‌های محروم جهان و بالاخص خاورمیانه بنمایش درآمد. اگر چه خلاء رهبری در جنبش انقلابی بیخاسته فلسطین خطر غصب رهبری آن توسط نیروهای اسلامی رنگارنگ را فراهم میآورد، اما از جانب دیگر باید توجه کرد که تجربه "انقلاب" اسلامی فاکتور است که زمینه عینی مساعدی را برای مبارزه با این خطر فراهم میکند. تجربه "انقلاب" اسلامی، خودمدرسه‌ای آتیه

نیستی برای مردم محروم خاورمیانه است. آنها بچشم خود دیده‌اند که این "انقلاب" هیچ نبود مگر سربریدن یک انقلاب عظیم، و سپس سرکوب و حشيانه هر حرکت حق طلبانه توده مردم و ستگری بیسابقه و چاکریشکی کمپرادوریسم اسلامی دربارگاه امپریالیسم. اگر دودعه طول کشید تا ورشکستگی ایدئولوژی ناسیونالیستی در رهنمون شدن خلق فلسطین بسوی رهائسی آشکار شود، "انقلاب" اسلامی بمثابه معلم منفی بی همتائی این افشاکری را در مورد اسلام

باجام رساند. ج.ا. از نفوذ گسترده اش در جهان عرب بسیار دم میزند اما علیرغم حضور دیرینه نیروهایش در لبنان مجبورست که با رفتگری و بیمارستان سازی در بعلبک (مرکز حزب الله) پایه خود را حفظ کند.

با تمام این احوال ج.ا. تلاش میکنند در جنبش فلسطین بالاخص در مناطق نوار غزه و کرانه غربی رود اردن نفوذی برای خود دست و پا کند تا صاحب "قدرت شفاعت" نرزد فلسطینیها گردد و از آن در زدو بندها و دیپلما سی خود با امپریالیسم آمریکا و اسرائیل و دولتهای عرب خاورمیانه استفاده کند. مثلاً طرفداران خود در فلسطین را به آرامش دعوت کند و در عوض از اسرائیل اسلحه بگیرد و یا شاه عربستان را در مورد سیاستهای او یک برسر

لطف آورد! ج.ا. امیدوارست با طرح شعارهای خرافت کفنده مذهبی نظیر آنچه در آستانه قیام ۵۷ برای مردم ایران فرقره میکرد، زمینه ای برای نفوذ خود در جنبش فلسطین فراهم کند: "وحدت کلمه زیر پرچم اسلام برای آزادی قدس عزیز"، "خون بر شمشیر پیروز است" از جمله شعارهای نهوع آور است که ج.ا. در خطاب به مردم فلسطین مطرح میکند. ج.ا. تلاش دارد این نکته را به توده‌ها القاء کند که علت العلیل شورهای اخیر همین شعارهاست. اما حتی اگر چنین شعارهایی از جانب افشاری از مردم فلسطین هم مطرح شود، تغییری در ماهیت خرافی و واپسگرای آن داده نخواهد شد. این شعارها تنها بیدرد ستگران میخورد و مصرفی جز اخته کردن و منفعل ساختن زحمتکشان و جوانان انقلابی ندارد. ج.ا. خوب میدانند که این شمشیر است که بر شمشیر پیروز میشود، خسوب میداند که تعصبات مذهبی احمقانه برای تکه خاکی، حال "قدس عزیز" باشد یا مکه و امثالها، هرگز هیچ ستمدیده ای، هیچ کارگر و دهقانی را بجائی نخواهد رساند، مگر تولیدی و تولید

بردگی‌شان. و دقیقاً بخاطر منافع طبقاتی خود و ارتجاع جهانیست که ج.ا. تلاش میکند این برده‌های خرافی را بر دیدگان توده‌های محروم عرب هم بکشد تا راه واقعی رهائیشان را نبینند اما طیرقم همه این توطئه‌ها و فریبها، انقلاب فلسطین با تلاش آگاهانه کمیونیستهای اصل به پیش راه خواهد گشود و بموازات تعمیق و گسترش انقلاب فلسطین، عرابین مرتجعین نیز کوتاهتر خواهد شد، چرا که انقلاب فلسطین بخشی از انقلاب ایران و منطقه است. ●

\* جمع کردن زباله شهر و بیمارستان سازی از فعالیتهای نیروهای حزب الله جمهوری اسلامی در شهر بعلبک است.

\* \* "قدرت شفاعت" فرمولی است که جمهوری اسلامی به رابطه خود با حزب الله در بیروت که گروگانهای آمریکائی، فرانسوی و آلمانی را در اختیار دارند، اطلاق میکند. ج.ا. از این امپریالیستها اسلحه و امتیازات دیگر میگیرد و در عوض از "قدرت شفاعت" خود برای آزادی گروگانها و انجام خدمات دیگر استفاده میکند. ●

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

امپریالیستی، صف دوستان و دشمنان انقلاب پرولتاری را قاطعانه ترسیم نمود و با تحلیلی علمی از مناسبات و عملکرد امپریالیسم نشان داد که چگونه رشد امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیری به انشعاب درون طبقه کارگر - انشعاب مابین آن افشار تحتانی و تحت حتم و استثمار پرولتاریا، واقشار فوقانی کارگرانی که از چپاول و استثمار بورژوازی امپریالیستی نفع برده، با این بورژوازی هم‌دست بوده و به‌مثابه تکیه‌گاه عمده "اجتماعی" آن عمل می‌کنند، می‌انجامد.

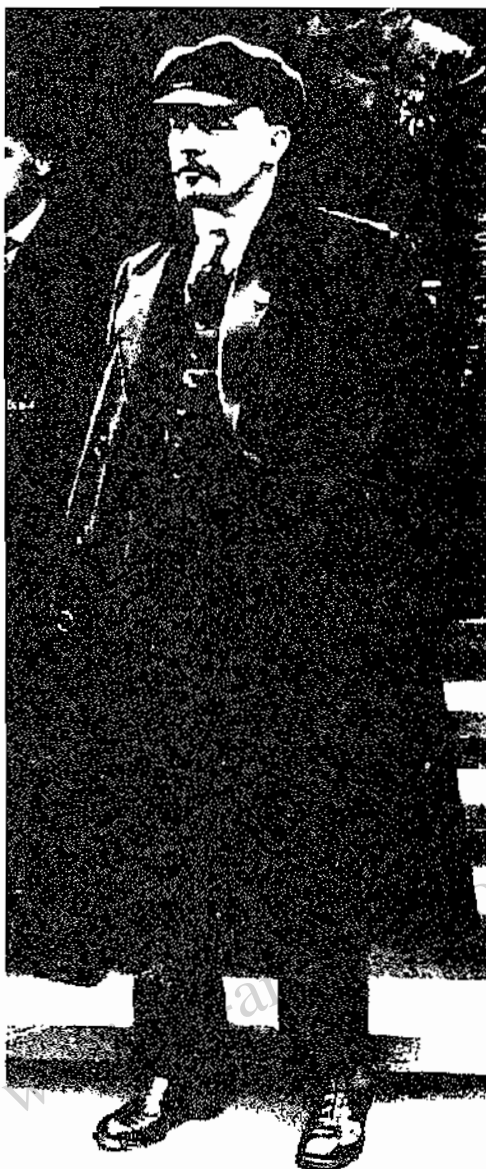
لنین خاطر نشان ساخت که این فاشیستی فوقانی کارگران در کشورهای امپریالیستی - آریستوکراسی کارگری - در رأس اتحادیه‌ها و سندیکاها و احزاب بورژوازی کارگری قرار می‌گیرد و رسالتش به‌مثابه کارچاق‌کن بورژوازی امپریالیستی، اخته کردن جنبش کارگری، نفوذ بورژوازی در میان پرولتاریا و مطیع ساختن آنها - یعنی همان چیزی که بورژوازی شدیداً بدان نیازمند است و از هر کاری برایش مشکلتر است - میباشد.

لنین نشان داد که بدون مبارزه قاطع و بی‌امان در تمام طول جبهه علیه این جریان اجتماعی معین و گروه‌ها، دستجات، اتحادیه‌ها و احزاب بورژوازی کارگری که در عصر امپریالیسم بطور اجتناب ناپذیری بوجود می‌آیند، صحبتی هم از "مبارزه علیه امپریالیسم، یا بخاطر مارکسیسم، یا بخاطر جنبش کارگری سوسیالیستی" نمی‌تواند در میان باشد. لنین نقطه اتکاء واقعی حزب پرولتاریای انقلابی را نشان داد و نوشت:

"اگر ما می‌خواهیم سوسیالیست باقی بمانیم، موظفیم هر چه پائین‌تر و عمیق‌تر بیابان توده‌های حقیقی برویم، اینست معنای کامل و مفهوم کامل مبارزه علیه اپورتونیزم. از طریق افشای این واقعیت که اپورتونیزم نیست و سوسیالیسم شوونیست‌ها در حقیقت به منافع توده‌ها خیانت کرده و آنرا می‌فروخته‌اند، و اینکه آنها از امتیازات موقت اقلیتی از کارگران دفاع می‌کنند و اینکه آنها ناقل عقاید و نفوذ بورژوازی هستند، و اینکه واقعا متحدین و عمال بورژوازیند، ما به توده‌ها می‌آموزیم که منافع سیاسی واقعی خود را درک کرده، از میان تمام پیچ‌وتابهای طولانی و دردناک جنگها و صلحهای دمپروپالیستی، بخاطر سوسیالیسم و انقلاب نبرد کنند." (امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم)

این مرزبندی با رویزیونیسم و سوسیالیسم شوونیسم و همچنین اکونومیسم و رفرمیسم درون صفوف جنبش کارگری و مرزبندی با "سلطه" های معمول "و تا همین امروز موجودی که به بهانه "بزرگ بودن"، "توده‌ای بودن"، "کارگری بودن"، "اینگونه دستجات و احزاب بورژوازی در کشورهای امپریالیستی به اینان کرنش می‌کنند، میباشد.

انقلاب اکتبر محصول این درک روشن و



من آفتابم،

فولادم،

سیمانم

پدرم خالق گمنام کائنات بود

و من در بطن کارخانه‌ها،

در قلب موتورها معنا یافتم و بدنیا آمدم

آری، من کارگرم!

نخستین جنشم: چرخش چکش!

نخستین نشانه‌ام: چهره بگناه،

نخستین فریادم غرش تندر،

اعلام تولد اکتبر کبیر

کمونیستهای اصیل و انقلابی در سراسر جهان و رهبران و کارگران آگاه در حکومت نوپیدا سوسیالیستی، برپایه درلرئوشن از توانایی سرمایه‌داری و اینکه سرمایه نیروئی بین‌المللی است و جهت غلبه بر آن می‌باید اتحادی بین‌المللی کارگران سراسر جهان برقرار گردد، برای تشکیل انترناسیونال کمونیستی مصرانه مبارزه کردند. آنان تحت رهبری بلشویکی لنین از آزمون بزرگ جنگ جهانی اول و مقابله با سوسیالیسم شوونیسم، ناسیونالیسم و رفرمیسم سربلند بیرون آمده و برپایه تفنگهایی که بورژوازی "خودی" و تسلیم‌طلبی را نشانده رفته بود، انترناسیونال نوین کمونیستی را تشکیل دادند.

اکتبر از گلسری انترناسیونال، صلابتی انقلاب بین‌المللی را دره‌جا سرداد و بقول لنین از درندگان امپریالیست کلیه کشورها هم‌اورد خواست. لنین در جمع‌بندی از مقام تاریخی - جهانی انترناسیونال سوم کمونیستی و ارتباط لاینفک تشکیل آن با انقلاب اکتبر نوشت: انترناسیونال سوم "به عملی نمودن بسا عظمت‌ترین شعار مارکس پرداخت. شعاری که از تکامل دیرین سوسیالیسم و جنبش کارگری نتیجه‌گیری نموده و مفهوم آن عبارتست از:

تکامل یافته توسط لنین از شکل‌گیری صف - بندهای معین طبقاتی در عصر امپریالیسم و مرزبندی میان دوستان و دشمنان انقلاب پرولتاری بود. برپایه این مرزبندی، شکاف آید - ثولوزیک - سیاسی درون جنبش سوسیالیست - سوسیالیست بین‌المللی سطح یک انشعاب کامل تشکیل - تی تکامل یافت و زمینه ایجاد تشکیلات نوین فراهم شد. اکتبر با غریب انقلاب جهانی پرولتاریائی به پیش رفت و بفاصله کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، انترناسیونال سوم تشکیل گشت. همانطور که بیانیه ج.ا.ا خاطر نشان می‌سازد:

"در طلوع انقلاب روسیه بک انترناسیونال خال کمونیستی نوین بر مبنای اوزبایی از درسهای حیاتی انقلاب بلشویکی و بریدن از رفرمیسم و سوسیالیست کارگری که اکثریت احزاب سوسیالیستی انترناسیونال دوم را مسموم کرده بود، تشکیل شد. انقلاب روسیه و کمینترن برای اولین بار در تاریخ در ارتباط با تحولات عینی بوجود آمده توسط جنگ جهانی اول، مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم را از یک مقوله اروپائی به یک مبارزه حقیقتاً جهانی تبدیل ساختند."

دیکتاتوری پرولتاریا". (انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ)  
اکتبر سنگ بنا و تیلور این شعابود.  
انقلاب اکتبر ظهور پیروزمندلنینیسم بمنزله علم تکامل یافته پرولتاریا تا آزمان را اعلام نمود.

پیروزی اکتبر، پیروزی مارکسیسم - لنینیسم بود.

این پیروزی بقول رفیق استالین دکامهای رنکارنگ و دیدگاههای مکانیکی و اکونومیستی رایج در جنبش کارگری در مورد مقولسه انقلاب پرولتری را شدیداً زیر ضربه برد. استالین در اینباره نوشت:

"ابرتوتنیستها اصرار دارند که پرولتاریا در صورتیکه در کشور اکثریت ندارد نمیتواند و نباید قدرت سیاسی را بدست گیرد. . . . این تر مزخرف را نه از نظر تئوری میتوان ثابت نمود نه از حیث عملی. لنین در جواب آقایان انترناسیو - مال دوم گفت: هرگاه چنان شرایط تاریخی پیش آمده باشد که به پرولتاریا، با وجود آنکه اقلیت امالی را تشکیل میدهد، امکان دهد که توده های عظیم زحمتکشان را دور خود آورد، چراییادان بدست گرفتن حکومت خودداری کند؟ چرا از شرایط مساعد بین المللی و داخلی برای شکافتن جبهه سرمایه استفاده نکند ووصول به مقصد عمومی را ترجیح نماند؟"

(راجع به اصول لنینیسم - استالین) تاکید از ماست.  
در روسیه عقب مانده - هر چند امپریالیستی - که پرولتاریا اقلیتی از امالی را شامل میشد، پیشهنگ پرولتری موفق شد تا با اتحاد با دهقانان فقیر و زحمتکشان شهری، جنبش انقلابی و قیام مسلحانه را رهبری کرده و قدرت سیاسی را بکف آورد. چرا که شرایط بین - المللی و داخلی - هم از نقطه نظر یختگی تضادهای عینی و هم حضور حزب پیشاهنگ - برای انجام چنین یورش ی مساعد و مهیا بود. همانطور که انقلاب اکتبر نشان داد، برخلاف دیدگاههای غیر دیالکتیکی که انقلاب را محصول تکامل داخلی یک کشور معین میدانند، انقلاب پرولتاریائی قبل از هر چیز نتیجه تکامل تناقضات سیستم امپریالیستی و نتیجه گستن جبر جبهه امپریالیستی جهانی در این یا آن کشور معین میباشد. در جواب به این سؤال که انقلاب در کجا شروع خواهد شد، رفیق استالین نوشت:

"پاسخ معمولی که سابقاً داده میشد اینسن بود: در آنجا که صنعت بیشتر ترقی کرده پرولتاریا اکثریت را تشکیل میدهد، مدنیت زیادتر است، دمکراسی بیشتر است. اما تئوری لنینی انقلاب جواب رد داده میکوبد نه، اجباری هم نیست جایی باشد که صنعت بیشتر ترقی کرده است و فس علیهذا، جبهه سرمایه در جایی شکافته میشود که زنجیر امپریالیسم در آنجا مستتر باشد، زیرا انقلاب پرولتاریائی نتیجه گستن جبهه جهانی امپریالیستی در سنتریسن نقطه آنست و بنابراین ممکن است اتفاقاً

کشوری که شروع به انقلاب میکند وجبهه سرمایه را میشکافد از لحاظ سرمایه داری ترفیش کمتر از ممالک نیکری باشد که با وجود ترقی بیشتر و عالیتر خود معدالت در چار پیواری سرمایه داری باقی مانده اند." (در باره اصول لنینیسم - استالین)

پیروزی انقلاب در روسیه و سیر تحولات جهانی متعاقب اکتبر تأیید زنده و اثبات عینی این احکام صحیح رهبران پرولتاریا بود که نه قلت پرولتاریا و نه درجه رشد نیروهای مولده در یک جامعه، هیچکدام شرط پیروزی انقلاب و کسب قدرت سیاسی و استمرار دیکتاتوری پرولتاریا نمیشدند.

بدنبال اکتبر، سیل خروشان جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای رهاثیبخش ملی در مستعمرات و نیمه مستعمرات آزدرون شکاف عینی که در جبهه جهانی امپریالیسم پدید آمده بود، جاری گشت. جبهه نویسی از انقلابات علیه امپریالیسم گشوده شد که از پرولترهای باختر تا خلفهای ستم دیده شرق را در بر میگرفت. بهمهراه این اوجگیری قدرتمند مبارزات در سراسر جهان، اصول انقلابی - مارکسیسم - لنینیسم که در کوره عالیترین شکل مبارزه طبقاتی - پراتیک پیروزمند پرولتاریا در اکتبر - آبدیده شده بود، در مقیاس جهانی سریعاً و عمیقاً گسترش یافت.

رفیق مائوتسه دون در آستانه پیسروری انقلاب چین نوشت: "شلیک تپه های اکتبر - مارکسیسم - لنینیسم را برای ما به ارمنان آورد". همانطور که پیشتر گفتیم در مرکز ارمنانهای اکتبر، نقش رهبری کننده و جایگاه حیاتی حزب پیشاهنگ پرولتری قرار داشت؛ ویژگیهای کشورهای تحت سلطه و نیاز به این امر که پرولتاریا بطور گریزناپذیر میبایست از مرحله انقلاب دمکراتیک نوین گذر کند، به یک انحراف معین و خطرناک پاداده و میدهد که امکان و ضرورت رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک جهت پیروزی و تداوم پیروسی انقلاب بر مسیر سوسیالیسم و بسسوری کمونیسم جهانی نفی شده، و میدان برای رهبری نیروهای مختلف بورژواشی و در نتیجه تکرار سیستم ستم و استثمار خالی گذاشته شود. ترفان سرخ اکتبر بر این قبیل نظریات انحرافی - خط بطلان کشید و نیاز بوجه حزب پیشاهنگ پرولتری و رهبری طبقه کارگر در هر نوع کشور و انقلابی را به اثبات رسانید.

رفیق مائو در جمع بندی از تجربیات تاریخی انقلاب اکتبر نوشت:  
"برای انقلاب کردن باید حزبی انقلابی و جرده داشته باشد. بدون حزب انقلابی، بدون حزبی مبتنی بر تئوریهای انقلابی - مارکسیستی - لنینیستی و سبک انقلابی - مارکسیستی - لنینیستی رهبری طبقه کارگر و توده های وسیع خلق در مبارزه در جهت شکست امپریالیسم و سگان زنجیرش غیر ممکن است." (جلد چهار منتخب آثار مائو - نیروهای انقلابی سراسر جهان متحد شوید)

در جمع بندی و با در سگری از اکتبر - پیروزمند بود که نه فقط در چین بلکه در سبیا - ری کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جهان احزاب کمونیست بر بنیاد اصول مارکسیسم - لنینیسم، ایجاد گردیدند.

غرض توپها و شلیک تفنگهای اکتبر حامل این حقیقت بنیادین بود که انقلاب پرولتری بدون وجود نیروهای مسلح انقلابی متشکل از کارگران و دهقانان، بمثابه ستون فقرات ارتش سرخ تحت رهبری حزب پیشاهنگ، ناممکن است.

وقوع انقلاب اکتبر بدون وجود کاردهای سرخ که استخوان بندی نیروی مسلح انقلاب را تشکیل میدادند، غیر قابل تصور بود. لنین در اثر تفوریک با ارزش خود "دولت و انقلاب" خاطر نشان ساخت که کسب قدرت سیاسی با ضرورت انهدام ماشین دولتی کهن و در قلب آن - امر درهم شکستن ارتش سرکوبگر ارتجاع و ساز - ماندهی ارتش انقلابی، گره خورده است. ارتشی که در آن مناسبات کیفیتا نوین و انقلابی برقرار است، و بر بنیاد آگاهی سیاسی و داوطلبانه توده ها قرار دارد. رفیق مائو نیز در ارزیابی و تحلیل از مسئله ضرورت اعمال قهر انقلابی و تجربه مشخص اکتبر نوشت:  
"تفنگهای حزب کمونیست روسیه، سوسیال - لیسم را آفرید. . . . تجربه مبارزه طبقاتی در عصر امپریالیسم بما می آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط بزور تفنگ است که میتوانند بر بورژوازی و طبقه مالکان ارضی مسلح پیروز گردند. در این مفهوم میتوان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر بوسیله تفنگ." (مائوتسه دون - مسائل جنگ و استراتژی)

این اصل جهانشمول انقلاب پرولتری که با توجه به شرایط مشخص دو گروه کشورهای - امپریالیستی و تحت سلطه - در روش کلی کاربرد متمایز داوود، بنیاد اصول جنسنگ در ازمدت توده ای (جنگ خلق) تدوین شده توسط رفیق مائو است. پرولتاریا بهمهراه متحدین ستم دیده اش در کشورهای تحت سلطه میتواند و باید بروسی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب دمکراتیک نوین را از همان ابتدا با جنگ انقلابی آغاز کند و نه فقط دوونمای مبارزه مسلحانه تحت رهبریش را کسب سراسری قدرت قرار دهد، بلکه در هر گام - هر آنجا که ممکن است - قدرت سیاسی سرخ را بریادارد. این آموزه مائو است که بر پایه درسهای اکتبر و با پرداخت و تکامل این درسهها تکوین یافت.

برای واژگون ساختن سلطه ارتجاع، پیرو نتاریا میباید نزدیکترین متحدین خود را از میان افشار تحت ستم و استثمار بیاید و اتحاد ضروری را تحت رهبری خویش برقرار سازد. این یکی دیگر از درسهای حیاتی و جهانشمول اکتبر است.

رفیق لنین بروشنی تأکید نمود که بدون این اتحاد، پرولتاریا نه میتواند قدرت را کسب

# رفیق بهروز فتحی: چکیده سربداران

سخن از کمونیستی انقلابی و جنگجوست که نقشی تاریخی در جنبش کمونیستی ایران پیدا کرد. سخن از بهروز فتحی (ناصر - خلیل) است. چرا وی چنین نقشی یافت؟ بهروز انقلابی-ای بود که در جریان مبارزات دانشجویی دانشگاه صنعتی پیروش یافت و در سال ۱۳۵۵، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در آنجا با اتحادیه کمونیستهای ایران آشنا شد. او خیلی سریع به یکی از فعالین جنبش دانشجویی (کنفدراسیون احیاء) تبدیل شد. با شروع انقلاب ۵۷ به ایران بازگشت و در شهر اهواز به فعالیت پرداخت و در آنجا بعد از مدتی کوتاه عضو کمیته شهر اهواز و مبلغ علیی سازمان شد. بهروز زندگی و مبارزه اش را در میان کارگران و زحمتکشان محلات چهارصد دستگاه و کمپلو و... ادامه داد و در آنجا بود که (ناصر) معروف شد و همه او را شناختند. آگاهی طبقاتی، مقاومت و پشتکار پرولتری ناصر، توده پیشر و را سریعاً بخود جلب مینمود. توانایی وی در ارتقاء به توده و بسیج سیاسی و ارتقاء آنها، از ناصر نمونه ای برجسته ساخت. او نقشی بسزا در جذب پیشران صنایع فولاد اهواز و کمک به مبارزانشان، همچنین در مبارزات خلق عرب در اهواز داشت. بعد از شروع جنگ، ایران و عراق بخاطر افشاکریهایش از مستبدین حاکم مجبور به ترک شهر شد.

حرکت برای گسست از انحرافات درون اتحادیه آغاز گشت و طرح سربداران پیش نهاده شد. این طرح انرژی و خلاقیت و نیروی کمونیستهای انقلابی درون سازمان را شکوفا ساخت. حرکت نوین، افراد نوین را به پیش میراند. بهروز از اینگونه افراد بود. اگر تا آن زمان بخاطر غلبه خط راست روانه و انحرافات جدی، اینگونه افراد نمیتوانستند خود را بروز دهند و شور و شوق و انرژی پرولتریشان محدود نگاه داشته میشد. در حرکت سربداران و آغاز گسست از انحرافات کهن، این شور و شوق رها گشت و از این رهاگشتها بود که حماسه سربداران خلق شد و بهروز در آن پیروش یافت. دورانیهای حاد مبارزه طبقاتی همیشه رهبرانی را از دل خود بیرون میدهد که بسا رهبران دوران آرایش کاملاً متفاوتند. سربداران

اران برای نخستین بار مسئله حرکت جدی در جهت کسب قدرت سیاسی و اعمال رهبری کمونیستها بر پروسه انقلاب دمکراتیک را در یک مقطع تاریخی حساس و گرهگامی در جامعه ما مطرح کرد. دوران حاد گرهگامی خرداد ۶۰ و پاسخگویی به آن از درون خود رهبرانی را بیرون داد که توانستند در شرایط سخت و به اصطلاح "غیرمعمول" با ابتکار عمل و خلاقیت و اراده استوار، مبارزه طبقاتی را به پیش رانند. بهروز از اینگونه رهبران بود.

بهروز در ابتدا بصورت یک عضو معمولی به سربداران پیوست. با فشار شرایط، بویژه بعد از جنگهای ۱۸ و ۲۲ آبان که مشکلات و معضلات بیش پای سربداران افزون و شرایط مبارزه سختتر گشته بود، بهروز با فلاشی خستگی ناپذیر و اراده نظر کوشید در قبال مشکلات راهگشا باشد و بدین ترتیب نشان داد که هراسی از بدوش گرفتن مسئولیت رهبری ندارد. در همین دوره بود که او مسئول سیاسی گروه "وریا" و عضو شورای رهبری سربداران شد. بهروز با شجاعت و بیرحمی بدنبال اشکالات کار خود و سایر رفقایش میکشت و با صراحتی بینظیر این اشکالات و انحرافات را مطرح مینمود. در عین حال، با صداقت و جدیت در جهت رفع این مسائل و متحد کردن یارانش کوشش می کرد. او مصلحت جو نبود و هیچگونه مصالحی را فراتر از منافع انقلاب قرار نمیداد. رابطه وی با رفقا بر پایه آرمان مشترک و تسلاش بی وقفه و متحدانه برای تحقق این آرمان استوار بود و نه هیچ چیز دیگر. اعتماد و عشق بهروز به رفقایش نیز با همین معیار محسوس میخورد. اینچنین بود که عشق و اعتماد یارانش بوی صدجلدان میشد.

بعد از شکست نبرد نهرمانانه آمل، که بهروز در آن شرکت داشت، او بهسراه دسته ای از رفقا موفق شد بدون جنگ عقب نشینی کند. در اینجا و از این دوران بود که نقش مهم وی عیان گشت. مسئولیتی که بدوش بازماندگان این حرکت سرخ و جسورانه بود افزون گشت و بهروز تن به این مسئولیت داد و شانه زیر بار جمعیتی از حرکت آمل گذارد. مسئولیتی که خیلی از "رهبران" و کادرمای سازمان در

آنسوق از زیر بارش شانه خالی میکردند. و بهروز اینبار نه فقط نقش رهبری سربداران بلکه نقش رهبری کل سازمان و کل جنبش کمونیستی را برای خود بیافت.

بهروز جزء اولین کسانی بود که در آن شرایط دشوار و با حاکم بودن جو شکست سربداران، با پائین آمدن نیرو از جنگل به مخالفت برخاست. حرف او مدام این بود که "چرا ما نتوانستیم بهتر بجنگیم؟ نباید بسد جمعیتی اولیه پائین برویم." در جمعیندیهای اولیه ای که آندوران صورت گرفت، بهروز نقش محوری داشت. این جمعیندیها با جنگ علیه مزدوران جمهوری اسلامی همراه بود. نقش وحدت دهنده بهروز در شرایط بس دشوار درگیری "گزنه سرا" و بدنبال آن ششانه روز بدون کوچکترین امکانات و تدارکات و آذوقه در برف و زمینی دشمن، بسیار تعیین کننده بود. در درگیریهای فروردین و ۱۲ خرداد (۱۳۶۰)، بهروز روحیه رزمنده خود را بیش از همیشه به نمایش گذاشت و بدینگونه با پشتکار و پیگیری و فعالیت زیاد توانست همراه با رفقای دیگرش بر جو سخت و بیرحمانه پس از شکست نبرد آمل فائق آید.

شکست قیام رفته رفته تأثیرات منفی خود را بر صفوف اتحادیه برجای میگذاشت. اختلافات بین اقلیت و اکثریت، سازمان ر فلج کرده بود. تریدهما و تزلزلات در بخشی از اکثریت سازمان بروز کرد و گرایش سازش با اقلیت اپورتونیست سازمان تقویت شد. این گرایش تنها به کیچی ها و انحرافات سیاسی دامن میزد. بهروز بدون واهمه همه مسائل جاری سازمان را درون سربداران به بحث گذاشت و بدینگونه مخالفت رهبری را با خود برانگیخت. از درون کشمکشهای سیاسی این دوره بود که رهبران کمونیست انقلابی جوان اما جدی سازمان سربلند کردند (رفقای چون بهروز غفوری اساساً در این دوره شکوفا شدند).

این هسته انقلابی نه تنها شکست قیام آمل را پیرومندان از سر گذراند، بلکه بهنگام بقیه در صفحه ۲۱



## سنگ درخشان نبرد را برپا داریم!

بیش از یکسال از نخستین اعتصاب غذای متشکل زندانیان انقلابی اوین میگذرد. از آن دوران تا به امروز جوش و خروش درون زندانها به شکل محسوس تداوم خود را حفظ کرده است. اوین و گهردشت دو مرکز مهم مبارزه زندانیان کمونیست و انقلابی طی این نبردها بوده اند. سیر تکوین و انسجام این رزم قهرمانانه نشان میدهد که این نه موجی خودبخودی یا اتفاقی بلکه محصول حرکت آگاهانه پیشروترین عناصر انقلابیست. موج مداوم امروزه خبر از برپایی سیلاب خروشان فردامیهد. جوانه های رشدیابنده ای که در سلول و بند و اتاق های خون آلود بازجویی ظاهر گشته، نشان از عنصر آگاهی دارد. عنصری که باید مهربان خود را بر روند مبارزات انقلابی توده ها بکوبد. چرا که پیشروی پیروزمندان انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار قدرت سیاسی سرخ در گرو این امرست.

نقطه آغازین این موج نوین یعنی اعتصاب غذای پاییز گذشته در زندان اوین کاملاً سیاسی و کاملاً انقلابی بود. این مبارزه، تسلیم طلبی و خیانت را که در وجود تنفر انگیز و پلید توابعین تجسم یافته، آماج حمله قرار داد. زندانهای کمونیست و دیگر انقلابیون با قاطعیت اعلام کردند "برای توابعین در اینجا جایی نیست. اگر به بند انقلابیون قدم گذارند، بندازند. شان جدا میکنیم!" اعتصاب غذای پاییز ۱۳۶۵ در ضدیت با سیاستهای ضدانقلابیون توده اکثریت بود. بیجهت نبود که در این مبارزه معین، هیچیک از آنان شرکت نداشتند. بگذریم از اینکه بعدها اکثریت ادعا نموده، اعتصاب غذا دقیقاً از سلول انفرادی "یکی از خودشان" شروع شده است، ابراستی که مزدوران سوسیال-امپریالیسم درسهای عوامفریبی گویلز را خوب فرا گرفته اند.

موج نوین مبارزه زندان، در جمع بندی آگاهانه از وضعیت کلی بعد از یورش سرکوبگرانه ارتجاع بر جنبش انقلابی (۱۳۶۰)، تأثیرات شکست انقلاب بر روحیه توده ها و مشخصاً بر زندانها برپاگشت. مزدوران رژیم طی این چندسال کوشیدند تا با درهم آمیختن شدیدترین شکنجه های جسمی با سنگینترین فشارهای ایدئولوژیک - روحی، مقاومت انقلابیون اسیر را درهم شکنند. در این میان بخشی از مبارزین و فعالین جنبش کمونیستی و انقلابی که درگیر انحرافات و گنج سربهای ایدئولوژیک و سیاسی بیشمار بودند، دچار ضعف و تزلزل شده، برخیشان به منجلاب خیانت آشکار

و همکاری تمام و کمال با دستگاه حاکم درغلقتیدند و بعضی نیز که بحران پس از شکست کمرشان را شکست، امیدواعتدالشان را به صحت امر انقلاب و ضرورت و امکان عینی تحقق آن از دست داده و اسیر انفعالی و نومیدی شدند. در مقابل، گروه بیشماری از عناصر کمونیست و انقلابیون دیگر نیز بودند که استوارانه بر اصول و آرمانهای خودبالشکاری کردند و سرانجام زیر شکنجه یا در میدانهای اعدام جان باختند. نبرد لاورانه این قهرمانان عمدتاً بصورت پراکنده، فردی و غیرمتشکلی انجام پذیرفت، اما نشان زنده بودن انقلاب در روزهای مرکب، دشوار و تیره و تاریک ارتجاع را بر خود داشت.

در دوره های توفانی و پرتلاطم - خواه توفان انقلاب باشد، خواه موج سرکوبگری ارتجاع - عموماً مصالح و منافع گسترده و ارزشمندی برای درس آموزی انقلابیون آگاه و توده های طالب انقلاب فراهم می آید. در عین حال، بواسطه پیچیدگی اوضاع و تغییر و تحولات ناکامانی روزمره، امکان جمع بندی سریع شدت تقلیل می یابد. معمولاً در همین دوره هاست که عدم جمع بندی و ناتوانی در انطباق خط انقلابی با شرایط مشخص باعث میشود بسیاری از فعالین جنبش قربانی شوند. اینان یا بصورت دنباله رو سیر عمومی اوضاع، و یا بشکل تسلیم طلبی که در برابر دشواریها سیر افکنده اند، جلوه میکنند. لیکن با تلاش انقلابیون پیگیر، عنصر آگاهی جایگاه خود را بازمی یابد و کسانی که قادر به استفاده از تجارب ارزشمند جمع بندی صحیح و علمی از روندهای گذشته و حال هستند با پیش گداردن خط و برنامه مشخص جهت متحول کردن شرایط حرکت میکنند و به رسالت خویش پاسخ میگویند. این دو جهت کهری متضاد - تسلیم طلبی و انقلابیگری - که در صحنه مبارزه طبقاتی جامعه بروزی مداوم دارد در مبارزه جاری درون زندانها نیز متبلور گشته است. چرا که حصار زندان قادر نیست بر مبارزه طبقاتی زنده و عینیتاً موجود راه بیندود. عناصر کمونیست و انقلابیون مقاوم علیه رژیم دشواریها و برای آنکه بتوانند منافع راه و تاکتیکهای دشمن را خنثی نمایند، کار جمع بندی را دنبال میکنند. این جمع بندی نه فقط روندهای اوضاع گذشته و حال درون زندان، بلکه مجموعه جنبش را در برمیگیرد. معمولاً آن عناصر انقلابی بی که تازه اسیر گشته اند، امکان انتقال جمع بندیهای وسیعتر و عمیقتر از مجموعه مسائل در بعد ملی و بین المللی را بدون زندان

دارند و حضورشان میتواند بر چگونگی پیشرفت مبارزه و مقاومت بسیار مؤثر افتد.

این درست است که شرایط زندان، موقعیت زندانیان و نحوه برخورد رژیم، به این مبارزه ویژگیهای معینی میبخشد و بدون تحلیل از آنها نمیتوان از برنامه و حرکت دقیق و پیروزمند مبارزاتی صحبت کرد، اما یک نکته همواره بلاغتیر میماند: ضرورت و امکان متحول کردن محیط بود انقلاب. هدف کمونیستهای راستین آن است که زندان را به سنگ درخشان نبرد بدل سازند. باید درست در قلب ارتجاع و در میان زندانهای تیز و بظاهر قدرتمند این جانور درنده این سنگ انقلابی را ایجاد کرد، و این کاری شدنی است. نیروی پرولتری مصمم و آگاه و مسلح به یک خط صحیح انقلابی این رسالت و این توان را دارد که از کوچک بزرگ تبدیل شود، به رژیم تعرض کند، مبارزه سیاسی - انقلابی پراهمیتی را در زندان دامن زند و بوظیفه خود در برانگیختن توده ها - نه فقط در زندان - که در سطح جامعه پاسخ گوید. کمونیستها در اسارت با دقت صف بندی های موجود زندانیان را زیر نظر میگیرند، دمکراتهای انقلابی را از لیبرالها و معتزلین تشخیص میدهند و جریانات و گرایشهای ارتجاعی را مشخص میسازند. آنها بخشهایی پیشرو، میانی و عقب مانده را میشناسند و باید چنین کنند، چون نبرد درون زندان نیز پروسه ای طولانیست که طی آن قطب قدرتمند انقلابی از پیشروترین عناصر باید تکوین یابد. بخش میانی میباید حتی الامکان بسوی این قطب جذب شود، عقب مانده ها میباید ارتقاء یابند یا خنثی نگاه داشته شوند. به یک کلام قوانین و اصول پایه ای پیشبرد هر نبرد انقلابی در مورد رزم درون زندان نیز صدق میکند و کاربرد دارد.

آنچه تا پیش از دوره حاضر، اسیران کمونیست و انقلابی در مقابل ارتجاع حاکم و سیاست تحمیل تسلیم طلبی و خیانت به محیط زندان در پیش گرفته بودند، اگرچه میباید روحیه رزمنده انقلابی و حرکت خلاف جریان آنها در برابر موج ارتداد بود، لیکن همانطور که قبلاً اشاره شد عمدتاً بصورت فردی صورت میگرفت. همین مسئله در این امر که ما شاهد یک جنبش قدرتمند و مؤثر انقلابی درون اسارتگاههای جمهوری اسلامی نباشیم، تأثیر داشت. برای برپایی چنین جنبشی به مبارزه متشکلی جمعی با روحیه تعرضی نیاز بوده و هست. این طریقی است که صحتش را زندانیان انقلابی



## ... یک گزارش

### بیاد رفیق امید قماش

پائیز ۱۳۶۵

تمام نشده، امیدسکوت خود را می‌شکند:  
"تو حق بازجویی از مرا نداری، نه تو که  
مزدور کلبگی بیش نیستی و نه اربابان کردن  
کلفت و نوکرسفت تر از خودت، هیچکدام حق  
بازجویی از من و انقلابیونی مانند مرا ندارید"  
خون در رگهای دژخیم یخ میزند. این شورشگر  
تسلیم‌ناپذیر، این جوان سرکش که در برابر  
هیچ شکنجه و تطبیعی هرگز خم نشده، این گلرله  
آتشین که هر بار و در هر بازجویی مستقیماً  
بسینه بازجو فرونشست، امروز دیگر چه خیال  
"شوی" در سردارد و از کجا می‌خواهد یورش خود  
را آغاز کند؟

بازجوی محتشر برای اطمینان خاطر دستی  
نه اسلحه کمرش می‌کشد و نگاهی به پاسدار  
مسلح درون اتاق می‌افکند. سختی تلاش میکند  
خود را قدرتمند نشان دهد.

امید حمله را آغاز می‌کند:

"نه تو و نه هیچکس دیگر حق بازجویی از  
مرا ندارد. این شما هستید که باید به من، به  
تمام انقلابیون و به تمام مردم ایران بازجویی  
پس بندهید. این شما هستید که بخاطر تمام جناب  
پاکی که مرتکب شدید و بخاطر تمام کشتاری  
که از مردم کردید، بایستی محاکمه شده و حساب  
پس بدهید. این شما آبرویاخته‌ها هستید که  
بخاطر بندویستان یا امیریالیستانها بخاطر  
زندگی انگلیتان از قبل کاروانج زحمتکشان  
بقیه در صفحه ۱۰

قضیه روابط مخفیانه رژیم جمهوری اسلامی  
با امپریالیسم آمریکا بتازگی برملا شده است.  
امید قماش بیش از یکسال است که در اوین بسر  
میبرد و امروز او را برای چندمین بار به  
بازجویی می‌برند. بنظر بازجوی پلید اینطور  
می‌آید که امروز امید چیزهایی برای گفتن  
دارد. آیا ممکنست که امید "بسر عقل" آمده  
باشد؟ آیا بالاخره پس از یکسال و اندی بسخره  
گرفتن هرگونه فشار جسمی و روحی، امید "شکت"  
خورده است؟ آیا امروز چیزی از زیر زبان  
امید بیرون کشیده میشود؟ بازجویی در پی  
این سؤالات را در ذهن خود تکرار می‌کند.  
زیرجسمی، امید را نگاه می‌کند و می‌کوشد تا در پس  
این چهره خشمگین و مغرور با آن لبخند تسخر  
بر لب، راز امید را کشف کند. اما این لبخند  
تحقیر ننددل بازجو را یاره می‌کند.

بازجویی آغاز میشود و بازجو دلق و وار  
مقدمه جینی تهوع آور و همیشه خود را آغاز  
می‌کند "ببین، ما همه چیز را میدانیم اما  
می‌خواهیم ... حرف پاسدار ارتجاع هنوز

این صف واحد امری ناگزیر است، اعمال  
رهبری بیولتری برای بیکبر کردن خطی و عملی  
این جنبش نیز ضروریست. در اینجا نیز گرا-  
پشات متزلزل بروز کرده و خواهند کرد و  
برای تحدید دامنه جنبش و جلوگیری از تعییق  
آن کوشیده و بازهم خواهند کوشید. در اینجا  
تأثیرات مخرب جریانات یا نقطه نظرات  
رفرمیستی و رویزیونیستی ظاهر خواهد شد. به  
همین دلیل پیشبرد مداوم مبارزه سیاسی - اید-  
ئولوژیک در میان مجسره عناصر درگیر در  
مبارزه اهمیت حیاتی می‌یابد. کمونیستی-  
راستی تحت توجیهاتی چون "حفظ وحدت جنبش"  
و "جلوگیری از سوء استفاده ارتجاع" از این  
مبارزه طفره می‌روند، اگرچه هرگز فراموش  
نمی‌کنند که دشمن عمده و آماج حمله رژیم  
جمهوری اسلامی است. آنها در تجربه زندانهای  
سیاسی ایران و سایر نقاط جهان فهمیده‌اند  
که چگونه جریانات غیرانقلابی یا ضدانقلابی  
بهرشیره ممکن و بطور مداوم به تبلیغ و اشاعه  
خط و برنامه خود در میان زندانیان پرداخته  
و بشدت در منفرد ساختن جریان کمونیستی-  
اصیل و به انحراف کشاندن جنبش انقلابی  
درون زندان کوشا هستند و حتی یک کام هم

نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان به  
اثبات رسانده‌اند. موج نوین مبارزات زندان-  
نیان سیاسی نشانگر این جهت گیریست و ظهور  
جوانه‌های چنین جنبشی را نوید میدهند.  
جنبش یکساله اخیر، جنبشی آگاهانه است  
که با هدف سرنگونی انقلابی رژیم کمپرادوری  
جمهوری اسلامی به پیش می‌رود و بر این مسیر  
می‌رود تا به سنگ درخشان و الهامبخش انقلاب  
بدل شود.

جنبش کنونی، جنبشی انقلابیست که روحیه  
و دیدگاه پریها دادن به قدرت دشمن را زیر  
ضربه برده و با صروع و تداوم مبارزه متشکل  
استنتاجات عملی آن دیدگاه را در هم می‌کوبد.  
این جنبش بزمینای آگاهی و تحلیل علمی از  
ضعف و استیصال بنیادین رژیم خمینی برسد  
تست است. تجلورات روشن این ضعف و  
استیصال اینک در حرکات و سیاستهای مزوره  
نه و عزیزآمین جاسوسان و مزدوران جلاجمهوری  
اسلامی درون سیاهچالهای اوین و ... بخوبی  
نمایان است. امروز می‌بینیم که چگونه رژیم  
هراسان از رزم فهرمانان زندانیان انقلابی  
به شیوه‌های "نوین" اشاعه تسلیم طلبی و سازش دست  
می‌بازد: از برخی "معیارهای ایدئولوژیک و سیا-  
سی دگم" چشم می‌پوشد و پیشنهاد "عادلانه

آزادی اشتقاق" در چارچوب کلی نظام کنونی  
را در برابر انقلابیون قرار میدهد. تو این  
مزدور را در چهره منقد در زندان می‌چرخاند  
تا از اعمال پاره‌ای "زیاده روی"ها در گذشته  
گله کنند. در معدود توبه‌نامه‌هایی که افکار  
زبونانه و تسلیم طلبانه مشتق لیل از خیانت -  
پیشگان منذبذ با لجن بر آنها نقش شده،  
واژه‌هایی نظیر دمکراسی، نارسائی، زیاده روی  
... زیاد بچشم می‌خورد. در زمینه فرهنگی و  
هنری رژیم تبلیغ روحیه خود صوفی منشانه  
و عرفان را شدیداً به پیش می‌برد. نوارهای  
موسیقی و دیوان اشعار عرفانی در دسترس  
همگان قرار می‌گیرد. درست عین همان چیزی  
که در بیرون از محیط زندان نیز توسط رژیم  
تبلیغ شده و میشود، بخشهایی از مردم ناراضی  
و ناآگاه را نیز در خود غرق می‌کند.

در جریان مبارزه کنونی زندان صف  
متحدی از کمونیستها و سایر مبارزین مقاوم  
شکل گرفته است. این صف بندی نیازمند  
معیارها و اصول وحدتی است که اساساً از  
معیارها و اصول وحدت جنبش انقلابی دمکراتیک  
ضد امپریالیستی متفاوت نیست و نباید باشد.  
همانطور که نامکونی سیاسی - ایدئولوژیک

از منافع طبقاتی خود عقب نمی‌نشینند.  
در همین ارتباط باید به نکته‌ای مهم  
توجه داشت. اگرچه رویزیونیستها غالباً سیاست  
تسلیم و سازش را بعنوان یک رهنمود تشکیل-  
تی در مقابل عناصر خود در زندانها قرار می  
دهند و معمولاً با هرگونه مقاومت و تعرض سیا-  
سی جمعی مخالفت ورزیده، حداکثر بطرح  
مطالبات صنفی - رفاهی می‌پردازند، اما تحت  
شرایط مشخص این امکان وجود دارد که همین-  
ها باصنلاح با موج همراه شوند و موضع "تعرضی"  
و "رادیکال" اتخاذ کنند. تجربه سالهای ۱۳۵۰ در  
زندانیهای شاه نشان میدهد که چگونه جریانات  
رویزیونیستی در حیات سیاسی زندان فعال  
برده و تأثیرات مخرب خود را بر بخش وسیعی  
از زندانیان سیاسی و حتی بر محیط خارج  
از زندان برجای گذاشتند. بنابراین، هرگونه  
نادیده انگاشتن مرزبندیهای طبقاتی در مبارزه  
سیاسی درون زندان و اتخاذ سیاستهای عموم  
خلقی، نتیجه‌ای جز بازگذاشتن دست نیروهای  
غیرانقلابی و ضدانقلابی در این عرصه ندارد.  
ادامه رشته مبارزه طبقاتی درون زندان -

## سنگر درخشان نبرد را برپا داریم!

نیان سیاسی به بندهای مبارزه جاری در کل جامعه کره خورده است. در خارج از محیط زندان نیز مبارزه مشخصی بر سر مسئله زندان و زندانیان سیاسی بین پرولتاریای آگاه و متحدان انقلابی با نیروهای لیبرال - فرمیست، رویزیونیستها و ضدانقلابیون رنگا-رنگ جریان دارد. اگر در زندان ایستادگی و فعالیت نیروها با تمام قوا از تبدیل زندان به سنگر درخشان نبرد و فانوس سرخ الهامبخشی برای توده‌ها، ممانعت بعمل می‌آورند، در بیرون نیز همین سیاست را - البته بشکلی پوشیده‌تر و متفاوت - ارائه می‌کنند. در حال حاضر که صف نیروهای اپوزیسیون رژیم خمینی بسیار وسیع بوده - و این امر درون زندانهای رژیم نیز انعکاس یافته - گرایشات فوق‌الذکر با عوامل فریبی آشکاری برچمدار با اصطلاح "دفاع از همه" شده و تلقین و ترویج درک غیرانقلابی از شعار "آزادی زندانی سیاسی" را بشدت دنبال می‌کنند. آنها بدین ترتیب مرزبندی بین انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش ساخته، کم - نیستیهای انقلابی و دیگر مبارزین انقلابی اصیل را هم‌تراز و هم‌سنگ با کیانوریها، قطب زاده - ها، هیپداها و... قرار داده و "امر" همه را مشترک جلوه می‌دهند. این سیاست ضدانقلابی که از زبان نیروهای مختلف بیان می‌شود، تبلیغ مشخص خود را در نظرات رویزیونیستهای توده - اکثریت و نیز لیبرالها و انحلال طلبان مفلوک و سرخورده می‌یابد. دامنه "دفاع" از زندانیان سیاسی رویزیونیستها آنقدر گسترده است که حتی توابعین راهم دربرمیگیرد، البته تحت توجیهات مختلف: از طرح خرزعلاتی نظیر "محدود بودن قدرت تحمل انسان" و "وجود داروهای اعتراف" گرفته تا داستان‌سرایی در - باره لزوم تاکتیک زدن "خود را به کوجه علی جب زدن" و مجیز خمینی و رژیم را گفتن. لیبرالهای دلباخته دموکراسی بورژوازی غرب نیز با شعار "دفاع از حقوق بشر" پیش می‌ایند و "تمامی افراد بشر" از سلطنت طلب تا توده - ای و برخی از عناصر گردن شکسته خود جمهوری اسلامی - را در این زمینه با یکدیگر برابر دانسته، دفاع معادلی را از همه شان مطرح می - کنند. البته پشت این شعارهای خیالپردازانه ماوراءطبیقاتی دقیقاً منافع طبقاتی و فریبکاری خاص بورژوازی خوابیده است. اینان نه تنها هیچگونه حرکتی در دفاع از نبرد واقعی انقلابی زندانیان کمونیست و انقلابی در ایران و سراسر جهان انجام نمی‌دهند، بلکه حتی آنجا که بتوانند به محکوم ساختن مبارزات انقلابی قهرآمیز درون زندانها نیز می‌پردازند. استدلال مشترک آنها و رویزیونیستها در قبال رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر چنین است: "ارتجاع حاکم بدنبال بهانه می‌گردد که زندانیان سیاه سی را قتل عام کند و کسانی که با تحریک و تعرض چنین بهانه‌ای را بدست رژیم می -

دهند عوامل مستقیم یا غیر مستقیم رژیمند!" بنابراین سکوت، رخوت، انفعال و عدم تلاش برای ایجاد فضای انقلابی نوین معادل با کمک عملی به ارتجاع می‌باشد (حتی در درون زندان - ها). کمونیستهای راستین موظفند رویزیونیسم و بورژوازیسم را در عرصه مشخص برخورد به مقوله زندانیان سیاسی درم بگویند و از دامنه نفوذ این قبیل نظرات و استنتاجات عملی در میان نیروهای غیرپرولتاری خلقی غافل نشوند. آنها در شرایطی که سوم تفکرات لیبرالی و انحلال طلبانه زمینه مساعدی برای سربرون آوردن چنین قارچهایی را ایجاد کرده است.

بجتهایی که حول مسئله دموکراسی و آزادی بدون قید و شرط، در صفوف گروهها و سازمانهای مختلف جریان یافته و از مقوله دفاع از زندانی سیاسی، نه دفاع از رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر بمثابة جزئی از نبرد انقلابی پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش علیه نظام ستم و استبداد بلکه "دفاع از آزادی بیان و عقیده" نمونه ای روشن از این نغمه لیبرالی - رویزیونیستی است.

انحلال طلبان و مارکسیستهای لیبرال معتقدند که شعار دفاع از زندانیان سیاسی، نه بمعنای دفاع از رژیم قهرآمیز انقلابیون اسیر بمثابة جزئی از نبرد انقلابی پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش علیه نظام ستم و استبداد بلکه بخشی از مقوله "دفاع از آزادی بی قید و شرط" ماوراء طبقاتی شان است. اینان که نظرشان از ضدیت با دیکتاتوری پرولتاریا - برمیخیزد تا از ضدیت با دیکتاتوری بورژوازی، هرگز فراموش نمی‌کنند که فقط از نمایندگان طبقه خود دفاع کنند. و بدین ترتیب به توده - های آگاه نشان می‌دهند که هیچ مقوله ماوراء - طبقاتی وجود ندارد.

در پیشبرد رژیم انقلابی زندانیان سیاسی و پیوند آن با انقلاب دموکراتیک، جایگاه ویژه - ای به خانواده زندانیان سیاسی اختصاص می - یابد. آنچه بوفور در میان خانواده زندانیان سیاسی وجود دارد روحیه انتقام از دشمن است. و آنچه حرکت آنان کم دارد، رمیزی آگاهانه پرولتاریست. در اینجا ما با نیروی وسیع و پر - پتانسیلی روبرویم که نسبت به این رژیم ارتجاعی هیچ توهمی ندارند و تنها نکته مثبت در عمامه آخوندها را این می‌بینند که زحمت خرید طناب دار را در فردای انتقام کم - می‌کنند! در این عرصه نیز ما با گرایشات متغایرت طبقاتی، درجات متفاوت رادیکالیسم و پیگیری و همچنین با تلاش و نفوذ جریانهای ضدانقلابی رویزیونیست و امثالهم مواجه می‌شویم. بنابراین، مبارزه ای معین با همان مضمونی که درون زندان یا در سایر بخشهای جامعه از پیشاهنگ پرولتاری طلب میشود، در میان خانواده زندانیان سیاسی نیز می‌باید به پیش برده شود. پرولتاریای آگاه به این جریان بسیار بمثابة بخشی که میتواند عدالتا تحت پرچم

انقلاب قهرآمیز بسیج و متشکل شود و جزئی از نیروی انقلابی توده‌های تحت ستم و استعمار محسوب می‌شود، نگاه میکند. و این خلاف دیدگاه سخی لیبرالی یا رویزیونیستی است که تحت شعارهای "دلسوزی" برای افراد خانواده "یک عده قربانی ظلم رژیم" پیش می‌ایند و خانواده - های زندانیان را حداکثر به استعاضه و طلب عفو برای فرزند خود در برابر جلادان خمینی برمی‌انگیزند.

پروسه انقلاب قهرآمیز و درازمدت توده - ای - و رژیم قهرمانانه زندانیان انقلابی به مثابه جزئی از آن - وظایف سنگینی را بر دوش انقلابیون کمونیست و دیگر مبارزین بین انقلابی قرار داده است. نبرد درون زندانها رو به گسترش است و در اشکال مختلف تداوم خواهد یافت. همانطور که تجارب پیروزمند پرولتاریای جهانی نشان میدهد و انقلاب قهرآمیز درازمدت در پرو - تحت رهبری حزب کمونیست اینکشور شاهد زنده ماست، برپایی و گسترش دامنه و نفوذ جنگ خلق، پتانسیل عظیم انقلابی درون زندانها را به سیلی بنیان کن بدل خواهد ساخت. شك نیست که ارتجاع هم کوشش خود را بکار میبرد تا از چنین تحولی در زندانها جلوگیری کند. بر این راستا، اقدامات جنایتکارانه و جنون آمیزی نظیر کشتار جمعی زندانیان مبارز امر محتملی است. این حیوان صفتی را ارتجاع پرو در برابر سنگرهای درخشان نبرد با قتل - عام بیش از ۴۰۰ زندانی کمونیست در آستانه تابستان ۱۳۶۵ بنمایش گذاشت. و نمونه چنین اقدامی را در اسفند ماه سال ۱۳۶۵ جمهوری اسلامی با کشتار دهها اسیر کمونیست و انقلابی بی عملی ساخت. ممکن است که رژیم خمینی در مواجهه با امواج گسترده‌تر و سهمناکتر نبرد انقلابی به اقداماتی تبهکارانه‌تر از پیش دست زند. روشن است که دوران تلاشی صفوف انقلاب و نیروی پیشاهنگ پرولتاری می‌رود تا پشت سر گذاشته شود و دوره مصاحبه‌های تلوی - پشت سر گذاشته شود، لیکن برای جمهوری اسلامی قابل درک نیست که انقلاب همچنان زنده است. رژیم خمینی که فقط پروسه خفه کردن انقلاب و کشتارهای خیابانی و اعدام های جمعی را بیاد می‌آورد، نمیتواند قبول کند که علیرغم اینهمه وحشیگری و قساوت بیسابقه، جوانه‌های انقلاب دوباره سربلند کرده و بزودی بارور خواهد شد. کشتارهای آتی - همانند گسترش جهش وار رژیم انقلابی درون زندانها - بسیار محتملند، اما آنچه در این میان نصیب کمپرادورهای اسلامی میشود، گوری است که پیوسته عمیقتر میگردد. ●

## ... یک گزارش

باید دادگاهی و محاکمه شوید. این رفسنجانی کثیف و رسواست که بخاطر اینکه میلیونها تومان از دسترنج زحمتکشان را به جیب خود و اربابان امیربالیستش میریزد، بایستی بمن بازجویی پس بدهد. نه این شانسیست که از من بازجویی میکنید. این من هستم که از جانب میلیونها مردم زحمتکش این سرزمین از شما حساب پس میخواهم"

بازجو، باصدائی لرزان جیغهای نامفهوم و سر میهد و یکبار دیگر ذلیل و شکست خورده خاتمه بازجویی را اعلام میکند.

امید را مستقیماً به اتاق شکنجه میبرند، در حالیکه خود را برای عرصه ای دیگر از نبرد انقلاب و ضدانقلاب آماده میکنند در حالیکه لبخندتسخیرآمیز گوشه لبش به خنده ای سرشار از پیروزی و غرور تبدیل شده است.

در ملاقات بعدی با خانواده اش، امید همه آنچه در بازجویی و اتاق شکنجه بر وی گذشته است را تعریف میکند و فریاد میزند "بروید و اینها را برای مردم تعریف کنید" پس، یکبار دیگر ممنوع الملاقات میشود و اینبار طولانی تر از همیشه.

۵ بهمن ۱۳۶۵

امید، آمل را مثل کف دست میشناسند. مانند تمام فرزندان خانواده های فقیر و زحمتکش در کوچه پس کوچه های پر گل و لای بزرگ شده و فداکشیده است. روزهای مبارزه علیه رژیم شاه، زمانی که نوجوانی ۱۲، ۱۴ ساله پیش نبود، در همین کوچه پس کوچه ها همراه با هکلاسها و هم محله ایهای پابرنه اش، سر بازار ارتش شاه را مقرر خود کرده و آنان را به سخره میگردانند. در همین محله های آمل بسود که در روزهای یورش ارتجاع خمینی به انقلاب بعنوان بخش دانش آموزی هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران، باسداران ارتجاع و حزب الهی های مغفور را سنگ باران میکرد.

امروز امید یکبار دیگر کوچه های شهر را زیر پا میگذارد، اسلحه بدوش گرفته و چالاک و سر مست از عطر خوش انقلاب، از محله ای به محله دیگر میرود، امروز امید بمانه یک انقلابی کمونیست، یک سردار، عالیترین شکل مبارزه طبقاتی را تمرین میکند، در کوره چینی نپردی آینده میسرود و خود را برای روزهای دشوار آینده و نبردهای سهمگینتر پیشاروی، آماده میسازد. سرشار از روحیه انقلابی و ایمان به پیروزی طبقاتی است. همان زحمتکشانی که

از میان آنان برخاست و با قاطعیت، سرسختی و تسلیم ناپذیری ۱۴۱۴ام گرفت و خود الهام بخش آنان گشت. همان کارگرانی که در روزهای سخت پیگره پس از نبرد آمل او را در آغوش خود مخفی کرده و چون مردمک چشم از او محافلت کردند.

امید مسئولیت پیشبرد کار تبلیغی در شهر - چه در ماههای قبل از نبرد آمل و چه در روزهای هوهبهمن - و همچنین برقراری ارتباط بین تیمهای سرداران که در نقاط مختلف شهر مستقر شده اند را بعهده دارد. بواسطه همین مسئولیت است که میتراندشامه انقلابیگریها، فداکاریها و جانبازیهای اکثر رفقای سردار ش باشد. او شامه زخمی شدن و چگونگی جان با - ختن کمونیست کبیر، انقلابی سترگ و فرمانده نظامی سرداران - کاک اسماعیل - میشود و این مشاهدات تأثیر عمیقی بر روحیه اش بجای میگذارد. امید مصمم است که هرگز از راه سرخ باران کمونیستش قدمی بعقب نرشد.

تابستان ۱۳۶۱

بفاصله کمی پس از وارد آمدن ضربیه ارتجاع بر پیکر اتحادیه کمونیستهای ایسران کمیته موقت رهبری برای بازسازی سازمان ایجاد میگردد. در بازار آشفته روحیه باختگی و تسلیم طلبی، در دوره ای که کمونیستهای اصیل و انقلابی و پابدار بر اصول چارواکه کمونیسم علمی یکی از دشوارترین دوره های مبارزه طبقاتی را طی میکنند، امید جزء اولین دسته رفقا - نیست که آمادگی خود را برای ادامه فعالیت انقلابی تحت رهبری کمیته موقت اعلام میدارد. ضربه ارتجاع و سنگینتر از آن خیانت و ادادگی عده ای از رهبران و کادری اتحادیه کمونیستهای ایران در بیدادگاههای رژیم خمینی، نه تنها ذره ای خلل در ایمان و اراده این فرزندان انقلابی زحمتکشان و آن پیمانانی که در روزهای نبرد انقلابی آمل با یارانش بسته بوده، وارد نیپارده، بلکه موجب افروخته شدن خشم و کین طبقاتی وی نسبت به دشمنان انقلاب و کمونیسم میگردد. بفاصله کمی پس از آن دادگاه، امید همراه تعدادی از رفقای سازمان هازم جنگلهای شمال میشود تا راه سرخ باران انقلابی را ادامه دهد.

او هرگز مرعوب آن "شخصیتها" و "رهبران" قدیمی که روزگاری انقلابی بودند و در این زمان ذلیل و روحیه باخته فراخوان عقب نشینی ایدئولوژیک و تسلیم طلبی صادر میکردند و "گذشته های پرافتخار" خود را امیدادند، نشد و علیرغم جوانی و عدم وقوف "همه جانبه" به مسائل "سخت" و "پیچیده" تئوریک، صحیحترین جهتگیری و راه را انتخاب کرد. راه انقلاب مسلحانه توده ای، راه کمونیسم. امید تا زمان دستگیری - شهریور ۱۳۶۴ - و تا لحظه جانباختن - اسفند ۱۳۶۵ - هیچگاه این راه و هدف عالی را گم نکرد.

اسفند ماه ۱۳۶۵

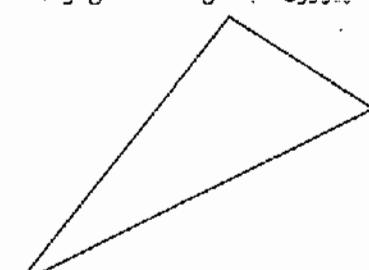
محل بختک سپردن دمها کمونیست و انقلابی که بنازگی اعدام شده اند، از جمعیت انبوهی موج میزند، فوج فوج مردم از جنوبی ترین تا شمالی ترین نقطه کشور راهی این محل گشته اند. در اینجا عده ای از رفقای رهبری و اعضاء سازمان ما همین چندروز قبل بختک سیرده شده اند. در اینجا بیش از آن یرولقاریک انقلابی، کمونیستهایی که درون دژ "مستحکم" ارتجاع اسلامی - اوین - برچم سرخ انقلاب را برافراشته نگاه داشتند و در مقاومت و مبارزه ای سازش ناپذیر کمر رژیم را خم کردند، خفته اند. فوج فوج مردم راهی اینجا گشته اند تا با فرزندان انقلابی خویش تجدید عهد کنند. هفت روز از ندآور بیختن امید میگذرد. مردم شهرش، همان مردمی که امید برایشان مظهر شورش و ستیز علیه ارتجاع بود، همان مردمی که در روزهای سخت پس از نبرد آمل از بیادآوری تکلیف و خستگی ناپذیری این انقلابی جوان، جان تازه میگردانند در اینجا گرد آمده اند.

هیچکس مرگ امید را باور نکرده است. ارتجاع پست و ضعیف جرأت اینکه خبر مدار آویختن امید را وسیعاً بخش کند، نداشت. یکی دو روزی بود که به مادر زحمتکش امید خبر را داده بودند و قطعه خاکی را بعنوان مزار وی مشخص کرده بودند. هیچکس مرگ امید را باور نداشت! مردم با نگاهی خشمگین و سوزان و دستانی جستجوگر زمین را میکاوند. مزدوران و جاسوسان رژیم که در چنین روز - هائی مثل گرمهای کثیف حول و حوش جمعیت میولند و مردم را میپایند، خود را عقب کشیده و از مردم فاصله میگیرند.

با مشاهده پیکر امید، خشم مردم یکباره سرریز میشود. برخلاف معمول کسی گریه نمیکند، کسی سینه چاک نمیدهد، کسی زانوی غم به آغوش نمیگیرد.

این مشقهای گره کرده است که به آسمان میرود. این انگشتهای رعب آور تهدید است که باسداران و جاسوسان مزدور هراسان را نشانه میرود. و این خشم سوزان است که با بلندترین فریاد در شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" "مرگ بر خمینی" "شهره گشته و صدای خود را به دورترین نقطه گورستان میروساند و دیگر خانواده هائی که بر سر مزار عزیزان خود آمده اند را با خویش همصدا میسازد.

امید یکبار دیگر پیروز میشود. یک زندگی سرخ و یک مرگ سرخ اینگونه باید زیست و مردا



# ظہور و سقوط امپراتوری امریکا



زندگی یکبار دیگر پرده‌ها را کنار زد و گنبدی و پوسیدگی سیستم امپریالیستی را به رأی العین نشان داد و در یوزگان بارگاه سرمایه کبش به شرمانه در تقابل با انقلابیون به مجیز گوئی "ثبات" سرمایه مشغول بودند و درباره "بی پایه و اساس بودن" احکام مارکسیستی یاهو ها می بافتند را هاج و واج بر جای نهاد.



۱۱۹ اکتبر ۸۷ (مهر ۶۶) - سرخ

سهام در بورس نیویورک دچار سقوط شدید و "غیر قابل انتظاری" شد دامنه ایمن سقوط سرعت از وال استریت به تمام بازارهای سهام جهان سرایت کرد و آثار اولیه دستخوش هرج و مرج نمود. سرمایه دارانی که در عرض ۲۴ ساعت صدها میلیون دلار ثروت خود را از دست داده بودند، دیوانه وار بر سر خود میکوفتند. برخی از اینان دست به خودکشی زدند و عده ای نیز با اسلحه بدنیاال دلان سهام خود میکشند تا انتقام دیوانگی سیستم امپریالیستی را از آنها بگیرند. بورژوازی امپریالیستی بشدت هراسان و بدست و پا افتاده بود، چرا که ستونهای مالیش میلرزید. اقتصاددانان و تحلیلگران امپریالیست عاجزانه و بی ثمر بدنیاال ارائه راه حل جهت مسامحت از "سقوط واقعی" میکشند. و پسر از کاوش فراوان همه به یک جمع بندی رسیدند: دیگر هیچ مسکنی دوی درد سرمایه به بحران افتاده نیست، نباید ب فکر چاره ای اساسی بود. عده ای از اینان با صراحت گفتند: "زمان یک جنگ دیگر فرا رسیده است!"

زندگی یکبار دیگر پرده‌ها را کنار زد و گنبدی و پوسیدگی سیستم سرمایه داری را به رأی العین نشان داد و در یوزگان بارگاه سرمایه که به شرمانه در تقابل با انقلابیون به مجیز گوئی "ثبات" سرمایه مشغول بودند و درباره "بی پایه و اساس بودن" احکام مارکسیستی یاهو ها می بافتند را هاج و واج بر جای نهاد.

را حمل میکند و قادر به حلشان نیست. این امر ناشی از ماهیت و تضاد اساسی خود سیستم است.

ابعد "فاجعه" سقوط ۸۷ بسیار گسترده تر از سقوط ۱۹۲۹ می باشد، چرا که درم تنیدگی بازار - های مالی و پولی جهان به مراتب بیشتر از اوایل قرن بیستم است. این تمرکز و درم تنیدگی، سرایت سریع و وسیع شوک ها و خطرات را به تمام بدنه ساختار مالی و پولی جهان امکان - پذیر می سازد.

سقوط بازار سهام نه تقصیر نارسائیهای این بازار است، و نه ریشه در سیاستهای غلط رؤسای دول امپریالیستی دارد. این واقعه ناشی از عدم قابلیت اقتصاددانان عصر حاضر نیز نیست. این سقوط ریشه در بحران تولید سرمایه داری دارد.

سقوط - پر سر و صدای بازارهای سهام جهان، اعلام قدرتمند بحران جهان امپریالیستی و تمام ساختار سرمایه جهانی است. اعلام نزدیک شدن به خط آخر دوره ایست که جهان امپریالیستی پس از جنگ جهانی دوم آغاز شده بود. در محور بحران کنونی امپریا - لیسم، احتضار امپراتوری آمریکا قرار دارد، چرا که اقتدار این کشور، محور سازماندهی نظم جهان امپریالیستی در دوره متعاقب جنگ بود.

اوج امپریالیستها، دیالکتیک حسیض خود را نیز به همراه دارد. صعود امپریالیسم آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم، نتیجه باز - تقسیم جهان و سازماندهی نوین سرمایه در مقیاس بین المللی بر پایه برقراری مناسبات نوین قدرت امپریالیستی بدنیاال جنگ بود. اما پس از گذشت چند دهه، اقتصاد شوک های آمریکا دستخوش بحران شد و کل سیستم امپریالیستی به همراه آن در بحران غوطه ور گشت. دیگر فزان آمریکا به شیب بدل شده است. رونق سرمایه که میرفت خاطر سقوط بورس ۲۹ و رکود کبیر متعاقب آنرا بدست فراموشی سپارده، به ناگهان با چنان سقوطی روبه رو شده که هولناکی سقوط ۱۹۲۹ را حقیر جلوه میدهد. امپراتوری دلار که زمانی به آقایی جهان معروف بود، اینک در سرایش سقوط گرفتار آمده است. امپریالیسم آمریکا از بزرگترین بستا - نگار جهان در دهه ۱۹۷۰ به بزرگترین بدهکار جهان در دهه ۱۹۸۰ بدل گشته است. ابرقدرت

اقتصادی جهان به چنان افلاسی دچار گشته که کسری بودجه و کسری تراز پرداختهای خارجی این کشور سر به فلک میزند و ارقام نجومی را نشان میدهد. اما این هروسه و این تحولات چگونه طی شد؟

امپریالیسم آمریکا از بطن بازسازی نوین مناسبات قدرت منتج از جنگ جهانی دوم، بمثابه قدرتمندترین نیروی اقتصادی - سیاسی جهان امپریالیستی بدر آمد. زمانیکه بخش اعظم اروپا، منجمد فرانسه در اشغال نازیها بود و خاک انگلستان زیر بمباران مداوم آلمانها قرار داشت، آمریکا از عرصه مستقیم نبرد بدور بود. این امر بدو اجازه داد که از تخریب نیروهای مولده اش جلوگیری کرده و از قبیل نابودی نیروهای مولده قدرتهای اروپا در صحنه نبرد مستقیم، در پرتو تضعیف آنها، و فروش تجهیزات جنگی و سایر کالاها، به رونق اقتصادی دست یابد و بر ذخائر طلای خود بیافزاید. اما این صرفا کنش و واکنشهای درون جبهه ضد انقلاب و ترافندهایشان را توضیح میدهد. واقعیت آنست که اشکالات جبهه مقابل یعنی صفوف انقلاب، نیز بیوزان زیادی در این قدرت گیری دخیل بود. تأثیرات تز حبه - متحد ضدفاشیستی در آمریکا و انحرافات اکونومیستی، ناسیونالیستی و فرمیستی غالب بر جنبش کمونیستی این کشور راه را بدون کمترین مقاومت در عرصه ملی بر آوج گیری امپریالیسم آمریکا بمثابه امپریالیسم برتر در سطح جهان هموار کرد.

آمریکا موقعیت برتر خود متعاقب جنگ را مدیون تضعیف امپریالیستهای متفق (بویژه امپراتوری انگلستان) و نیز شکست امپریالیستهای محور بود. آمریکا با وجودیکه با "محور" وارد نبرد نظامی شد، اما جبهه دیگری نیز به شکلی دیگر در برابر اتحاد شوروی سومالیستی گشود (در این مورد جلوتر صحبت خواهیم کرد). و جنگی اقتصادی برای تنگ کردن عرصه بر متفقین، و جنگی حیاسی برای جنگ انداختن بر قلمروهای نفوذشان در کشورهای سه قاره و مستعمرات را نیز به پیش برد. نتیجه کلی جنگ جهانی دوم آن شد که امپریالیستها علیرغم پیروزی انقلابی چند (خصوصا انقلاب چین) توانستند بار دیگر سپتم جنایتکارانه خود را بر روی اجساد میلیونها انسان بازسازی بیهوده در صحنه ۱۴

## ظهور و سقوط امپراتوری آمریکا

کنند. یکی از دلایل بسیار مهم این امر، انحراف فات غالب بر جنبش بین‌المللی کمونیستی در آلمان بود که با ارائه تزه‌های نادرست نتوانست از ضعف امپریالیست‌ها طی دوره جنگ و متعاقب آن جهت وارد آوردن ضربات کاری بر پیکر سیستم امپریالیستی استفاده نماید. این تزه‌ها نه تنها انقلاب در مستعمرات را به بیراهه سازش و نهایتاً به مسلخ پایدیسیم رهنمون میساخت، بلکه احزاب کمونیست در خود دژهای امپریالیستی را نیز به دنبال روی از بورژوازی خودی و جنگ زیر پرچم بورژوازی امپریالیستی "دمکرات" علیه فاشیسم، دفاع از میهن و ... فرامیخواند.

"آمریکا نه تنها منابع و ذخائر برای بازسازی یک نظم نوین امپریالیستی، بلکه رهبری سیاسی جهت اینکه این بازسازی پیش از همه و بیش از همه در تطابق با الزامات این نظم در جهت منافع خودش عمل نماید را دارا بود. مؤسسات نوین جهانی که منعکس‌کننده این سلطه بودند، ایجاد گردیدند. بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل<sup>۱</sup> امپراتوری استرلینگ، بخاطر داغان شدن وضع اقتصادی انگلستان در نتیجه جنگ، روبرو با افول نهاد. آمریکا با استفاده از موقعیت برتر خود و به کمک ابزارهای مالی، اقتصادی و سیاسی فوق‌الذکر، ساختار جدیدی را پی‌ریزی کرد که بر پایه امپراتوری و قدرت نظامی بنیان نهاده شده بود. دول اروپائی برای پرداخت دیون خود به آمریکا به دلار احتیاج داشتند و برای تهیه آن مجبور بصدور طلا به آمریکا میشدند. از اینرو ذخیره طلای آمریکا بالا رفته و پشتوانه دلار استحکام یافت. سهم آمریکا در ذخائر طلای جهان در ۱۹۴۸ به ۷۲٪ افزایش یافته بود. این امر موقعیت دلار را بعنوان معتبرترین ارز بین‌المللی تقویت نمود. بدین ترتیب، دلار در ۱۹۴۶ (بعنوان واحد محاسبه بین‌المللی تثبیت گردید.

آمریکا توانست با استفاده از قدرت خود وضع امپریالیست‌های اروپائی و ژاپنی، سیاست تجارت آزاد و همه جانبه را به آنان بقبولاند. آزاد شدن روابط بازرگانی آمریکا با امپریالیست‌های اروپائی و ژاپنی بدون وجود موانع گمرکی، و همه جانبه شدن روابط کلیه امپریالیست‌ها (منجمله امپریالیسم آمریکا) با کلیه مستعمرات، امری بود که بخاطر موقعیت برتر آمریکا پیش از همه به نفع اوتتام می شد. اما مهمترین عامل توسعه اقتصادی امپریالیسم آمریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، توانائی اش در صدور سرمایه به مستعمرات بود بدین ترتیب بر مبنای تغییر در مناسبات قدرت میان امپریالیست‌ها و تخریب سرمایه در ابعاد عظیم، جارجوب نوینی برای انباشت سودآور امپریالیستی بر پایه موقعیت برتر آمریکا در عرصه‌های سیاسی،

اقتصادی و نظامی جهان، و برای شکل‌گیری یک بلوک نوین امپریالیستی ایجاد شد. بلوک نوین از این جهت که اگر امپریالیست‌های آمریکائی اروپائی و ژاپنی سابقاً در دو بلوک امپریالیستی متعلقین و متحدین محور تقسیم شده بودند، اکنون تحت یک بلوک غرب در برابر اردوگاه سوویالیستی متشکل می شدند.

دردوره پس از جنگ، اردوگاه سوویالیستی بهش از یک سوم مساحت و نیز یک سوم جمعیت جهان را دربر می گرفت، و از کشور قدرتمند شوروی و کشورهای مطلقاً چین (بعقداز ۱۹۴۹) تشکیل می شد. این اردوگاه از قدرت جذب جنبشهای رهاشیش سه قاره و نفوذ در احزاب کمونیست اروپا و آمریکا برخوردار بود. علیرغم سازشهایی که این اردوگاه طی جنگ

پس از آن از خود نشان داد، آمادست و بیسال امپریالیست‌ها بویژه امپریالیسم آمریکا را در پیشبرد اقدامات سیاسی، اقتصادی و نظامی‌شان در جهان سوم، می بست. اسناد محرمانه دولت آمریکا نشان می دهد که برنامه ریزان این کشور در سال ۱۹۴۸ روی طرحهای جنگ اتمی علیه اتحاد شوروی کار میکردند. مقابله آمریکا با شوروی طی ایندوره، "استراتژی تحدید" لقب گرفت که "دکترین ترومن" در سال ۱۹۴۷ اعتباری از آن بود.

در دوره بلاواسطه بعد از جنگ، تضاد میان دو اردوگاه سوویالیستی و امپریالیستی، اوضاع جهان را رقم میزد و این تضاد به تضاد عمده در سطح جهان تبدیل شده بود. در پرتو تحلیل از چگونگی عملکرد این تضاد است که میتوان "طرح مارشال" را که توسط امپریالیست‌های آمریکائی برای بازسازی اروپا و ژاپن پس از جنگ تدوین شده بود توضیح داد. در حقیقت امپریالیسم آمریکا خواهان موجودیت اروپا و ژاپن ضعیف بود. این امر از رقابت که یک خصیصه ماهوی سرمایه بطور اعم است، نشئت میگرفت. خصیصه‌ای که تحت امپریالیسم

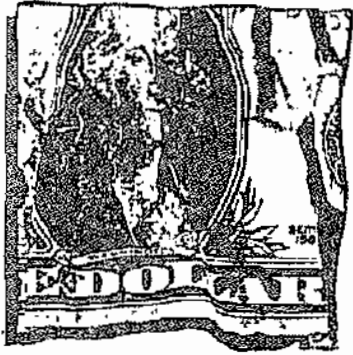
لیسم در رقابت میان قدرتهای مختلف امپریالیستی تبارز میابد. اما تضاد عمده آنزمان در سطح جهان، این رقابت را تخفیف می بخشید. بنابراین اگرچه آمریکا خواهان رقابتی ضعیف بود اما در مقابله با اردوگاه سوویالیستی، همپیمانان ضعیف را نمیپندید. برتری امپریالیسم آمریکا پس از جنگ، نقش ژاندارمی جهان را نیز بعهده این کشور نهاد. و بیش از پیش باعث رشد ساختار نظامی آمریکا شد، بنحوی که به بزرگترین قدرت نظامی جهان بدل گشت. ایفای این نقش محتاج بودجه کلان نظامی بود که امپریالیسم آمریکا بنا به رونق اقتصادی خود از پس آن برمیآمد. بدین ترتیب مناسباتی که میان قدرتهای مختلف امپریالیستی پس از جنگ برقرار شد، بر زمینه قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا، تشدید تضاد میان دو اردوگاه سوویالیستی و امپریالیستی، و رشد تضاد عمیق میان ملل مستعبد شده و قدرتهای امپریالیستی - خصوصاً آمریکا -

قرار داشت.

امپریالیست‌های غربی در سال ۱۹۵۸ (به نخستین روند نزولی پس از جنگ دچار شدند، اما علیرغم عمیق بودن این روند آنها توانستند که بر آن فائق آیند. علت توانائی آنان را باید در احیای سرمایه‌داری در شوروی جستجو کرد. پس از احیای سرمایه‌داری در شوروی، رویزینیست‌ها استراتژی احتیاطی از درگیری مستقیم با امپریالیست‌های غربی و به سازش کشاندن جنبشهای موجود علیه این امپریالیست‌ها بویژه آمریکا را برگزیدند. این امر باعث کشایشی مجدد برای ساختار جهانی سرمایه گردید. از سوی دیگر، احیای سرمایه‌داری در شوروی، شدت مقابله غرب با این کشور را کاهش داد. این امر باعث تضعیف یکپارچگی و اتحاد بلوک غرب شد. طی ایسن مرحله در دوره پس از جنگ، رقابت درون بلوک امپریالیستی غرب پابهای رقابت با بلوک سوویالیستی خود را نشان میداد. اما وابستگیهای همه جانبه کل بلوک غرب بویژه آلمان غربی و ژاپن، از اوجگیری آن میکاست.

تضاد عمده در این مرحله تضاد میان امپریالیسم و خلقها و ملل تحت ستم، و روند عمده در سطح جهان روند انقلاب بود. علیرغم اینکه تبدیل شوروی سوویالیستی به شوروی سوویالیسم امپریالیستی ضربه‌ای بزرگ به جنبش بین‌المللی کمونیستی و ضایعه‌ای بس عظیم بسرای انقلاب در سراسر جهان بود، اما چین سوویالیستی توانست با افشاء و طرد رویزینیست‌ها و با ارائه حمایت‌های مادی و معنوی به انقلابات و جنبشهای رهاشیش در سه قاره و خیزشهای انقلابی در کشورهای امپریالیستی، خلاء ایجاد شده در لطف انقلاب را پر کند.

طی این مرحله، امپریالیسم آمریکا تاخرخر در جنگ هندوچین فرو رفت، جنگ ویتنام ستونهای اقتصادی و سیاسی آمریکا را بلرزده در آورده بود و مخارج سرسام‌آور نظامی بر میزان بدیهی این کشور میافزود. طی ایندوره آمریکا با سر بلند کردن ژاپن و بازار مشترک اروپا در عرصه رقابت اقتصادی روبرو شد از طرف دیگر بحرانهای داخلی این کشور نظیر تورم ناشی از نظامیگری افسارگسیخته و بحرانهای سیاسی منجمله جنبش سیاهان و جنبش ضد جنگ ویتنام نیز گریبانش را گرفت. هزینه‌های نظامی آمریکا در نقش قهر سایر امپریالیست‌های غربی در رقابت با بلوک سوویالیسم امپریالیستی، و جهت سرکوب جنبشهای آزادی بخش ضربه بزرگی بر اقتصاد این کشور بود. جنگ ویتنام به تنهایی حدود ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه برای دولت آمریکا در برداشت. ایفای نقش ژاندارم بین‌المللی اکنون همچون زالو خون اقتصاد آمریکا را میکشد و توانش را تحلیل میدهد. "دکترین نیکسون" بمعنای منطقی کردن ژاندارمی جهان و تقویت سکهای زنجیبری



سرمایه داری امکانپذیر نیست و دیالکتیک تخریب - بازسازی سرمایه در سطح بین - المللی به پیش می‌رود. حل بحران کنونی سر - مایه داری نیز بدون تجدید سازماندهی کامل ساختار سرمایه در مقیاس بین المللی ممکن نیست. چنین کاری در چارچوب فعلی مناسبات قدرت امپریالیست‌ها نمیتواند صورت پذیرد. همانگونه که لنین در تحلیل خود از امپریالیسم نشان داد و جنگهای اول و دوم جهانی مؤید آن است، در عصر امپریالیسم مناسبات قدرت مبرم خود با جنگ جهانی امپریالیستی بهم خورده و مناسبات نوینی بر مبنای فاتحین و مغلوبین این جنگ تنظیم میگردد - مگر آنکه وقوع انقلابات عظیم مانع از جنگ شده و تمام اوضاع جهانی را بگونه‌ای دیگر رقم زند.

بنابراین، اوضاع کنونی بدین شکل پدید دوام نبوده و تشدید بحران، رقابت بین امپریالیستها را حدت میبخشد و آنان را بسوی اتخاذ راه حل نهائیشان، یعنی جنگ جهانی سوق میدهد.

اما این تنها محصول مهم تشدید تضادهای انباشت نیست. لنین عصر امپریالیسم را عصر خیزشها و پیشرفتهای انقلابی خواند. در دوره های بحران مبارزه طبقاتی به حادترین نقطه خود میرسد. گسترش کیفی اعتلاء انقلابی در

اقصی نقاط جهان جزء لاینفک دوره‌های بحران است. در چنین دوره‌ای سلطه اجتماعی سرمایه ضعیفتر میشود. تشدید رقابتهای درون امپریالیستی، شکافهای بیشتری را در سیستم ایجاد میکند و گشایشهای بیشتری برای جریان یابی سیل انقلاب در شکافهای آن فراهم میآید. بحران، میلیونها توده پرولتر و تحت ستم جهان را بدرون زندگی سیل میکشاند و باعریان تر کردن کنفیدگی و پوسیدگی سیستم سرمایه داری، پایه مادی عمل کمونیستی را قدرتمندتر میسازد. اینچنین است که عملکرد فزاینده سرمایه، زمینه‌های عینی سرنگونی نظام سرمایه داری را بیش از پیش فراهم میآورد.

سرمایه داری در عصر امپریالیسم می‌رود که به آخر خط برسد. اما پاهای آن، نه بصورت خودبخودی صورت خواهد پذیرفت و نه بطور تدریجی. پروسه نابودی امپریالیسم، پروسه سرایشب اقتصادی نیست و نتیجه تشدید مبار -

با بلوک رقیب بر سر تجدید تقسیم جهان از طریق جنگ، رشد اقتصادی بلقی، نابامانی در بازارهای مالی و پولی، و... کارتر در اواخر دوران ریاست جمهوری خود از "احیای معنوی آمریکا" و تجدید حیات آن سخن راند و زمینه ساز ریگانیسم شد. ریگان "احیای رونق اقتصادی و پرستیژ سیاسی - نظامی کشور را در کارزارهای انتخاباتی مطرح میکرد. از این رو ریگانیسم وظیفه احیای این پرستیژ را به عهده گرفت (یعنی دمیدن بر تدارکات جنگی انجام گسیخته برای برپائی یک جنگ جدید جهانی)، و ریگانومیکن (اقتصاد ریگانی) نیز عهده دار احیای اقتصاد داغان و ازپا افتاده آمریکا شد. بطور کلی تدابیر مختلف سیاسی و اقتصادی هر دو بلوک در جهت ممانعت از فروریختن ساختمان امپراتوریشان و در عین حال پیشبرد تدارکات جنگیشان است. اگر ریگان، ریگانیسم و ریگانومیکن را بکار گرفت، گورباچف نیز برای تغییر سیر رکود اقتصادی شوروی در پرتو تدارکات جنگی این کشور، گلاسنوست و برسترویکا را از اندام بیرون کشید!

آمریکا با اعمال یکسری سیاستهای پولی توسط فدرال رزرو بانک این کشور توانست موقتا در رکود اقتصادی نیمه اول سال ۱۹۸۰ و ۸۲ - (۱۹۸۱ غلبه کند و سیکل اقتصادی را برای کوتاه مدت طی سالهای ۸۲ - ۱۹۸۲ وارد دور بهبود سازد. اما این بهبود کوتاه مدت خبر از دشواریهای آینده میداد. ریگان در کارزارهای انتخاباتی دوره دوم ریاست جمهوری پیش به این بهبود اقتصادی بعنوان جلوه‌ای از ریگانومیکن میباید و آنرا برج میکشید. اما ریگانومیکن تو زرد از آب درآمد و بجای اینکه کار ساز باشد، مشکل ساز شد و ویران کردن شکست ریگانیسم گردید. با سقوط بازار سهام آمریکا، دفتر ریگانومیکن بسته شد. یک اقتصاددان بورژوا امپریالیست بنام "گالبرت" پس از سقوط ۸۷ گفت: "این سقوط آخرین صفحه دفتر ریگانومیکن بود".

بحران بلوک غرب در دهه ۱۹۸۰، ادامه بحران سیستم امپریالیستی از دهه ۱۹۷۰ است. کلیه سیاستها و تدابیری که امپریالیستها برای غلبه بر این بحران اتخاذ کرده و میکنند، موضعی و قسمی است. آنها بهیچوجه نمیتوانند به راه حال دائمی و بلندمدت دست یابند، اگر در عصر سرمایه داری رقابت آزاد، بحران سرمایه در چارچوب ملی و با از بین رفتن برخی از سرمایه‌ها و باز شدن راه تنفس برای بقیه حل میشد، در عصر امپریالیسم که سرمایه‌ها در ابعادی جهانی انباشت میکنند و مفاصلشان توسط دولت‌ها (و ارتش آنها) حمایت میشود، تغییر و تحولات کیفی در شرایط سرمایه از طریق فهر آمیز در عرصه روبنا صورت میگیرد. همانگونه که لنین خاطرنشان ساخت، بازسازی سرمایه در عصر امپریالیسم در کشورهای منفسرد

در مناطق استراتژیک جهان، طرحی بود که آمریکا جهت مقابله با معضلات پیش پا در روز جامعه خود و سایر نقاط، و از طریق سرکتن کردن هزینه‌های سرکردگی میان رژیمهای دست نشانده و نیز متحدین غربی به اجراء گذاشت.

در اواخر این مرحله، ظهور شوروی بمثابة یک ابر قدرت امپریالیستی بر معضلات بلوک غرب و مشخصا آمریکا میافزود و بدین ترتیب محدودیتهای تقسیم بندی جهان خود را بشکل محسوسی بروز میداد. سیر نزولی آمریکا آغاز شد و در بحران پولی این کشور جلوه گر گشت. این بحران ناشی از کسری تراز پرداختهای آمریکا به کشورهای صنعتی غرب بود که خود از کسری بودجه این کشور نشئت میگرفت. ذخایر ارزی آمریکا از ۷۲٪ در سال ۱۹۴۷ به ۸٪ در سال ۱۹۷۲ تنزل یافت. آمریکا مجبور به کاهش ارزش دلار در ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ و اعمال یکسری مقررات کمربندی جدید گردید. بحران انرژی در ۱۹۷۳ نیز که خود ترفندی از سوی آمریکسا جهت مقابله با مشکلات اقتصادی بوده، بردامنه بحران کل سیستم افزود.

دهه ۱۹۷۰ بطور کلی اوج ذلت و خسواری آمریکا را نشان میداد. انقلابات آزادیبخش آسیای جنوب شرقی - ویتنام و کامبوج - "پروژه تمدن ب - ۵۲ را بجاگ مالد"، شناسور شدن نرخ برابری دلار - طلا و شکست ویتنام آغازگر دوره‌ای از آخرین امواج بحرانهای امپریالیستی شد. دوره‌ای که کماکان ادامه دارد. سقوط دو رژیم ارتجاعی و دست نشانده شاه و سوموزا، که خود نتیجه بحران عمیق سیاسی - اقتصادی این کشورها بر زمین و تحت تأثیر مستقیم بحران جهان امپریالیستی بوده، بر موقعیت بلوک غرب و بویژه سرکرده اش ضربه وارد آورد و یاد "آقای دنیا" را بیشتر خالی کرد.

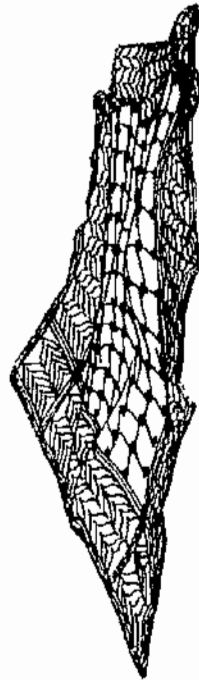
همانگونه که گفتیم یکی از مهمترین ویژگیهای این دوره، ظهور سرمایال امپریالیسم شوروی در سطح جهان بود. شوروی به عرصه‌ای بین المللی وارد شد که توسط نتایج جنگ دوم

یکل گرفت؛ شوروی با یک شبکه قدرتمند امپریالیستی روبرو شد. این امر زمینه ساز ترمهای "مسالمت آمیز" خروشچف گشت، ولی پا - بیای سیر تحولات جهانی و افزایش قدرت این کشور، سیاست همکاری با آمریکا خوانائی خود با نیازهای شوروی را از دست داد. از دهه ۷۰ شوروی رقابت شدید در کلیه عرصه‌ها با بلوک غرب را آغاز نمود. بحران سیاسی - اقتصادی امپریالیسم، این رقابت درون امپریالیستی را تشدید کرد، و این رقابت خود اوضاع جهان را تحت تأثیر قرار داد و تشدید کننده بحرانهای هر دو بلوک شد.

بلوک غرب - بویژه آمریکا - دهه ۱۹۸۰ را در وضعی نامساعد آغاز کردند؛ از کف رفتن پرستیژ سیاسی - نظامی آمریکا، رقابت شدید

# فلسطین

## پا میخیزد!



در حریق بزرگی که برپا گشته است، رویای "سامریه و جودیه" یکسر میسوزد و در پیش چشمان حیرت زده جلادان اسرائیلی به تلی از خاکستری بدل میگردد. فلسطینیهای که "وجود خارجی نداشتند" جوابی جانانه به جانشینان نژادپرست معروف (کلدامایر مرحوم) دادند که ۱۹ سال پیش متفرعانه فریادسیرد "فلسطینیها وجود خارجی نداشته اند". طنز تاریخ را بین امروز صهیونیستها جواب را از کسانی دریافت میکنند که اکثرشان در زمان صدارت کلدامایر واقعاً وجود نداشتند. از جوانان فلسطینی که در آن زمان هنوز بدنیانیا آمده بودند، یا اینکه نوزادی شیرخواره بیش نبودند. طغیان رزم آوران جوان فلسطین تمام ستهدیدگان جهان - خصوصاً توده های خاورمیانه - را برچید آورده است. این جشن توده هاست و عزای مرتجعین. خیزش انقلابی جوانان فلسطینی در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن ثابت کرد که امپریالیستها علیرغم تلاشهای فراوان، جنایات بی سابقه، توطئه چینی، تقبیل هزینه های گزاف و... نتوانسته اند اسرائیل را به یک "واقعیت زندگی" خاورمیانه بدل کنند. آنها نتوانسته اند انقلاب رها بیخش فلسطین را نابود سازند. امروز قدرت های امپریالیستی با تلخی به این امر اعتراف میکنند و مجبورند اعتراف کنند، چرا که واقعیت زندگی قدرتمندتر از پیش بصحنه آمده است.

"آنچه ما در ماه گذشته شاهد بودیم، تصویر آینه ای ماست. جنگ داخلی تمام عیار تمام عربها علیه تمام یهودیها در اسرائیل". (مرورن بین ونیستی - مورخ اسرائیلی وابسته به حزب کار) این اعتراف به ناتوانی در نابود ساختن دشمنانشان است. بقول لنین "... دشمنانی وجود دارند که ممکن است بتوان در چند نبرد آنها را شکست داد و مدتی خاموششان ساخت، اما ممکن نیست بتوان نابودشان کرد. هیچیک از یهودیهای دشمن هرچقدر هم که کامل باشد، هیچیک از فترحات ضد انقلاب نمیتواند... دشمنان زمینداران و سرمایه داران را نابود کند. دشمنانی همچون طبقه کارگر و دهقانان فقیر را نمیتوان نابود ساخت... و اکنون پس از تلاشی پورش ضد انقلاب می بینیم که توده مردم، آنهاست که از همه بیشتر ستم دیده اند، لگن سال شده اند و در جهل نگهشان داشته اند، آنهاست که به اشکال گوناگون مرعوبشان ساخته اند. اینک دوباره سربلند میکنند، برمیخیزند و مبارزه را از سر میگیرند. "دشمنان و جنایات بیشمار امپریالیستهای غرب و شرق و دول مرتجع خاورمیانه علیه خلق فلسطین نتوانست به این مردم قبول "واقعیت زندگی" را حقتند، نتوانست به آنها بقبولاند که سرنوشتشان را باید بدست "اریابان جهان" بسپارند. طغیان قهرمانانه این ستم دیده ترین، محرومترین، بی حقوقترین و انقلابی ترین خلق خاورمیانه در نوار غزه و کرانه غربی رود اردن، "واقعیت" امپریالیست ساخته زندگی را با تلنگری به ادعاهائی مسخره و توخالی بدل کرد.

اکنون فلسطین اشغالی حتی طی ساعاتی که جنگ خیابانی میان ارتش صهیونیستی و مردم جای خود را به "آرامش" موقت داده، چهره ای تماشائی دارد. سربازان تا بدنشان مسلح اسرائیلی را با تفنگهای آمریکایشان می بینند که وحشت در چشمانشان موج میزند و سلاح را در دست میفشردند تا رنگ رخسار نیازند و بزدلی وضعشان آشکار نشود و در مقابل آنها خردمآلان





فلسطینی فرار دارند، دست در جیب شلوارهای وصله دار، با گرنه های سیاه از نبردهای خیابانی، که خون سردانه از مقابل سربازان گذر میکنند و بانگهای معنی دار برایشان خط و نشان میکشند، کوئی سلاح در دست آنهاست! از نگاه جسور و متهور جوانان محلات زحمتکشی فقط یک چیز میتواید خواند: اطمینان به پیروزی انقلاب، وجد و سرور خردسالانی که با گذاشتن بیدان را تریسین میکنند و چهره شاد و مطمئن مادرانی که در مقابل زندان دژ خییمان دهنده خود منتظر خبری از فرزندان انقلابی خود هستند، این گفته مارکس را بخاطر می آورد که انقلاب جشن توده هاست!

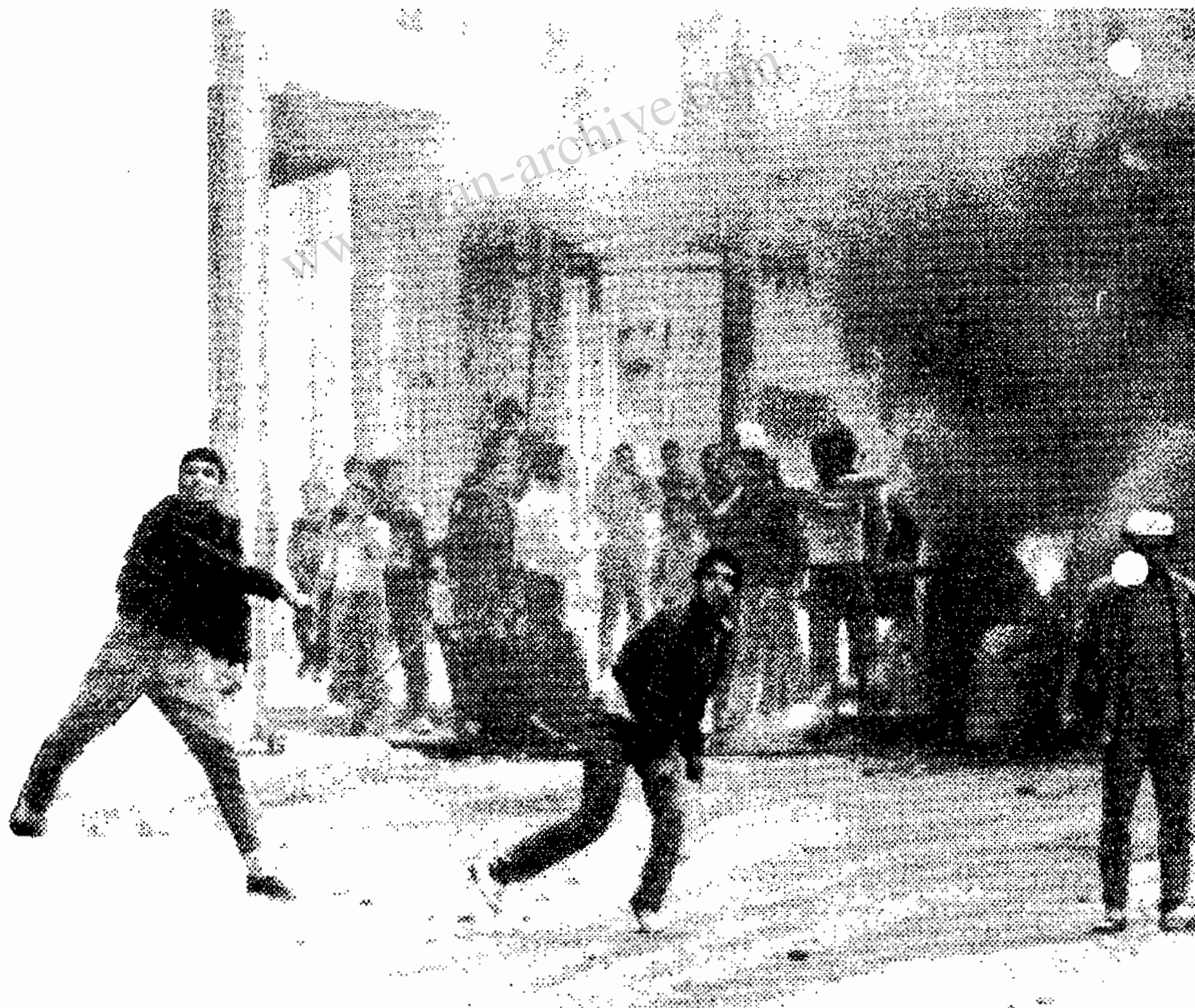
در یکی از اردوگاههای پناهندگان بیرون از شهر نابلس در منطقه اشغالی کرانه غربی "یک گروه از پسران ۱۶-۱۵ ساله جمع شده اند، گرنه هایشان سیاه است و بدور کرد نشان چغیة عربی بسته اند.... دوستان یا برادران بسیاری از آنها دستگیر شده اند، آنها همگی در شورش های اخیر شرکت جسته اند.... در حین گپ زدن، یک گشت منفرد اسرائیلی با نگاههایی که بهر سو میچرخد از کنارشان میگذرد، نگاه سربازان لحظه ای بر جوانان فلسطینی خیره میماند، گذش اینک کد امیک از دو طرف بیشتر میترسد مشکل است، اما تنفری همچون جریان برق مابینشان ردوبدل میشود" (توصیفی از خبرنگار روزنامه آمریکائی نیویورک تایمز).

سالیانی دراز بود که فلسطین چنین روزهای شادی بخود ندیده بود، میانسالان شکست خورده و تحقیر شده هم از خمودی بدرآمده اند، بسیار کسان که میرفتند سکوت برده وار را قبول کنند و به محیط چاکرمنشی تن دهند، از نهب نسل نوین انقلاب جانی تازه گرفته اند، اینان از جانب جوانان انقلابی به یک زندگی نوین فراخوانده میشوند.

"پسران من خیلی با نسل من فرق دارند، آنها شاهد شکست ۱۹۶۷ اعراب نبوده اند، بنابراین احساس حقارت نمیکنند، مهمتر اینکه، پسران من میخواهند با کار خود دنیا را عوض کنند، آنها از اتکاء بنفس انباشته اند و همچون نسل من درهم شکسته و عاجز نیستند"

(جمیل حمد نویسنده فلسطینی)

بخیه در صفحه ۱۸



# فلسطین پس از پیروزی!

"اسرائیلی ها نمیدانند چه کرده اند. ما از سربازان شان میترسیدیم، اما بچه هایمان از وقتی چشم باز کرده اند آنها را دیده اند. پدران و برادران شان توسط همین سربازان دستگیر و زندان برده شدند. بچه های ما هیچ ترسی از این سربازها ندارند" (مادری میانسال دوغزه) جوانان بدرستی یأس روحی نسل گذشته را نشانه ورشکستگی فلسفه های آنان میدانند - ضربه این طغیان مبارزین سابق را نیز دستپاچه کرده است. بانک قیام جوانان، ارواح تحقیر شده این مردگان متحرک را بلرزه درآورده است.

این خیزشی است که توده ها در جریانش بدنبال فلسفه و ابزار نبرد جهت برپائی انقلاب میگردند. اما هنوز این مسئله مرکزی لاینحل مانده است که اینبار چه نیروی، چه طبقه ای، چه حزبی و چه فلسفه ای توده ها را تحت نفوذ خود خواهد گرفت؟ هیچکس نمیتواند از هم اکنون نتایج مبارزه جاری را پیشگویی کند، اما یک مسئله را میتوان با قاطعیت ابراز کرد: از هم گسستن تارهای پوسیده صهیونیسم واقعیاتی انکارناپذیر است. دولت اسرانیل و دول مرتجع عرب در این منطقه در ضعف و بی ثباتی مفرط بسر میبرند و این در حالیست که شور و شوقی نوین، عمیق و اساسی بین زحمتکشان فلسطین با گرفته و در پس آن تصویر تجربه های فراپنده در سراسر خاور میانه دیده میشود.

## توفان انقلابی ماه های اخیر

دولت اسرانیل در جریان اوضاع پرتلاطم دوامه گذشته در مناطق اشغالی اعلام نمود که "این خیزش را سرکوب خواهد کرد"، اما این واقعیتی است که هیچ مجازاتی، هیچ کیفری نمیتواند توده ما را هنگامیکه بپاخاسته باشند از جنبش بازدارد. مجازاتهای تهاکباری که میکنند نفت پاشیدن بر شعله هاست. کیفرها گروه های جدیدتری از رزمندگان را بمبارزه میکشاند... این اعتلاء، ممکنست سریع باشد یا آرام و نامنظم، اما بهر حال در حال کام برداشتن بسوی انقلاب است. اوضاع این دوامه بوضوح نشان داد که فلسطین بمرحله نوینی از اعتلاء انقلابی قدم نهاده است. پیش از این طی دو سال گذشته مبارزات خود بخودی پراکنده چه پنهان و چه آشکار در - حال نضج گیری بود. کشتن سربازان اسرانیلی در تازیکی تند و در پی آن محاصره شبانه دمکده ها و اردوگاه های فلسطینی توسط نیروهای اسرانیلی که با دستگیری و شکنجه جمعی جوانان همراه بود به امری مداوم بدل گشته بود. طی این دو سال از شکل گیری نیروی جدیدی از مبارزان در مناطق اشغالی سخن میرفت - نیروئی که تحت رهبری هیچیک از جناح های سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) نبوده و این خود موجب نگرانی شدید امپریالیستها و دول مرتجع عرب گشته بود. زیرا آنها بسرور این سازمان را به نهادی رسمی که عملکردش کنترل طغیان ستمیدگان فلسطینی و جاری ساختن خشم مردم از ستکران به کانه های رفرمیستی میباشد، تبدیل کرده اند. سرانجام جرقه جنبش وسیع توده ای در نقطه ای زده شد حادثه کشته شدن ۴ کارگر فلسطینی اهل نوار غزه بتاريخ ۱۸ آذرماه امسال در تصادف با یک تریلی اسرانیلی انگیزه ای شد بسرای تبدیل روحیه انقلابی نضج یافته توده ها به اعتلاء انقلابی. یک هفته پیش از این حادثه یک تاجر اسرانیلی در بازار غزه بضرع چاقو بدمرک واصل شده بود. بلافاصله بعد از تصادف تریلی، شایع شد که این عملی تلافی جویانه از جانب اسرانیلی ها بوده است. شیاتنگاه نظامرات ضد اسرانیلی گسترده ای در اردوگاه جنبیه (یکی از اردوگاه های پناهندگان فلسطینی در خاک خودشان) براه افتاد. این تظاهرات سریعاً به نقاط دیگر غزه کشیده شد. روز بعد تظاهرات ضد اسرانیلی شهر خان یونس (در نزدیکی مرز مصر) را دربر گرفت. اینجا بود که سربازان اسرانیلی ترسان و حیوانانه سعیت خود را بنمایش گذاشتند و بر تظاهرکنندگان آتش گشودند. جانباختن یک پسر بچه ۱۱ ساله فلسطینی انگیزه و محرک دیگری شد برای گسترش شعله های خشم انقلابی به سراسر مناطق اشغالی. بارانی از سنگ و کوکتل مولوتف در سراسر غزه و کرانه غربی بسروی سربازان اسرانیلی باریدن گرفت. این خوکها دیگر در هیچ کجا از دست "شیاب" در آسمان نبودند.

دولت اسرانیل هر دو منطقه را ملو از نیروهای نظامی خود کرد و به دستگیری هزاران جوان و کشتار بی محابای دهها تن از تظاهرکنندگان پرداخت تا بقول اسحاق رابین وزیر دفاع اسرانیل (سازمانده قتل عام مردم بیروت در سال ۱۳۶۱)، "قیام فلسطینیها را در نقطه خفه کند". افسار دیگر مردم فلسطین در همه مناطق اشغالی بلافاصله بمبارزه پیوستند. حتی دکانداران محافظه کار عرب در اورشلیم شرقی نیز برای اعتراض مغازه هایشان را بستند. حکومت نظامی بطور شبانه روزی در بسیاری از مناطق برقرار شد. در همه کلوکاهای اردوگاه های پناهندگان، پستهای نظامی برپاگشت. شعله مبارزه به بخش فلسطینی نشین مصر که مجاور نوار غزه است نیز سرایت کرد و پشت حکام مصر را هم لرزاند.

## سراسر ارتجاس

اسحق شمیر نخست وزیر اسرانیل برای نپااختن قافیه اعلام کرد، "این فقط یک سلسله بقیه در صفحه ۲۰

"میتوان گفت که بعد از جنگ هسته ای، دومین عرصه ای که ممکنست از کنترل خارج شود، عرصه مالی است. و اگر این عرصه از کنترل خارج شد دیگر نمیتوان آنرا فرونشاند و احتمالاً پیش از هر آنچه متصور است، دنیای متمدن را درهم خواهد ریخت."

- ویلیام سیدمن، رئیس شرکت بیمه سپهره فدرا - بنقل از تایمز مالی، ۲۹ آگوست ۱۹۸۶.

"این تصویر در برابر چشمان ما قرار دارد: کوششی برای قداست کردن با زانوانی خمیده."

- پیتر هیترسون، وزیر سابق بازرگانی آمریکا بنقل از آتلانتیک، ۱۰ اکتبر ۱۹۸۷.

بندترین روز تاریخ بازار سهام نیویورک یعنی حتی بندتر از سقوط ۱۹۲۹ فرارسید. در دوشنبه ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷، میانگین داو جونز ۵۰۸ واحد سقوط کرد، یعنی سقوطی معادل ۲۰٪. طی یکسروز ۶۰۰ میلیون سهم معامله شد و ۵۰۰ میلیارد دلار ناپدیدگشت. یک دوم سودهای بازار سهام صعوداً دوره ۸۷ - ۱۹۸۲ در طول یکروز دود شد و بهوارفت آشفتنگی سرعت بازارهای معاملات ارزی لندن، توکیو و هنگ کنگ را فراگرفت. آمریکا در همانروز در خلیج فارس دست به یک تهاجم زد، بازارها متشنج تر شدند. صحبت از کودتای وورشکستگی مالی همه جا را فراگرفت. وزرای مالی بی دربی جلسات در بسته تشکیل دادند. حساب رفاه مصنوعی ریگان ترکیده بود. آنچنان ضربه ای بر ریاست جمهوری ریگان وارد آمد که شاید بتوان آنرا فلج کننده نامید. کارشناسان انگشت سرنخ خود را به هر سو نشانه میروند. بازارهای سهام طی مابقی روزهای هفته شاهد تنزل مداوم قیمت سهام بودند. جو جنون آمیزی غالب گشته است. آیا میخواهید به درجه جنون این سیستم همی بفرید؟ میخواهید بدانید که چرا این سیستم را ناینداد کرد و نباید فکر ایجاد رفهم در آن بود؟ واقعیت اینست که آنچه دردوشنبه سیاه اتفاق افتاد نتیجه ناگزیر گسترش بیش از حد سرمایه داری مالی بوده و در عین حال یک \* F.D.I.C \* یک شرکت عمومی است که دولت آمریکا در ۱۹۳۲ (یعنی درست اوآخر سقوط مالی و "رکود عمیق") برای بیمه کردن سپرده های بانکی و در نتیجه حمایت از صاحبان سپرده در برابر زیان در مواردی که بانک بیمه شده ورشکست گشته یا در برابر پرداختهای صاحبان سپرده دچار توقف گردد، تأسیس نمود.

# در باره سقوط ۸۷ و بحران اوایل دهه ۸۰ \*

مکانیسم تنظیم کننده ضروریست.

بیش از هر چیز به توضیح این نکته بپردازیم که چه عواملی باعث این فروپاشی نبودند. این تفصیر کامپیوترها نبوده که با وجودیکه قیمت‌ها تا سطح معینی تنزل کرده بود، دست‌سورات دیکته شده را به اجراء گذاشتند. این کلیت‌ها بر طوری برنامه ریزی شده اند که به علائق معین اقتصادی عکس العمل نشان دهند. سراسیمگی حضرات بورس باز هم علت نبود. در حدود ۸۰٪ از معاملات بازار سهام توسط مؤسسات انجام می‌گیرد. چند شرکت دلالتی بزرگ و نظایر آن. فروش حجم عظیم سهام هنگامی تسریع شد که مؤسسات سرمایه‌گذار کوشیدند سهام خود را نقد کنند. این عمل از سوی بورژوازی بزرگ سرمایه داخلی و خارجی - صورت می‌گرفت. و اگر نگرانی در میان بود، آنها می‌بایست درون بورژوازی جستجو کرد. این بمعنای یک رأی محکم عدم اعتماد به وضعیت جاری امور بود. از اینجا به مهمترین نکته می‌رسیم، یعنی دلیل اصلی سقوط را نمیتوان در نیروهای درون بازار سهام پیدا کرد؛ نه سهام‌بیش از حد قیمت‌گذاری شده علت این سقوط بود، نه سوء استفاده و کثک زدن در جریان معاملات. حتی اگر بازار سهام بتواند بگونه‌ای کمر راست کند، باز هم این امر باعث رشدبیدار اقتصادی نخواهد شد. چرا که آنچه در دوشنبه سیاه اتفاق افتاد، بازتاب معضلات ریشه‌ای و عمیق‌تری در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی بود. مرکز توجه مقاله حاضر نیز، همین معضلات عظیم‌ترند.

ائتلاف غرب و ثببات اقتصادی

آشکار شدن این امر که سیاست هماهنگی آمریکا، ژاپن و آلمان غربی شکست خورده است، علت بلاواسطه نگرانی سرمایه‌گذاران نبود. دول عمده امپریالیستی غرب در فوریه امسال موافقت خود را با تلاش جهت تثبیت هماهنگی ارزش‌هایشان، اعلام کرده بودند. قرار بر آن شد که آمریکا در جهت کاستن از کسری دوگانه در بودجه و تراز پرداخت‌های بازرگانی خود تلاش کند. قرار بر این نهاده شد که ژاپن و آلمان غربی نیز به اقتصاد خود ستاب بخشد تا بتوانند صادرات آمریکا را جذب کنند و مازاد بازرگانی خود را کاهش دهند. اما عملکرد بازرگانی آمریکا طی اکتبر ۸۷ بهبود چندانی نیافت. در عین حال، مرافعه میان این سه کشور

بر سر نرخهای تبدیل ارز، نرخهای سود و بطور کلی سیاستهای بازرگانی بالا گرفت. سرمایه‌گذاران از این بوحشت افتادند که برهم خوردن توافقات پولی و بازرگانی به آشوب در بازارهای مالی بیانجامد و باعث سقوط شدید ارزش دلار گردد، و نتیجتاً داراییهای تحت سلطه دلار را بی‌ارزش سازد. بیم آن می‌رفت (و می‌رود) که اگر آمریکا و سایرین برای دفع از ارزش ارزهای خویش، شرح بهره خود را بالا ببرند، اقتصاد جهانی از آنچه هست، کندتر شود. نتیجتاً، فروش بلوکهای عظیم سهام آغاز شد: سرمایه‌گذاران در پی آن بودند که زمانیکه این نزول اجتناب‌ناپذیر ارزش سهام از سر بگذرد، پول خود را در سرمایه‌گذارهای مطمئنتر و به نقد نزدیکتر بکار اندازند. اینجا بود که پارامتر هراس و سراسیمگی عمومی وارد معادله شد. هنگامیکه این فروش عظیم آغاز شد، همه به تلاش افتادند تا دیر نشده خود را از مهلکه نجات دهند.

ولی سؤال مهمتر اینست که چرا برای آمریکا، ژاپن و آلمان غربی تا بدین حد مشکل بوده که از پس مشکلات خود برآیند و معضلات بازرگانی و ارزی خود را حل کنند؟ این سؤال دو جنبه دارد. در یکطرف، شرایط اقتصادی جهانی قرار دارد. هر چند اقتصاد جهانی در رکود بسر نمی‌برد، اما رشدش بغایت بطئی است. نرخ رشد اقتصادی اروپای غربی طی ۶ سال گذشته، برابر ۲٪ در سال بوده است. نرخ بیکساری در آلمان غربی در حال حاضر ۹٪ است و اقتصادش بسختی رشد میکند. حتی ژاپن که از تحسرنک نسبی برخوردار بوده، اکنون در مراحل آغازین مازاد ظرفیت صنعتی بسر می‌برد. آمریکا تا آنست که بود که پس از سپر زولی ۸۲ - ۱۹۸۱، به بهبود دست یابد و برخی تدابیر رشد را مداومت بخشد. اما ضلعها بسیار آشکارند. با در نظر گرفتن تورم، سرمایه‌گذاری در کارخانجات و ابزار در آمریکا در حقیقت طی سال گذشته کاهش یافت. هیچ نشانه‌ای از بهبود و بدهی کلان جهان سوم بچشم نمی‌خورد. کشورهایی نظیر مکزیک و برزیل در لبه پرتگاه ورشکستگی تلوتلو می‌خورند. و آمریکا مرتباً بر بدهیهای خود می‌افزاید. عجیب نیست اگر سیستم تجارت آزاد ۲۰ ساله پس از جنگ جهانی دوم در حال فروپاشی است. چرا که این سیستم بر زمینه رشد بطئی کار می‌کند. و عجیب نیست اگر تحت چنین شرایطی رسیدن به هماهنگی کاری دشوار باشد.

دومین دلیلی که امر هماهنگی را بس مشکل

ساخته، اینست که چه کسی هماهنگ کننده است. طی دوره پس از جنگ جهانی دوم، آمریکان نقش رهبری کننده را در شکل‌دهی ساختارها و نهاد های اقتصادی جهانی بازی نموده است. توانا سسی آمریکا در انجام اینکار بر قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی استوار بود. اما این قدرت اقتصادی بنحوی جدی فرسایش یافته است. نرخ رشد تولیدی آمریکا بسیار پایینتر از آلمان غربی و ژاپن بوده است. نرخ رشد سرمایه‌های آمریکا در حال حاضر هیچ بیشتر از سال ۱۹۷۹ نیست. سلطه دلار طی دهه گذشته تنزل داشته است. آمریکا در ۱۹۸۱ بزرگترین وام‌دهنده جهان بود، اما اینک به بزرگترین وام‌گیرنده جهان تبدیل گشته است.

از سوی دیگر اقتصاد ژاپن توان و کارایی بسیار برتری را بنمایش گذاشته است. بیشک یکی از مهمترین روندهای دهه ۱۹۸۰، ظهور ژاپن بمناب بزرگترین صادر کننده سرمایه در جهان و یک قدرت مهم مالی بوده است - رشد اقتصاد ژاپن تابدان حد است که اینک حجمی معادل نیمی از اقتصاد آمریکا یافته است. این ژاپن اینک دومین ارز مهم در بازارهای ارزی محسوب میشود. علیرغم گسترش پیوندهای میان آمریکا و ژاپن، عدم توازن میان آنها یکی از جوانسبب مشخصه دهه کنونیست. اما ژاپن قادر نیست نقش هماهنگ کننده آمریکا را ایفا کند. وابستگی این کشور به مواد خام وارداتی، آنها را در برابر شوکهای خارجی حاس ساخته و بین کساکان نقش محدودی در عرصه جهانی بازی میکند. واضح است که ژاپن از توان نظامی آمریکا برخوردار نیست.

آنچه بر سر مردم بحد کافی بیانگر جدی بودن اوضاع است. اما وضعیت پوشالی اقتصاد آمریکا بمناب مهمترین و قدرتمندترین اقتصاد جهان، اوضاع را بیش از اینها خطرناک ساخته است. میزان بدهی ملی آمریکا طی ۷ سال گذشته آبرابر شده و رقمی نزدیک به ۲۰۰ میلیارد دلار است. بدهی شرکت‌ها در بالاترین سطح ۲۵ سال گذشته قرار دارد، کسری بودجه در سال ۱۹۸۶ بسطح ۲۲ میلیارد دلار رسید. آنهم تحت ریاست جمهوری کسی که شعارش "توازن بودجه" است. هیچ - تکرار میکنم، هیچ - کشوری را در هیچ کجای تاریخ نمیتوان یافت که در بقیه در صفحه ۲۰

\* بقلم ریوند لوتا،

نشریه "کارگر انقلابی" - ۲۶ اکتبر ۱۹۸۷

ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

## درباره سقوط ۸۷

## فلسطین بیامیخیزد!

ناآرامیهای عانی است!! او بلافاصله نامه‌ای رسمی به حنی میبارک فرستاد تا ملک حسین را فراخواند و فوراً جلسه‌ای مشترک در مورد صلح خاورمیانه در قاهره برگزار کنند. این نامه تأکید شده بود که باید برای قانع کردن ملک حسین به لزوم برگزاری چنین جلسه‌ای تلاش شود. امپریالیسم آمریکا نیز بعنوان ارباب این قدرتهای ارتجاعی، رینگان را مقابل دوربین تلویزیون قرار داد تا از اعمال سرکوبگرانه "بی حساب" و "خشونت زیاده از حد" اسرائیل اظهار "تأسف" و "نگرانی" کنند. در واقع تأسف آمریکا از این بود که ادعاهای دولت اسرائیل مبنی بر "بی آزار ساختن" و "خنثی کردن" فلسطینیهای ساکن مناطق اشغالی بوج از آب درآمده است، و نگرانی آمریکا از این بود که سیاستهای "کنترل بحران" اسرائیلیها در قبال خیزش اخیر عملاً به گسترش شعله‌های انقلاب انجامیده و نه تنها اسرائیل بمثابه محور منافع آمریکادر خاورمیانه بلکه حاکمیت دول مرتجع عرب را نیز بخطر افکنده است.

روزنامه‌های امپریالیستی نیز به یکباره دایه مهربانتر از مادر شده برای "فلسطینیهای بی حق و حقوق" اشک تمساح ریخته و به طرفداران "حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین" بدل گشتند! آنتونی لویس یکی از تحلیلگران مهم امپریالیسم غرب چنین نوشت:

"آنها اسرائیلیها درک نمیکنند که خاتمه اشغال نوار غزه و کرانه غربی چقدر عاجل است - اینکار لطفی به فلسطینیها نیست، بلکه نیاز خود اسرائیل است. بقول سخنگوی کاخ سفید اشغال این مناطق نه تنها از یک و نیم میلیون فلسطینی که از خود اسرائیل نیز قریانی میگیرد" (روزنامه هرالد تریبیون ۲۸ دسامبر ۸۷).

همین شخص به اسرائیل هشدار داد که اگر فقط به "جماعی" تکیه کند و "شیرینی" را مورد استفاده قرار ندهد باید منتظر "فجایع بیشتری" باشد.

"... ایجاد مناطق مهاجرنشین بیومی در مناطق اشغالی را متوقف کنید. باب مراد رابا رهبران سرشناس فلسطین، با شهرداران فلسطینی که خود برکنارشان کرده‌اید باز کنید... روشن کنید که چیزی بیشتر از اعمال نظم و قانون را مدنظر دارید. والا فاجعه خواهد داد" (همانجا).

سران دولتهای مرتجع عرب نیز با دستیاری به برگزاری مصاحبه‌های مطبوعاتی پرداخته و بیانه‌هایی را علیه دولت اسرائیل و دفاع از خیزش مردم فلسطین انتشار دادند. همین مرتجعین

سطحی معادل آمریکا قرض بالا آورده باشد. و همانگونه که مجله اکونومیست چاپ لندن مینویسد "پیش از این هیچگاه ابرقدرت اقتصادی جهان در عین حال بزرگترین وام - گیرنده جهان نبوده است" و با همانطور که پیتر پیترسون وزیر سابق دارایی آمریکا میگوید: "صادرات اصلی آمریکا در دهه ۱۹۸۰ برکهای تصدیق دریافت وام بوده است. نیبی از کسری بودجه آمریکا در ۱۹۸۶ از محل بدهی - های خارجی خزانه داری تأمین شد. وامهای خارجی در همانسال ۴٪ از سطح سرمایه گذاری خالص در آمریکا که خود سهر نزولی داشت را تشکیل میداد. مضمون این سرمایه گذاریها نیز خودجای تردید باقی میگذاشت. بخش اعظم آن صرف تصاحب، ادغام، و انحلال برخی بنگاهها توسط برخی دیگر شد. داراییهای موجود دست بدست گشت، و سرمایه گذاریها در زمین - ساختمان دفاتر ادارات، مراکز خرید، دارایی - های غیرمنقول تجاری صورت گرفتند. اینکه آیا کارآیی فعالیت سرمایه آمریکایی افزایش یافته، خود جای بحث و گفتگو دارد. همه ایمن عوامل بهم آمیخته اند تا ایفای نقش پول بین - المللی را برای دلار به امری بیش از پیش دشوار بدل سازند.

آنچه که در بررسی کسری بودجه درجسته - ترین جایگاه را داراست، ساختار نظامی ۲ تریلیون دلاری است که ریگانومیکس برای پیشبرد آن طراحی شد. میلیتاریسم و جهش در تدارکات جنگ جهانی سوم، نیروی اصلی پشت این کسری بودجه است. نشنگی قرض - به عملکردی دیگر خدمت میکند: مشوق مصرف در آمریکا میشود و بخشهای وسیعی از طبقه - میانی، فربه و خرسند نگاه داشته میشوند - که بی ارتباط با تدارکات جنگی نیست: تسلیحات قرضی است، و تسهیلات نیز.

اما توان قرض گرفتن هم حدی دارد و خطسیر اعتقاد به دلار در کمین نشسته است - با تمام هرج و مرجی که در بر دارد. امپریالیستهای آمریکایی میکوشند امپراتوری را یکبارچه نگاه دارند و در عین حال در موضع نبرد علیه امپراتوری متخاصم شوروی قرار میگیرند.

اما بورس (بازار سهام) چه می‌شود؟

آیا با این بحثها از موضوع بازار سهام دور نشدید؟ خیر اولاً، مشکلات فوق الذکر در زمینه سرمایه گذاری و نرخ نزولی بازگشت سرمایه را وادار ساخته که در پی تحرك و سیالیتی بیش از پیش باشد. بحیثیت دیگر، با کرنسنگ شدن دورنمای رشد درازمدت و زنده بودن خاطر بی ثباتیهای پولی و زیانهای ناشی از تورم دهه ۱۹۷۰ در اذهان سرمایه گذاران، آنها آموخته اند که چگونه در محیط بی ثبات تر و پرمخاطره تر فعالیت کنند. هدف، سرشکن

(۱۹۸۷)، بازار سهام آمریکا شاهد سفته بازی بی سابقه‌ای بود. بخشی از آن با چنین ادغام و تمهید سرمایه‌ها مرتبط بود و بخشی نیز به معاملات درونی شرکتها (مرتبط با بخش نخست) و کل آنها بواسطه انواع جدید ابزار مالی تسهیل یافته بود. ولی صفت مشخصه این رونق، کوتاه مدت بودن معاملات بود. خرید و فروش شرکتها در مهلت‌های سه ساله صورت میگرفت. نوکیسگان ۷ سی ساله، با نشستن در مقابل کامپیوترهایشان و جور کردن شریک و تعهد چندمیلیارد دلاری جهت خرید شرکت، یکشنبه میلیونر میشدند. میانگین تعداد سهام معامله شده روزانه در بورس نیویورک، از رقم میلیون در ۱۹۷۵ به رقم ۲۰ میلیون در ۱۹۸۵ جهش کرد.

سرمایه خارجی و در رأس آن سرمایه ژاپنی در حجمی عظیم، که در ۱۹۸۶ سر به ۱۹ میلیارد دلار از خرید خالص بازار سهام آمریکا میزد، بکار افتاده بود. این رقم برابر رکورد سابق ۶ میلیارد دلاری سال ۱۹۸۱ بود. سرمایه خارجی و بویژه ژاپنیها در پی تحقق سود از طریق سفته‌بازانه بودند، تا پناهگاه امنی برای سرمایه مازاد خود بیابند. اما آمریکا همواره از بعدی استراتژیک به مسئله ورود سرمایه‌های خارجی مینگریست. از یکسو، این سرمایه بطریقی غیر تورم زا فشار کسری بودجه عظیم ناشی از افزایش سرسام‌آور هزینه نظامی آمریکا را تخفیف بخشیده است. از سوی

کردن و انتقال مخاطرات است. تحرك، یعنی توانایی در نقل و انتقال سریع سرمایه از یک عرصه با کشور معین به عرصه دیگر، سیالیت، یعنی توانایی در تبدیل سریع سرمایه گذاریها به هر آنچه بسادگی قابل نقد کردن باشد و بیخند ترتیب، چرخشی مشخص از سرمایه گذاریهای مولد به سرمایه گذاریهای سفته‌بازانه کوتاه - مدت تر مشاهده میشود.

سرمایه مالی در تطابق دادن خود با این محیط جدید، انواع و اقسام ابزار مالی نوین و عجیب را ابداع کرده و فعالیتهای مالی خود را بیش از پیش جهانی و درهم ادغام نموده است. سرمایه مالی حتی در بچوبه این بی ثباتی شدید، فرصتهای جدیدی برای کسب ناگهانی سود پیدا کرده است. برای مثال، "قراردادهای سلف فروشی" را در نظر بگیرید. "قراردادهای سلف فروشی" در اصل به قراردادهای اطلاق میشد که جهت تحویل کالا با قیمت مورد توافق و زمان معین منعقد میگشت. امروزه بازارهای سلف فروشی بطور روزافزونی تحت سلطه فلزات گرانبها، ارزهای خارجی و ابزارهای مالی قرار میگیرند. این معاملات، بسیار انکلی و در عین حال بسیار سودآورند و سودهای کاغذی ایجاد میکنند. نموداری که حجم معاملات "سلف فروشی" را با تولید صنعتی مقایسه میکنند نشانگر افزایش ناگهانی فعالیتهاى سفته‌بازانه در دوره اخیر است (رجوع کنید به نمودار ۱). طی دوره زمانی بین ۱۹۸۲ و دوشنبه سیاه

چشم‌انداز آینده

اما این روند نسبت به بی‌ثباتی و آشفتگی فزاینده اقتصاد جهانی تبعی است. بورس احتمالاً با مسائلی بدتر از این روبرو خواهد بود. نتیجه بلاواسطه آنچه که هفته گذشته رخ داد، اینست که بسیاری از معاملات مالی دشوارتر از پیش انجام خواهند گرفت. فعالیت اقتصادی کند شده و بیشک مشکلات جدید مالی پدیدار خواهند شد.

آیا سال ۱۹۲۹ تکرار شده است؟ واضح است که بورس به‌نایب یک نهاد دستخوش تغییر بی‌بزرگ گشته است. در عین حال ساختارها و مکانیسمهای نهادی تعدیل‌کننده جدید جهت مقابله با بروز آشفتگی و نقیصه بوجود آمده‌اند. اما باید بر دو نکته تأکید نمود: اولاً بازارها سهام و مالی هر دو متمرکزتر و جهانیتر از دهه ۱۹۲۰ هستند. بلوکهای عظیم سرمایه از شبکه‌های گسترده و فراگیر بین‌المللی برخوردارند. بازارهای سهام و پول در سراسر جهان بهم پیوسته‌اند. همین امر درجه بالاتری از انعطاف و تنظیم مخاطرات را امکانپذیر می‌سازد. منابع را میتوان در سطحی عظیم به شراکت درآورد. اما این تراکم و جهانی شدن براحتی میتواند بحد خود بدل شود. هنگامیکه کلسه‌کننده‌ها سقوط میکنند، بسیاری دیگر را نیز با

بقیه در صفحه ۲۲

چند هفته پیش از آغاز زمین لرزه‌های انقلابی در نوار غزه و کرانه غربی، در نشست امسان (اردن) "مسئله فلسطین" و موضعگیری "علیه" دولت اسرائیل را با بی‌اعتنائی کم اهمیت جلوه داده بودند، زیرا گمان میکردند دیگر خطری از جانب انقلاب فلسطین، حاکمیتشان را تهدید نمیکند. این دولتها که بعد از قرارداد کمپ دیوید ظاهراً با مصر بخاطر برسمیت شناختن اسرائیل قطع رابطه کرده بودند، باردیگر راه مراوده علنی با دولت مبارک را گشودند. بیانیهای و سخنان سرمایه آنان نشان میدهد که خواب از چشمان هرزه‌تمامیشان پریده و با ترس بسیار میکوشند چهره خود را پشت نقاب "دفاع از فلسطین" مخفی نمایند، تا شاید از آتش کینه‌توده‌های تحت حاکمیتشان که انقلاب فلسطین را بخشی از امر رهائی خویش میدانند در اسان بمانند.

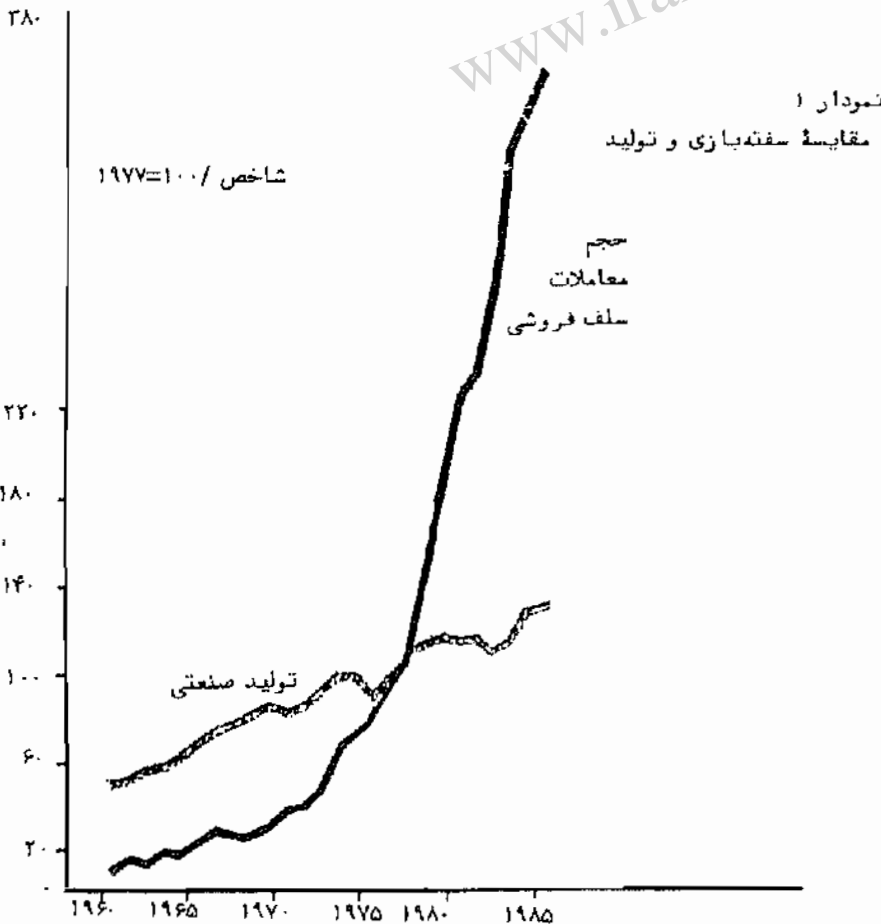
در این میان، کشیش نیز لزوم انجام وظیفه در کنار جلادان را فراموش نکرد. پاپ ژان پل دوم رئیس واتیکان، نماینده ایتالیایی خود را از اورشلیم (بیت المقدس) فراخواند و کشیشی فلسطینی را بجای او گمارد! پاپ گفت "خطه‌ای که مسیح در آن متولد شد نمیتواند صحنه خشونت، برخورد و بیعدالتی باشد!" اوضاع بین‌المللی و سرکشیدن حریق انقلاب در چارگوشه جهان، پدر معنوی جهان امپریالیستی را سخت بزحمت انداخته و مجبورش میکند مرتباً از پروتا شیلی، از کره جنوبی تا فیلیپین، از هائیتی تا آفریقای جنوبی - و در حال حاضر در فلسطین - مسردم را به آرامش و ادامه بردگی فراخواند و با "انتقاد"های آنکی از "بیعدالتیها" بر آتش خشم توده‌های عاصی آب سرد بپاشد تا شاید برای حکام مرتجع چند صبحی وقت بخرد.

ادعاهای کذب در باب ریشه‌های خیزش انقلابی

مطبوعات امپریالیستی ضمن درج خیر خیزش جوانان در نوار غزه و کرانه غربی کوشیدند بر ماهیت آن برده‌الکننده و انواع و اقسام دروغ را بعنوان علل واقعی قلمداد کنند.

"لطغیان از سر استیصال و بیچارگی جوانان فلسطین"، "اعتراضات مایوسانه"، "اعتراضات نومیدانه نسبت به آینده‌ای بدون شغل و پاسپورت" او امثالهم تم اصلی مطبوعات امپریالیستی است. باید به آنان گفت، عالیجنابان بخود دلداری ندهید! این وقایع آغاز قیام توده‌هاست. آغاز اعتلاء انقلابیست و نه "انفجارهایی از سر باس". این حرکتی است برای در دست گرفتن نوشت خویش و بنای آینده‌ای که در آن جایی برای شما نیست - آینده‌ای که عاری از ستم و استثمار امپریالیستی است. "پاس و نومیدی" چیزی است که در بین پدران و مادران این نسل بیاخته تا اندازه‌ای غالب بود. خاموشانه تسلیم بردگی شدن، اما آنچه اینک جریان دارد، انفجار

بقیه در صفحه ۲۲



منبع ماننتلی ربویو، اکتبر ۱۹۸۶

دیگر، جذب سرمایه خارجی بدون آمریکسا بمثابة مکانیسمی عمل میکند که وحدت اراده و عمل درون ائتلاف غرب را در سطحی عالیتر برقرار میکند. در هم آمیختگی بیشتر سرمایه اروپای غربی، ژاپن و آمریکا به حفظ پیوستگی بلوک خدمت میکند (رجوع کنید به نمودار T).

بازار سهام صعودی طی دوره ۸۷ - ۱۹۸۲ ، اسیر جنون و دچار رونقی هیجان زده بر زمینة یک اقتصاد نامطمئن داخلی و جهانی بود. این وضع نمیتوانست زیاد دوام داشته باشد و اگرچه این موضوع میتواند ظاهراً تعجب برانگیز باشد، تا سقوط هفته گذشته - هفته سوم مهر ۶۶ - بطور قسبی نقش تصفیه و تصحیح سیستم را بازی میکند. ارزشهای کاغذی از حد ارزشهای واقعی بسیار خارج شدند (رجوع کنید به نوشته "بازار سهام چیست؟" این دو ارزش، اکنون بهم نزدیکتر خواهند شد. سرمایه‌هاگی با کارایی کمتر ممکنست ورشکست شوند. سرمایه، بزرگتر و متراکمتر از پیش خواهد شد. آن شرکتهایی که از مکانیسم و توانایی دفع شوک برخوردار نیستند، نزول میکنند یا در چنگو - بزرگترها - میافتند. ممکنست اشکال جدیدی از مقررات وضع شوند تا برخی از آشکارترین اهراط کاربهای اخیر را مهار کنند.

درباره سقوط ۸۷

خود ساقط میکنند. ثانیاً، تراکم جهانی شدن، و  
مداخله دولت باعث پیوستگی بیش از پیش  
تحولات اقتصادی با تحولات در عرصه‌های  
سیاسی و نظامی میشود.  
در مقطع کنونی، ما میتوانیم چهار خط سیر  
محتمل این بحران را مشاهده کنیم:

۱) فعلاً شاید سیستم بتواند مشکلات را  
سرم بندی کند. البته بعداً با یک حسابرسی  
جدیتر روبرو خواهد شد. معدها، امکان فوق را  
نباید از نظر دور داشت.

۲) آشوب در بازارهای سهام میتواند گستر-  
ده‌تر و عمیق‌تر شده و به یک بحران پدیده و  
ورشکستگی مالی منجر شود. این حالت میتواند  
برخی از جوانب ورشکستگی مالی که در مقاله  
"ملاحظات بر مولعیت انقلابی در آمریکا"  
(مندرچ در نشریه انقلاب، شماره زمستان ۱۳۷۰) را  
تصویر شده را بخود بکشد.

۳) یک رکود مهم اقتصادی در آمریکا،  
حد اقل به وخامت رکود ۸۲ - ۱۹۸۱ میتواند از  
سقوط بورس نشئت بگیرد و ضایعاتی جدی بر  
اقتصاد سایر کشورها، بویژه جهان سوم، وارد  
آورد.

۴) آمریکا، آلمان غربی و ژاپن ممکنست جهت  
بحد اقل رساندن و ترمیم برخی ضایعات، بعضی  
تدابیر فوق العاده را اتخاذ کنند. حتی اگر  
چنین مداخلاتی صورت پذیرد، بسیار بعید  
خواهد بود که بتوانند هیچگونه برنامه اصلاحی مهم  
یا بلندمدت ارائه دهند.

فلسطین پیاپی خیزش!

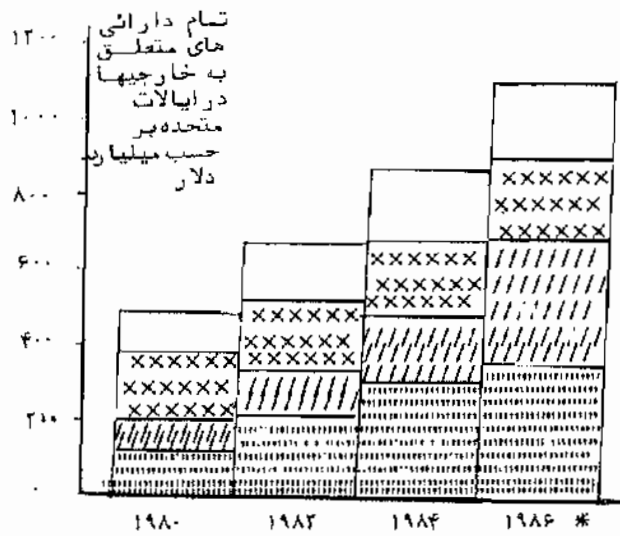
است، "یاس" نیست. روزنامه فرانسه تریبیون در مورد علت بروز اوضاع ضعیف فلسطین می‌نویسد:  
"تخاصم بین جوانان فلسطینی و اسرائیلیها بخشا ناشی از بلا تکلیفی اسرائیل در مورد مسئله  
حاکمیت بر نوار غزه است. نه مصر و نه اردن ادعائی بر این خط ندارند. و اسرائیلیها  
میترسند که در صورت رها ساختن نوار غزه، این محل تبدیل به پایگاهی برای ساف شود..."  
منظور این سگها از تخصص فوق الذکر و "بلا تکلیفی" آنست که اگر حاکمیت یکی از سه دولت بر  
اهالی این مناطق رسمیت می‌یافت و به آنها تابعیت یک دولت معین، حق رأی دادن و انتخاب  
شدن و گذرنامه داختن اعطا میشد، این تخصص بوجود نمی‌آمد! ادعائی وقیحانه‌تر و کذب آمیزتر  
از این وجود ندارد. آنهم پس از ۴۰ سالگی که جهان شاهد مبارزه ملت فلسطین علیه نیروی اشغالگر  
و موجودیت دولت نژادپرست انتصابی و ساخته و پرداخته امپریالیست‌هاست. این ادعا فقط میتواند  
از سر جین یا یاس باشد!

البته تعیین تکلیف نوار غزه و کرانه غربی برای امپریالیست‌ها، دولت اسرائیل و دول عرب  
منطقه حائز اهمیت بسیار است. حل این مسئله بخشی از طرحهای امپریالیستی جهت ثبات قسمی  
بخشیدن به تقسیمات متعاقب جنگ جهانی دوم در خاورمیانه می‌باشد. اما هیچکس این مناطق  
را نمی‌خواهد! آبا ابان و وزیر خارجه اسبق اسرائیل زمانی گفته بود "روزی میرسد که ما به دول  
عرب التماس کنیم که بیایند و این دو منطقه را بردارید و بروید". مصر واردن هم غزه و کرانه  
غربی را نمی‌خواهند، زیرا تقبل اعمال نظم و قانون بر این انبارهای باروت، مایه بی‌ثباتی  
حاکمیتشان خواهد شد. این دو دولت ارتجاعی هر یک بدنبال رها ساختن خویش از مهلکه‌اند.

در این میان جمهوری اسلامی نیز خود را مجبور به کشیدن پرده خرافاتی اسلامی بر عسل  
واقعی این خیزش می‌یابد و چنین زوزه میکشد که خیزش اخیر ریشه در تعصبات اسلامی مردم  
فلسطین داشته و برای "راهی قدس" میباشد. لذا به ادعای حکام مرتجع تهران تصمیم گیری کنفرانس  
سران دول عربی در امان مینی بر تضاد عمده قرار دادن ایران، محرک خیزش خلق فلسطین گشته  
است!

و سرانجام به عرفات - این دلال بین‌المللی که مدعی قومیت جنبش رهاش بخش فلسطین  
است - بپردازیم. او با ادعاهای لیبرالیش بی‌روی صحنه پریده و علت خیزش را عدم تمایل دولت  
اسرائیل به مذاکره با فلسطینیها معرفی میکند. او میگوید "رژیم اسرائیل تصمیم گرفته تقاضای  
فنازونی و برحق فلسطینیها را با مشت آهنین پاسخ دهد. این قیام واکنشی است به این پاسخ".  
(مصاحبه هفته نامه آلمانی اشپیکل با عرفات - هفته اول ژانویه ۱۹۸۸). آقای عرفات بر حسب

نمودار ۲: ورود سرمایه خارجی به آمریکا



سپرده‌های خارجی در بانکهای آمریکا و دیگر داراییهای بانکی  
داراییهای خصوصی در سهام، اوراق قرضه، وام‌ها و اوراق بدهادار دولتی آمریکا  
دارائی دول خارجی \*  
سرمایه گذارهای خصوصی مستقیم و یا داراییهای دیگر \*\*\*

واقعیت اینست که در این مقطع، گروه  
ریگان نه از اعتماد اقتصادی شرکای مؤتلفش  
بهره‌مند است و نه از انسجام سیاسی و توان  
اتخاذ تدابیر تعیین کننده و تهاجمی. ریاست  
جمهوری ریگان در جریان ایران - کنتراکت  
و سقوط بازار سهام شدیداً تضعیف شده است.  
تنها اولویت اقتصادی دولت ریگان، جلوگیری  
از گریز دستجمعی دلار در بازارهای معاملات  
ارز خارجی و گریز از سهام‌های دلاری نظیر  
اوراق بدهادار دولتی آمریکاست.

در عین حال اوضاع سیاسی بین‌المللی،  
تضادهای محدودیتهای دیگری را نیز اعمال  
میدارد. بطور مشخص تحولات خلیج فارس، محدود  
دیتهای مهمی را در مقابل امپراتوری آمریکا  
قرار میدهد. و بازارهای مالی نیز بیش از پیش  
نسبت بدین حوادث واکنش نشان میدهند. هر  
یک از چهار امکان فوق الذکر بر زمین  
اوضاع حاد سیاسی - نظامی اتفاق می‌افتد.  
آمریکا و شوروی بر مسیر تصادماتی قرار دارند  
که به جنگ جهانی منتهی میگردد. معضلات  
اقتصادی دول امپریالیستی غرب و تشنجات ناشی  
از بحران، صرفاً اجباریه بازتقسیم قهرآمیز جهان  
را افزایش میدهد. فی الواقع، میتوان آنرا بشکل  
برجسته‌ای در وقایع بی در پی بر مسیر منتهی

\* تا ژوئن ۱۹۸۶  
\* \* عمدتاً در اوراق بدهادار دولتی سرمایه گذاری شده است  
\* \* \* کنترل ٪۱ تا بیشتر یک کمپانی آمریکائی  
منبع دفتر تحلیل اقتصادی

# بورس چیست؟

بناظر میرسد که همه معنای بازار سهام را بدانند. اینطور نیست؟ در واقع مسئله زیاد هم روشن نیست. بورس (بازار سهام) برای کسانی که در آن سرمایه گذاری میکنند، محل پول درآوردن است - بوسیله مبادله اوراق کاغذی، چانه زدن بر سر بهای سهام، میان بر زدن، ریسک کردن، کلاهبرداری، و دم روی کسب و گذاشتن و در رفتن پیش از دیگران (هنگامیکه اوضاع قمر در عقرب میشود). انگار که پول خودبخود پول میزاید. برای بسیاری از ماه بورس اینست: میانگین داو - جونز. و تصویرش هم اینست: یک مشت دلال دیوانه و سراسیمه که در سالن بورس داد و بیداد میکنند.

بدین جهت باز هم میپرسیم: بورس چیست؟ مارکس در جلد آخر کاپیتال بود که سخن از بازار سهام به میان آورد. نه بدان خاطر که مقوله ای بی اهمیت بود یا قابل درک نیست، بلکه علت اینست که این اوراق و ارقام کاملاً از فعالیت واقعی اقتصادی دورند؛ ولی با این وجود در تحلیل نهائی بر یک اساس اقتصادی واقعی استوارند. مارکس میبایست ابتدا توضیح میداد که تولید ارزش اضافه (سود) بر پایه سرمایه استثمار کار مزدی، شالوده سرمایه داری است. در پایه ای ترین مفهوم، بورس برای سرمایه داران راهی جهت جمع (یا قرض) کردن پول برای تأمین هزینه کسب و کار یا مدرنیزاسیون است. یک شرکت به بازار سهام عرضه میکند. خریدار سهم صاحب ۲۱ مقدار ماشین آلات یا کارخانجات این شرکت میشود. صاحب سهام حق شرکت در سود حاصله شرکت را خریداری میکند. به عبارت دیگر مالکیت سهام، ادعای [مالکیت] بر ارزش اضافه است که در آینده قرار است تولید شود. بهای سهام در تحلیل ۲۴ بقیه در صفحه

منافع طبقاتی و با عینک طبقاتی خودش قیام اخیر را اینگونه ارزیابی میکند و باید هم چنین کند. در حالیکه این قیام و اکتس به پاسخ اسرائیل نیست بلکه واکنش به موجودیت اسرائیل است.

ریشه های تاریخی و علل برپائی خیزش کنونی بعد از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۸ (۴۰ سال پیش) امپریالیسم آمریکا برای ایجاد محسور منافع امپریالیستی خود در خاورمیانه دولت اسرائیل را برپایه ایدئولوژی برتری نژادی و احیای سرزمین موعود قوم یهود، از طریق اشغال فلسطین و بیرون راندن و قتل عام صدها هزار فلسطینی ایجاد کرد. بعد از گذشت دو دهه از ایجاد دولت صهیونیستی، بدنبال جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ (۲۱ سال پیش) بخش نوار غزه که تحت حاکمیت مصر قرار داشت و کرانه غربی رود اردن نیز به اشغال اسرائیلیها درآمد. نوار غزه در اصل بخشی از سرزمین فلسطینیها بود که در پایان جنگ جهانی اول و شکست امپراتوری عثمانی به همراه سایر بخشهای فلسطین زیر سلطه امپریالیستهای بریتانیائی درآمد. بعد از سال ۱۹۴۸ و بیرون راندن فلسطینیها توسط دولت اسرائیل، تا جنگ شش روزه، نوار غزه دست ارتش مصر بود. کرانه غربی رود اردن نیز تاریخی ای مانند نوار غزه داشت با این تفاوت که امپریالیسم انگلستان برای ایجاد دولت اردن این قطعه را جدا ساخت و به قطعه خاکی دیگر ملحق نمود و پدیر شاه کنونی اردن را به امارت آنجا منصوب کرد. برخلاف ساکنان کرانه غربی رود اردن که رسماً تابعیت و برگه هویت اردنی دارند، اهالی نوار غزه تابع هیچ دولت و کشوری نیستند و بدشواری میتوانند حتی جواز سفر به مصر دریافت دارند. در سالهای اخیر یکبار دیگر قلم نقشه کشی و مرزنگاری امپریالیستها بکار افتاد. قطعه ای از غزه جدا گشت و ضمیمه مصر شد: سال ۱۹۷۹ طبق قرارداد صلح کمپ دیوید که با میانجیگری آمریکا بین مصر و اسرائیل منعقد شد، نوار مرزی مورد توافق بین امپراتوریهای عثمانی و بریتانیا در سال ۱۹۰۶ ملاک گرفته شد. بدین ترتیب هزاران فلسطینی بزور سرنیزه های اسرائیلی و مصری توسط سیم خاردار از خانواده و اقوام و دوستان خود در نوار غزه جدا شدند. این سیمهای ممتد خاردار به "دیوار فریاد" معروف شده، زیرا فرزندان و والدین، زنان و شوهران و... برای دیدار با یکدیگر در دو طرف آن صف میکشند و با فریاد صحبت کنند. لازم به گفتن است که دولت مصر بعد از برتاب نارنجک از سوی یک جوان فلسطینی بطرف گشتیهای اسرائیلی در نوار غزه که منجر به هلاکت یکی از آنها شد، از دو ماه پیش دیدار خانواده ها و اقوام را در کنار دیوار فریاد ممنوع کرده است.

نوار غزه تجسم درد و رنج و فقر ممتد خلق فلسطین است که شکل زاغ نشینها و حلی آبادها و شهرکها را بخود گرفته است. در اینجا نواری از گنداب روما و فاضلابهای سرکشوده جریان دارد و... .

بوسگی و "کارل آیکان" (هنرهای الیور نورت در عرصه مالی). و بالاخره اینکه ارمان این سرمایه داری ترین نوع بازار چیزی نیست جز هرج و مرج و تخریب که بنیان خودش را تهدید میکند.

به جنگ جهانی مشاهده کرد. جهان در سال ۱۹۸۷، جهان بس خطرناک است، بود عین حساب، نقطه شکنندگی روز افزون سیستم جهانی امپریالیستی است.

## استدلال آخر

تعقل سنتی سرمایه داری معتقد است که نفع عموم از طریق دنبال کردن منافع خصوصی حاصل میشود. افراد برای بعداً کثرت رساندن منافع خصوصی خویش فعالیت میکنند و از این طریق جامعه در کلیت خود سود میبرد. بازار سهام هم قرار بود بر همین راستا عمل کند - برای همگان جای بازی وجود داشته باشد. ولی پاینده رنظر داشت که بورس صعودی ۸۷ - ۱۹۸۲ در آمریکا، متمم خود را نیز بهمراه داشته است: تجزیه قطعی روز افزون ثروت، شیوع خانه بدوشی و نزول قابل توجه سطح بهداشت سیاهان نسبت به سفیدپوستان. فجایع جهان سوم نیز متمم همین بازار سهام صعودی هستند: قحطی در آفریقا، فاجعه کارخانه "یونیون کارباید" هند و آتش - سوزی "هم مکس" در مکزیک. بعلاوه باید توجه داشت که این بازار، قهرمانان خود را نیز بوجود میآورد: کثافات مجسمی نظیر "ایوان -

1) DOW JONES INDUSTRIAL AVERAGE شاخص بهای نسبی اوراق بهادار بر اساس میانگین روزانه بهای سهام صنایع است. نام این شاخص از نام دو کارشناس آمار آمریکایی یعنی "چارلز داو" و "ادوارد جونز" که ارائه دهنده این شاخص بودند، اخذ شده است. شرکت داو جونز و شرکاء صاحب روزنامه اقتصادی "وال استرییت جورنال" بود.

2) بازار سهام طی فعالیت خود معمولاً دو مرحله را میپیماید و اینکار را تکرار میکند: BULL-MARKET دوره ای از بازار گفته میشود که بهای سهام طی آن دوره در حال صعود باشد و خریداران سهام بر فروردگان فزونی داشته باشند. فی الواقع دوره رونق آنست. (مثل دوره ۸۷ - ۱۹۸۲) ترجمه تحت اللفظی آن، "بازار گاو" یا "بازار گاوگونه" است. اما با

توجه به مضمونش آنرا بازار سهام صعودی می نامیم. ضمناً BULL به آن دلال بورس (طی همین دوره) هم اطلاق میشود که سهام را بقصد و امید بالا بردن بهای آن سلف خری کرده و احتکار میکند. این امر خود باعث بالا رفتن بهای سهام میشود.

3) BEAR MARKET بدوره ای از بازار سهام گفته میشود که بهای سهام طی آن دوره نزولی داشته و گاهی با سقوط شدیدتر همراه است. فی الواقع دوره کساد آنست (مثل دوره ۲۵ - ۱۹۲۹ و اکتبر - نوامبر ۱۹۸۷). ترجمه تحت اللفظی آن "بازار خرس" یا "بازار خرس گونه" است. اما با توجه به مضمونش آنرا بازار سهام نزولی می نامیم. ضمناً BEAR به آن دلال بورس ۲۴ بقیه در صفحه

بورس

نهائی، با تخمین از سودآوری آینده تعیین می‌شود.

ولی تولید ارزش اضافه در آینده به عوامل مختلفی بستگی دارد: رقابت، تکنولوژی نوین، آفت و خیز اقتصاد و نس علیهذا. بنابراین عامل ریسک و عدم اطمینان در ذاتش موجود است. علاوه کلك دیگری هم در کارست، و آن اینست که ادعای شراکت در تولید ارزش اضافه آینده، خودقابل خرید و فروش است؛ میتوان آنها را فروخت و باز هم فروخت. بنابراین، علاوه بر شرایط ناظر بر تولید ارزش اضافه، نیروهای دیگری نیز در تعیین بهای آنها دخیلند. معامله گران سهام بدون وقفه برای کسب برتر-بهای کوتاه مدت مانور میدهند؛ از طریق معامله با شرکتهائی که مجبوره فروش سهام - شان هستند، از طریق تبدیل تفاوت موقت قیمتها، سود و غیره. ولی در اینجا هم آنچه خرید و فروش میشود سرمایه واقعی نیست، بلکه استاد مالکیت و المثنی آنهاست که خود فاقد ارزشند و تنها قیمت دارند.

وقتی ما از بورس حرف میزنیم، در واقع از دو بازار و پروسه مرتبط بهم سخن میگوئیم؛ یک بازار اولیه وجود دارد که شرکتهای با فروش سهام خود در آن، پول حاصل میکنند. یک بازار ثانویه هم وجود دارد که عرضه فروش و بازفروش سهامی است که سالها پیش عرضه شده است. سرمایه گذاران در این بازار امیدوارند که با تغییر قیمت سهام، کسب سود کنند. بنابراین، دو نوع درآمد وجود دارد: یکی عایدی بورس بازانه که بر پایه امید به افزایش بهای سهام استوار است. و دیگری، سود سهام است که به سودهای عرضه کننده سهام بستگی داشته و عایدی بورس باز بر پایه آن استوار است. ما نیز در واقع از یک بورس سخن نمیگوئیم، بلکه درباره تعدادی بازار سهام شدیداً بهم پیوسته بین المللی صحبت میکنیم که مقادیر نجومی سهم در آنها دقیقه به دقیقه در سراسر جهان دست بدست میشود.

یکی از تغییرات بزرگ ۱۵ ساله گذشته در بورس، تثبیت یک پدیده جدید است: سندی که مشتق از سندی دیگر است. همانگونه که گفتیم، سهم عبارتست از سند [مالکیت] درآمد آینده، ولی امروزه معاملات عظیمی در زمینه "اختیارات" انجام میگردد. "اختیار" عبارتست از حق خرید و با فروش سهم به یک قیمت معین، بنابراین اگر سهم طی یک مرحله از فعالیت تولیدی واقعی جدا میشود، "اختیار" طی دو مرحله چنین میکند. "اختیار" فقط برای این وجود دارد که معامله شود. رابطه "اختیار" با تولید ارزش واقعی، بیش از پیش پشت پرده میرود. بهمین دلیل بود که مارکس میگفت، در قلمسرو سهام و اوراق قرضه، همه چیز دو برابر و سه برابر شده و به شبحی خیالی بدل گشته است. در جمع بندی از برخورد مارکسیستی به مقوله بازار سهام باید به سه نکته اشاره نمود:

اولاً، بازار سهام یک جزء حیاتی و لاینفک از سیستم سرمایه داریست که به هماهنگ کردن جریانهای سرمایه پولی کمک میکند، حتی سفته-بازی هم از منزلت خاص خود برخوردار است. هزینه سرمایه گذارهای پرمخاطره از این طریق تأمین میشود، و سرمایه های تثبیت شده تر بسبب عقلانی کردن فعالیتهاشان رانده می-شوند. ثانیاً، بورس و سایر بازارهای مالی، منبع مهم از هم گسیختگی و اختلال در سیستم سرمایه داریند. همانطور که هفته پیش (هفتس) سوم مهر ماه، دیدیم، قادر است نابسامانی غیر-قابل تصوری بیافریند. ثالثاً، انباشت سرمایه در تولید مبین اساسی فعالیت اقتصادی درجا - معاً سرمایه داریست، نه بازار سهام. این درست است که بورس تاحدی از استقلال برخوردار است؛ اما دنیای بورس در تحلیل نهائی توسط پروسه انباشت محدود میشود و نهایتاً تحولات در عرصه تولید را منعکس میکند. یعنی اینکه بارزین و اسمیت، فی الواقع "بشپویای منسوخ پول در میاورند" - بدین معنا که این بخشی از یک سیستم و پروسه پیچیده اقتصادیست که وقتی زوائد و حواشی آن کنار زده شوند، معلوم میگردد که از قبل کار و فلاکت ستدیدگان جهان تغذیه میکنند.

در باره سقوط ۸۷

(طی همین دوره) گفته میشود که از هراس نزول بیش از پیش قیمتها، سهام را بفروش میرساند، اما از آنجا که در این مرحله فروشندگان بر خریداران فزونی دارند با کمیود تقاضا روبرو میشود. این امر باعث پائین رفتن بهای سهام میگردد.

۴) I.O.U. حروف اختصاری OWE YOU (یعنی، من به تو بدهکارم) سندی است که در آن به دریافت وام از طرف مقابل اذعان شده است، قابل مبادله نیست و فقط حکم اقرار-نامه دارد.

۵) ریکانومیکس بمعنای سیاست اقتصادی کابینه ریکان است و از ترکیب نام ریکان و کلمه ECONOMICS (اقتصاد) درست شده است.

۶) PROFIT-TAKING در بورس بمعنای فروش ناکهائی سهام بوسیله گروه زیادی سفته-باز برای تبدیل به پول و منافع حاصله است.

۷) YOUNG URBAN PROFESSIONALS (YUPPIES) به قشر مرفه ای از مهندسان، پزشکان، تکنوکرا-تهای جوان و امثالهم در آمریکا اطلاق میشود. اینها بخشی از نسل سالهای ۶۰ میباشند و امیریا-لیسم آمریکا با فرام آوردن موقعیت شغل و درآمد بالا در سالهای ۷۰ و ۸۰ آنها را فربه و خرسند نگاه داشته بود.

۸) VAN BOESKY جادوگر مالی وال استریت بود که بخاطر بچیب زدن مبلغ نجومی سود از طرق غیرقانونی و معاملات محرمانه تحت تعقیب قرار گرفت.

۹) CARL ICAHN رئیس شرکت هراثی TWA است که بعنوان متخصص تصاحب شرکتهای از شهرتی منفی برخوردار است.

سیاست پرسترویکا (بازسازی)

یا رفرمهای اقتصادی - اجتماع-عی گورباچف در شوروی و جهان بر سر زبان-هاست. هیئت حاکمه شوروی سوسیال امپریالیستی ادعای "انقلاب دوم" در حیات جامعه، بعد از اکتبر ۱۹۱۷ را دارد. مفسران غربی با تلسکوپ بدنیاال شکافهای درون حاکمیت رقیبای خود میگردند و در پی آنند که از کم و کیف اقدامات گور-باچفی و نتایج آن مطلع شوند. تبلیغات پر سر و صدا در مورد ژستهای پیوپلیستی و کلاسنوستی (فضای باز) جدید مکو برپاست. "اقتصاد" از بوروکراسی و شیوه های "کپن" در میان مقامات دولتی و حزبی و افراد غیرحزبی اتحاد شوروی رایج است. گورباچف گاه و بیگاه در بحثها-یش تأکید میکند که مسئله "بازسازی" و "فضای باز" جدی است و بهیچوجه نباید تبلیغات صرف تلقی شود. و در واقعیت نیز جنب و جوش عملی مشخصی برای به اجرا گذاردن این طرحها آغاز شده است. فریادهای عوامفریبانه حکام شوروی و جاروچنگالهای ضد کمونیستی شرب امپریالیستی نکار ایجاد فضائی می آید که در حقیقت بیشتر و بیشتر زیر پرده تزویرینیان شود. برآستی مسئله چیست؟

مصاحبه ای که بتازگی از سوی مجله آمریکائی نیوزویک با "تاتیانا تسلاوسکایا" یکی از تئوریسینهای اقتصادی شوروی که در سطح رهبری اصلاحات کلونی قرار دارد، صورت گرفته، حاوی نکات افشاگرانه ایست که میتواند در پرتو آنها جوانب مهمی از پرسترویکسای گورباچف را مطرح نمود. تسلاوسکایا ۵۹ ساله از اقتصاددانانی است که تا سال ۱۹۸۴ ناشناخته بود. او همانند گورباچف از تیره آن بورژوازی است که در بطن جامعه سوسیالیستی بسالهای ۱۹۴۰ پرورش یافت و ریشه دواند، و در میانه دهه ۱۹۵۰ با کودتا بقدرت رسید. زبان او، زبان وقیح و تنفرانگیز بورژوازی امپریالیستی است و همین امر از مصاحبه فوق الذکر یک سند افشاگرانه قابل توجه ساخته است.

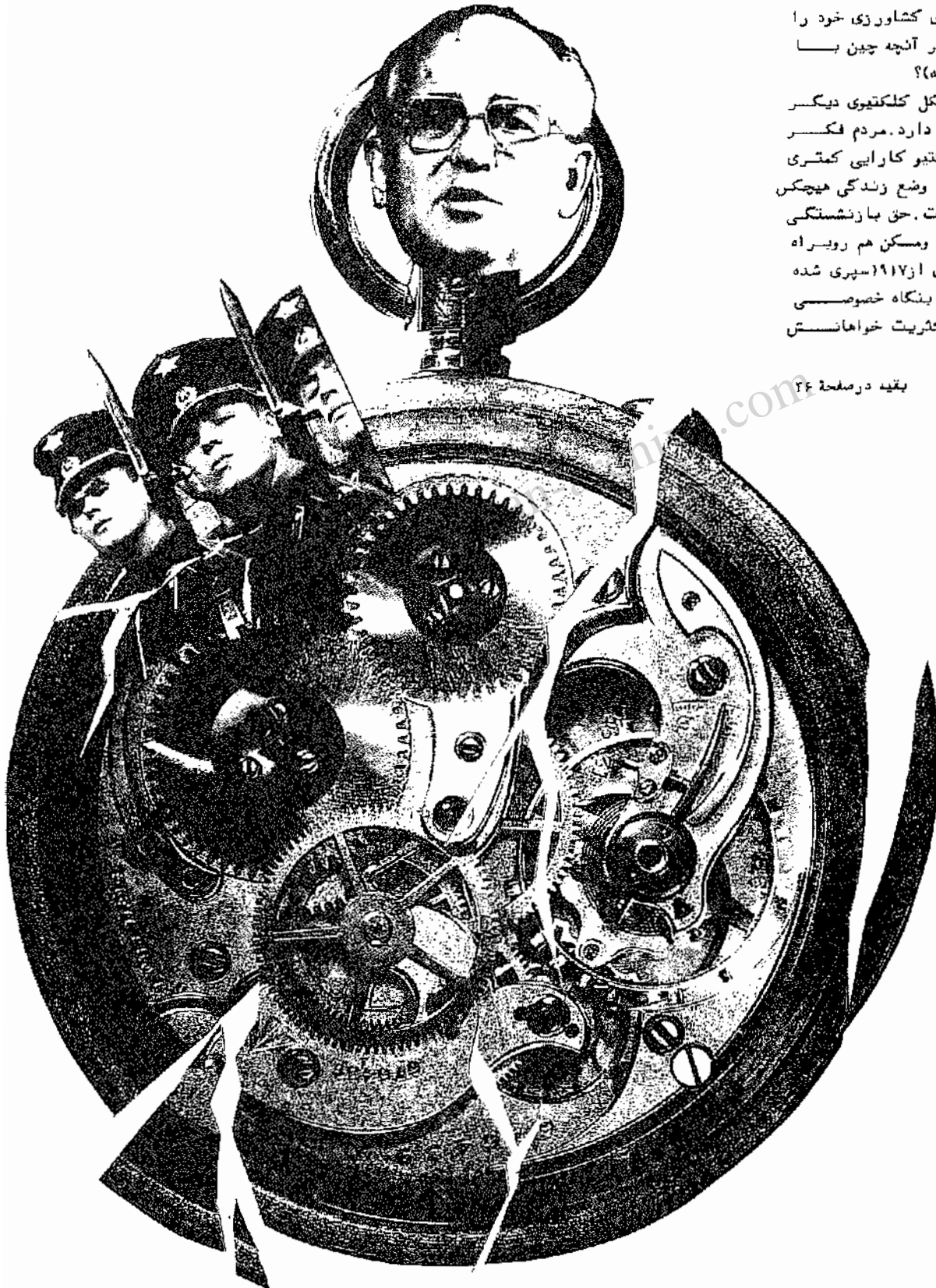
سؤال: اشکال در کار اقتصاد شوروی از کجا شروع شد؟  
تسلاوسکایا: سیاست اقتصادی نوین لنین (نپ) پیش از موقع کنار گذاشته شد و ما بها در جاده رشد متمرکز و کنترل شده دولتی گداوردم. سپس کلکتیویزه کردن کشاور-زی پیش آمد. این یک ضرورت عینی بود، اما میبایست اجازه داده میشد که این کار بطور طبیعی به پیش رود، درست مثل یک شکل تعارن ساده. شیوه ها نادرست بودند و این ضربه سختی بر اقتصاد وارد آورد، ضربه ای که هنوز داریم چوبش رامیخوریم...



# اعترافات پک سو سیال امیر پالپست

سؤال: آیا اتحاد شوروی کشاورزی خود را خصوصی خواهد کرد (نظیر آنچه چین با موفقیت انجام رسانده)؟  
 جواب: فکر نمیکنم. شکل کلکتیوی دیگر در ذهن ما ریشه ای عمیق دارد. مردم فکر میکنند "شاید شکل کلکتیو کارایی کمتری داشته باشد، اما در عوض وضع زندگی هیچکس از دیگران بدتر نیست. حق بازنشستگی دارند، خدمات درمانی و مسکن هم رویراه است." نسلهای بسیاری از ۱۹۱۷ سپری شده و مردم هیچگاه درگیر بنگاه خصوصی نبوده اند. بنابراین اکثریت خواهانست نمیباشند.

بغیة در صفحه ۲۶



## فلسطین بیایستیزد!

## اعترافات پک سوسیالیست امپریالیست

سؤال: پس چاره چیست؟

جواب: سوسیالیسم با احتمال مزینه در این سوسیالیسم، بنگاهها از حیث سرمایه - گذاری خودکفا هستند و خریدهایشان را خودشان انجام میدهند. رابطه تنگاتنگی میان ثمرات اقتصادی و دریافتهای کلکتیو وجود دارد. هر کالائی میباید انعکاسی از همه هزینههای موجود در آن، منجمله هزینه کار باشد. برنامه ریزان مرکزی میباید منبعی برای سرمایه گذاریهای استراتژیک داغنه باشند ولی تصمیمات تاکتیکی باید از پائین اتخاذ شود. دولت میباید در مورد مهمترین محصولات قیمتها را تنظیم کند و حدودی برای دستمزدها تعیین کند. دولت میباید اهرمهای عمده اقتصادی را در دست داشته باشد.

در اینجا تسلط سوسیالیست بر بورژوازی روس نفرت دیرینه خود از نفوس مالکیت های سرمایه داری بجا مانده از دوران عقب نشینی اقتصادی زمان لنین (نپ) و گسترش مالکیت سوسیالیستی تحت رهبری استالین در دهه ۱۹۳۰ را اعلام میکند. اعلام مخالفت با سیاست پرولتری رفیق استالین مبنی بر پایان بخشیدن به سیاست سرمایه داری بورژوازی برخاسته از دل جامعه سوسیالیستی پک پرنسپ است - پرنسپیی همسنگ با اعلام مقدس بودن مالکیت خصوصی در تمام قوانین و احکام بورژوازی. بعلاوه حرفهای تسلط سوسیالیست به اینست که وضع اقتصاد شوروی از نظر حکام مسکو رضایت بخش نیست و تئوریهای اقتصادی مسکو با منطق بورژوازی خود کورمال کورمال بدنبال علت این نابسامانی میگردد و متشک اینک اعلام میکنند چوب سیاستهای پرولتاریا در ۵۰ سال پیش را میخورند! اینها هم نظیر سایر اقتصاددانان بورژوا نمیتوانند درک کنند که نارسائیه و اشکالات موجود ذاتی سیستم سرمایه داری است و نتیجه کارکرد قوانین سرمایه امپریالیستی میباشد.

در بررسی گفته های تسلط سوسیالیست باید پیکه نکته را از نظر دور داشت و آن اینک منظور وی از کلکتیو، کلکتیوهای سوسیالیستی دوران لنین و استالین که بر مبنای مالکیت های جمعی پشاه پنیده های نوین اقتصادی در مقابل نهادهای مالکیت خصوصی سرمایه داری ایجاد شد و با اتکاء به آگاهی طبقاتی و شور انقلابی بوده ها به یکی از ارکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی بدل گشت، نیست. کلکتیو مورد نظر حکام کرملین، بنگاههای اقتصادی موجود در جامعه امپریالیستی شورویست که همانند سایر اجزاء هر جامعه امپریالیستی تحت تسلط بقیه در صفحه مقابل

نوار غزه منبع کارگر ارزان برای اقتصاد اسرائیل است. حتی روزنامه های امپریالیستی، نوار غزه را سوئوی اسرائیل میخوانند. کارگران فلسطینی این ناحیه مانند کارگران سیاه - پوست آفریقای جنوبی مجبورند برای کار کردن هر روز به شهرهای دیگر سفر کنند و شبها بالاجبار به اردوگاههای محل سکونت خویش بازگردند. در غیر اینصورت آنها را دستگیر میکنند و زندان میفرستند. نوار غزه بطور نسبی یکی از پرجمعیت ترین نقاط جهان است. در این سرزمین که مساحتش بر ۴۵۰ کیلومتر مربع بالغ میشود، ۶۵۰ هزار فلسطینی در ۶۰٪ خاک غزه بروی هم انباشته شده اند. ۴۰٪ بقیه را که شامل بهترین زمینها میشود، ۱۲۵۰۰ اسرائیلی مهاجر غصب کرده اند. اکثر مردم در اردوگاههای پناهندگان که بیشتر به زاغه و خراب میماند زندگی میکنند. طبق گزارش دولت اسرائیل ۵۷٪ مردم غزه را جوانان زیر ۱۹ سال تشکیل میدهند.

منطقه غزه و کرانه غربی رود اردن تا قبل از اشغال اقتصادی کشاورزی را دارا بود که نیازهای اهالی را تأمین میکرد. سپس اسرائیلیها ۵۰٪ کل زمینهای این دو منطقه را غصب نمودند و برای توجیه اینکار قوانین فئودالی دوران سلطه عثمانی را بکمک گرفته تمام زمینهای که ۸۰ سال پیش تحت مالکیت دولت بوده و دهقانان بروی آن بشوئه فئودالی استثمار میشدند را به مالکیت خود درآوردند. بسیاری از این زمینها به تعاونیهای کشاورزی صهیونیستی (موشاو) که توسط اسرائیلیهای مهاجر اداره میشود تبدیل شده اند. در سایر نقاط کشاورزی دافان شده و بدین ترتیب ذخیره عظیمی از کارگر ارزان فلسطینی برای اسرائیلیها بوجود آمده است. بعلاوه دولت اسرائیل تمام آبهای جاری و زیرزمینی این مناطق را تحت کنترل گرفته و فلسطینیها حق استفاده از آب را بدون مجوز دولتی ندارند. هزار کارگر فلسطینی هر روز از اینجا به مناطق اصلی اشغالی سفر میکنند. آنها ارزانترین کارگران اسرائیل هستند. هر کارگر مرد فلسطینی نصف حقوق حداقل یک کارگر اسرائیلی پرداخت میشود و بجز زن فلسطینی نصف یک کارگر مرد فلسطینی. از این حقوق در صدی ناست بیمه بهداشت کسر میشود - بیمه ای که بواسطه عدم داشتن جواز سکونت در منطقه محل کارشان امکان استفاده از آنرا ندارند. علاوه بر این دولت اسرائیل، مالیات لشکر کشیهای خود به لبنان را نیز از آن کسر میکند.

آری اینجا سرزمین محرومترین نوده های تحت ستم و استثمار خاورمیانه است در اینجا از هر سه نفر یکی گذارشی به شکتجه گامهای اسرائیلی افتاده است. در اینجا سربازان اسرائیلی با تفرغ گام زده و ترس در دل مردم میکاشتنند. در اینجا متعصبترین سینه چاکان صهیونیسم - که از سراسر جهان گرد آمده اند - به طیب خاطر به فلسطینیها حمله میکردند تا با خون آنان "سرزمین موعود" خود را آبیاری کنند. در اینجا اسرائیلیها هر زمان که اراده کرده اند جوانی، بدری یا مادری را از خانواده اش جدا کرده و از سرزمینش بیرون رانده اند. در چنین کوره ایست که نسل بیخاسته امروز آیدیده کشته است!

### نسل نویسن بیخاسته

اگرچه اسرائیلیها در سراسر فلسطین اشغالی روی آرامش بخود ننیده اند و بواسطه مبارزه جوشی مردم فلسطین حاکمیت صهیونیسم بلامنازع نبوده است، اما در اواخر دهه ۷۰ و اوائل ۱۹۸۰، روحیه تسلیم طلبی در این مناطق رشد بسیار کرد. "نمایندگان" مناطق اشغالی در سازمان آزاد - بیخس فلسطین همواره "معتدلترین جناح بحساب می آمدند و در میان مردم به همکاری اسرائیل مشغول بودند، چرا که آشکارا دم از برسمیت شناختن دولتی بنام اسرائیل میزدند و "مبارزه" در حدود خودگردانی (داشتن شهردار فلسطینی و امثالهم) را در نوار غزه و کرانه غربی هدایت میکردند. این افراد عموماً به "حزب کمونیست فلسطین" وابسته به شوروی، سرمایه داران مرتبط با اردن یا نیروهای اخوان المسلمین مصر مربوط میشوند. در سالهای رشد روحیه تسلیم طلبی (بالاخص بعد از جنگ بیروت در سال ۱۹۸۲) اینها در کرانه غربی از پایه گسترده ای برخوردار شدند و مواضعی را در ساف بدست آوردند. و این بویژه مصادف بود با اعلام آشکار استراتژی فشار بر امپریال - لیستها جهت دستیابی به تشکیل دولت کوچک فلسطین در بخشی از مناطق اشغالی از سوی ساف. با اتکاء به این سازشکاران و روحیه سازشکارانه و یأس غالب بود که دولت اسرائیل طی چند سال اخیر باد به غیغب میانداخت و مدعی میشد که مردم فلسطین اشغالی را خفتی کرده و به زندگی آرام تحت سلطه اشغالگران و ادارشان ساخته است. اما دلاوران جوان فلسطین هم کاسه کوزه اسرائیل را بهم ریختند و هم سازشکاران را. اینها برخلاف پدرانشان ترسی بدل راه ندیدند و مانند آنان در پی مصالحه با اسرائیلیها نیستند. نگاهشان رعه بر اندام سرباز اسرائیلی میاندازد و شاخ به شاخ صهیونیستها سائیدن برایشان افتخاری بزرگ محسوب میشود. اینها علیه ساف و تمام رهبرانی که بدنبال قطعه زمینی میکردند تا بر آن حاکمیت خود را برپا داشته و در عوض به حامی نظام امپریالیستی بدل شوند قیام کرده اند. اینها نابودی اسرائیل و بر پائی دنیائی نو بر ویرانه های کهنه را میخواهند. اینان رهبران سازشکار و بورژواکمیرادور جنبش فلسطین را جاق و چلهای "انقلاب کادیلاکی" لقب داده اند. جنبش کنونی اینان گسستی است از نحوه مبارزه و اعتراضی که رهبران سنتی جنبش فلسطین همواره خواستارش بودند.

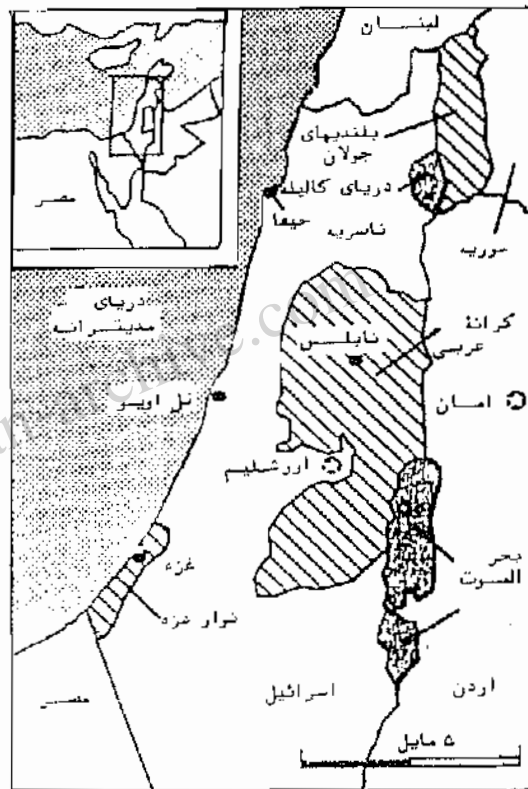
## اعتراقات بله سموسهبال امپر بالهست

قانون ارزش کار میکنند و از طریق فعالیت تولیدی این کلکتیوها ارزش اضافه از قبیل استثمار کارگران شوروی استخراج میکرده. آن "امتیازاتی" هم که توسط تسلاوسکایا و از طریق سیستم خدمات اجتماعی به نوده تحت استثمار اینکشور تعلق میگیرد اساساً تفاوتی با خدمات اجتماعی (حق بازنشستگی، خدمات درمانی، مسکن و امثالهم) موجود در کشورهای امپریالیستی غرب ندارد. هزینه این خدمات در واقع توسط بخشی از ارزش اضافه کل تولیدشده در جامعه و نیز از قبل مافوق سودهای امپریالیستی استخراج شده از کشورهای تحت سلطه تأمین میشود.

"سوسیالیسم" مورد نظر تسلاوسکایا ("سوسیالیسم با احتساب هزینه") نه تنها در مضمون سرمایه داری امپریالیستیست، بلکه در شکل هم تفاوت چندانی با اقتصادهای غرب ندارد. در شوروی نگاهها - در اشکال کلکتیو، وزارتخانه و امثالهم - خودشان سرمایه گذاری کرده و هزینه ها بیای خودشان است. در غرب نیز دولت بمثابة یک نهاد وارد عرصه سرمایه گذاری استراتژیک میشود و البته در تعیین قیمتها و دستمزدها نقش بازی میکند. در هر دو این جوامع، مناسبات این نهادها با یکدیگر و با دولت، همان مناسبات میان واحدهای سرمایه ای مجزا در یک ساختار بهم پیوسته اقتصاد امپریالیستی است. نکته اینجاست که سرمایه های متمرکز مالی شوروی که ریشه ملی واحد دارند منافع خود را در شرایطی به بهترین وجه برآورده می - بکنند که "ارمهای عمده اقتصادی در دست دولت باشد." این امر بدون شك با شرایط تاریخی شکل گیری و انسجام سرمایه داری امپریالیستی شوروی، و الزامات کنونی این قدرت امپریالیستی در رقابت جهانی با بلوک غرب سرکردگی آمریکا در ارتباط است. اگر هم تغییراتی در این ساختار باید پدید آید تنها بدان خاطر است که حکام کرملین بدنبال بیرون کشیدن اقتصاد از رکود و تحرك بخشی به آن از طریق تخصیص سرمایه گذاریها در عرصه های معین با بازده سریعتر و بیشتر و تحدید یا دست کشیدن از عرصه های کم بازده هستند. این تغییرات طبق بحث تئوریهیهای اقتصادی شوروی میتواند شکلی از "خصوصی کردن برخی مؤسسات" یا ایجاد نگاههای جدید خصوصی در کنار نهادهای سرمایه داری دولتی موجود باشد. این بسیار شبیه سیاست خصوصی کردن بسیاری از نگاههای دولتی در کشورهای اروپا میباشد که امروز در جریان است. هدف کلی حکام شوروی از این اقدامات پاسخگویی به نیازهای میرم سرکرده بلوک جنگی شرق در جریان جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است.

این بمعنای شکستن مرزهای قراردادی مقاومت است که همواره توسط این نارهبران ترسیم میشد. بهمین دلیل است که رهبری سنتی جنبش فلسطین در برابر اوضاع نوین دستیاچه گشته است. تعلقات طبقاتی بورژوازی این رهبری و عقیده ها و شکستهای جنبش فلسطین که عمدتاً ناشی از این رهبری و خط سیاسی - ایدئولوژیک بورژوازی آن بوده است، آنان را به اجساد متحرکی بدل ساخته که بر دوش انقلاب فلسطین سنگینی میکنند. شورش علیه این رهبری، سنت شکنی متهوران است که به پیشرفت انقلاب شتاب و زندگی نوین میبخشد. قیومیت ساف بر جنبش فلسطین تبدیل به یک سنت شده است. این سنت مانند تارهای عنکبوتی مزاحم بدست و پای انقلاب فلسطین تنیده شده و کماکان بر خوردی واقعی، همه جانبه و قطعی با آن صورت نگرفته است. چرا که قیام اخیر هنوز خودبخودیست و شورش خودبخودی نمیتواند به نابود سازی کامل چارچوب گذشته بپردازد. اگرچه مصالح عینی آنرا فراهم میآورد اینکار محتاج رهبری پرولتریست.

سازمان آزادیبخش فلسطین در ابتدای تشکیلش بدلیل مبارزه جویی علیه اسرائیل در میان مردم فلسطین پایه گرفت. اما زمانی که دیگر بطور قطع به جریانی سازشکار بدل شد و خشم مردم را با مهارت و کارائی بسوی بیراهه های رفرمیستی (اگرچه با شکل مسلحانه آن) کانالیزه نموده، اتکا به سنت شدن خود و اعتبارات انقلابی سابقش و چهره نمائیهای رادیکال در مقابل نوده، نفوذ خود را تداوم بخشید. اینکه چرا چنین جریاناتی علیرغم آشکار شدن نسبی ضدیتشان با انقلاب قادر میشوند برای مدت زمانی طولانی پایه خود را در بین ستمدیدگان حفظ کنند،



ریشه در جامعه طبقاتی و عمق و سرسختی نیروی عادت دارد. توده مردم (بالاخص نسل گذشته) در دورانی "عادی" بسختی توان بریدن از ساختار و نظم موجود (خواه نظم دولت باشد، خواه نظم رفزار شده توسط ارتش یا سازمان سنتی مقاومت) را دارند. بهمین جهت است که ارتش - انقلابی بواسطه انقلابی بودنش طی یکدوره موفقی به پایه گیری توده ای میشود، ولی بعد از انحطاط و بالاخص در شرایط افت جنبش نیز میتواند پشتیبانی توده ای خود را برای مدتی حفظ کند. سیر تکوین عینی امکان بیداری را پدید میآورد و آنگاه بالاخص این نسل جوان است که قادر به دیدن بنیست ایدئولوژیها، نیروهای سیاسی و ارتشهای سنتی میشود.

درک ضرورت و لزوم کسب کامل از هر آنچه ضدانقلابیست با کسب آگاهی ممکن میگردد و اعتلاء انقلابی بهترین و معجزه آسازترین زمینه عینی برای اینکار را فراهم میکند. همانطور که نسل جوان برای زدن جرقه آغاز اعتلاء انقلابی در صف اول قرار دارد، در بریدن از سنتن و محافظه کاری نیز معمولاً پرچمدار شورش است. اما این شورش علیه کهنه، بدون فلسفه انقلابی - مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه - دون راه به نوبه شکل گیری رهبری نوین نخواهد برد و مسلماً تجربه تلخ شکست و سرخوردگی دوباره تکرار خواهد شد. همانگونه که شکل دمی و ایجاد نیروی پیشاهنگ و قدرتمند ساختن آن در اوضاع ثبات ارتجاع برای کمونیستهای اصیل امری دشوار (اما ممکن) است، در شرایط سلطه و نفوذ یک جریان سیاسی بورژوازی در میان توده های مردم نیز اینکار مشکل میباشد. اما تاریخ بارها و بارها نشان داده نه آن ثبات پایدار میماند

## اعترافات یک سوسپال امپریالیست

سؤال: آیا این - سوسپالیسم با احتساب هزینه - بمعنای افزایش قیمت چیزهای نظیر خوراک و مسکن است که ستأشامل سوسپال میشوند؟

جواب: بله دقیقاً چنین است. قیمتها میباید تا سطح هزینه واقعی افزایش یابند. یک کیلوگرم گوشت حدوداً ۴ تا ۵ روپل هزینه تولید بر میدارد، اما به ۲ روپل فروخته میشود. از لحاظ اقتصادی این امر غیرقابل قبول است. ما کمبود گوشت داریم، اما از جیب خود ۲ یا ۳ روپل به مردم میدهم تا گوشت بخرند. البته افزایش قیمتها بایضا اقداماتی دیگر همراه شوند. دستمزدها باید افزایش یابند. بدین طریق سطح زندگی تغییری نخواهد کرد.

سؤال: آیا این امور به بیکاری یا منهدم شدن بارفرمهاست. قانون اساسی ما حق کار را تضمین کرده است؛ و هیچکس در پی انقاع این حق نیست. برای هیچکس قابل درک نیست اگر ما از کاری سر باز زنیم که خودمان طی سالها بعنوان بزرگترین دستاورد سوسپالیسم تبلیغش کرده ایم. از سوی دیگر، سوسپالیسم با احتساب هزینه، نگاهها را تحریک میکند که با تعداد کمتری کارگر تولید کنند و از شرفیه که فقط حکم مزاحم دارند خلاص شوند. ما باید برای این موضوع آماده شویم. میتوانیم ایندسته کارگران را به نقاطی بفرستیم که کمبود کار وجود دارد، مثلاً به بخش خدمات. میتوانیم یک سیستم آموزش حرفه‌ای درست کنیم و.....

چرتکه تسلوسکایا بر محور قانون آوزش و فرماندهی سود میچرخد و به هیچکس رحم نمیکند. تورم بالا خواهد گرفت چرا که بورژوازی حاکم در کبر بحران است و اقتصاد میلند ریزه و منافع استراتژیکی در دوره تدارک برای جنگ جهانی، اختصاص هر چه بیشتر منابع و سرمایه گذاریها را به این بخش طلب میکند. رکود در دیگر بخشهای اقتصادی - از جمله مواد مصرفی و کالاهای اولیه - نتیجه ناکریر جهت گیری اقتصاد شورویست. تسلوسکایا به خشک مغزی ماری آنتوانت نیست که زمانی گفته بود "اگر مردم نان ندارند بخورند، می توانند بجایش شیرینی بخورند". تسلوسکایا سوسپال امپریالیست میگوید، اگر گوشت یا گندم کم است، مردم میتوانند کلامکهای هسته ای نوش جان کنند! سوسپال بی سوسپال دولت نباید از "جیب خود" بخشی از هزینه تولید مایحتاج عمومی را بپردازد! این حرفها معنایشی جز آن ندارد که توده تحت ستم و استثمار بقیه در صفا مقابل

## فلسطین پیاپی خیزش!

و نه این سلسله و نفوذ. سیر تکوین اوضاع عینی بایه‌های چنین ثبات و سلطه‌ای را بلرزه میافکند. و فاجعه زمانیت که در دوران سختیها، کمونیستهای اصیل نیز تن به سنت دهند و بجای ساختن ذره ذره نیروی پیشاهنگ بر بستر سازمان دادن انقلاب، در جریان سیاسی غالب و مرسوم حل شوند. این دقیقاً همان فاجعه‌ایست که بر کمونیستهای فلسطین گذشت است. بنابراین تعجب آور نیست اگر در اوضاع انقلابی امروز و بصحنه آمدن نسلی که از محافظه‌کاری و انفعال و روحیه شکست بدور است، در اوضاعی که ورشکستگی سنتها آشکار شده و عالیترین فرصتها سرای رشد و تحکیم رهبری پرولتاریا فراهم آمده، از نیروی پیشاهنگ پرولتری - ولو با کمی ناچیز - نشانی نمی‌یابیم. پیشاهنگی که مسئولیت هدایت آگاهانه این خشم و غیظ انقلابی را بسوی انقلابی بیروزه مند بدوش بگیرد و از ائتلاف نسل دیگری از انقلاب سمانعت بعمل آورد. نسلی جان برکف به میدان آمده اما هنوز حتی یک جمعیتی علمی از تاریخچه مبارزات، شکستها و پیروزیهای این خلق ستندیده که مدتها انقلابیون و خلقهای ستندیده سراسر جهان را با آتش نبرد خویش ملهم میساخت در اختیار ندارد تا پیروانش بتوانند با اتکا به آن، راه آینده را بدرستی ترسیم کنند.

چاره‌جوییهای امپریالیستی در برابر خیزش امپریالیستها بخوبی بخطر انقلاب فلسطین و خیزش کنونی آگاهند. آنها میدانند که اگر این انقلاب پایگیرد، حداقل تمام جهان عرب را به آتش خواهد کشید، بهمین خاطر با جدیت در پی "کنترل بحران" هستند. اقداماتی فوری که از سوی آنان آغاز شده بقصد وقت خریدن است. امپریالیستهای غربی و سازمان ملل با جنجال به محکوم ساختن "شدت عمل" اسرائیل در برخورد به قیامگران فلسطین برخاستند و دبیرکل سازمان ملل نیز نماینده‌ای را سرپا برای "دلجویی" از مردم نوار غزه و کرانه غربی و "سرزشت" اسرائیلیها به آنجا گسیل داشت. کابینه ریکان که درست قبل از آغاز خیزشها تصمیم به بستن دفاتر ساف در آمریکا گرفته بود، سرپا "سرپیچی" شخص رئیس جمهور از این تصمیم روبرو شد که لزوم بازنگاهداشتن دفاتر ساف را مصلحت میسود! مطبوعات امپریالیستی که چندی پیش وقیحانه لقب "ملت تروریست" به فلسطینیها داده بودند، اینک دم از لزوم به رسمیت شناختن "حق تعیین سرنوشت" خلق فلسطین میزنند و "دلسوزانه" به آنها رهنمود "مبارزاتی" میدهند. این "دلسوزیها" حرف لئین را بیاد میاورند که وعده‌های رفرم در لحظات تاریخی ضعیف و زبونی ارتجاع فقط یک هدف را دنبال میکنند: "تسکین بخشیدن به ناآرامی توده، مجبور کردن طبقه انقلابی به دست کشیدن یا حداقل شل کردن مبارزه‌اش". مارک هلر یک متخصص امپریالیستی امور فلسطین چنین نصیحتی میکند: "تا زمانیکه فلسطینیها به ترسیم نمایی از آینده که واقعیت اسرائیل هم در آن جای داشته باشد نپردازند، تظاهراتیاشان از جانب بخش اعظم اسرائیلیها پاسخ معنی‌داری دریافت نخواهد کرد." حال آنکه انقلاب فلسطین نه تنها خواهان دریافت پاسخ معنی‌دار این بخش عظیم اسرائیلی نیست، بلکه میخواهد و باید این بخش عظیم را به‌مراه دولتس سرنگون کند. هفته‌نامه آلمانی اشپیکل نیز نصایح (سوم) دیگری را ارائه میدهد و خطاب به عرفات (و در واقع به جوانان فلسطینی) میگوید: "از نظر نظامی، مقاومت عربی دورنمای روشنی ندارد. جوانان فلسطینی نیز به تنهایی قادر به بیرون راندن ارتست اسرائیل از نوار غزه نیستند. ... ضمناً این قیام از نظر سیاسی هم ایزوله است - !! - ... برای آنکه مقاومت در مناطق اشغالی با موفقیت سازماندهی شود شما به یک پشت جبهه و یک قدرت پشتیبان نیاز دارید، چیزی که در حال حاضر فاقدش هستید. کشورهای عربی نیز شما را در این مبارزه تنها گذاشته‌اند. ... شما در شرایطی به این اهداف دست می‌یابید که آمریکا، اسرائیل وابسته بخود را تحت فشار قرار دهد. ... این مقاومت برانگیز بیشتر از سوی بنیادگرایان اسلامی سازماندهی میشود. ... شمعون پرز پیشنهاد تخلیه نظامی نوار غزه را کرده است. ... و در پایان عاجزانه از عرفات میپرسد: "آیا این خشم ادامه خواهد یافت و شدیدتر خواهد شد؟ یا اینکه اوضاع دوباره آرام خواهد گشت؟" (اشپیکل) این حرفها بدین معناست که: شما سرزمین ندارید، پس این دول عربی هستند که باید به شما پایگاه و پول و استراحتگاه بدهند، پس باید روابط حسنه‌ای با آنها داشته باشید و بفکر سرنگون کردنشان نیافتید. از نظر نظامی هم دیده‌ایم که این دولتها در مقابل اسرائیل هزاران در آمدند چه برسد به شما. بنابراین باید سراغ یک پشتیبان بین‌المللی بروید و در این مورد آمریکا بهترین است. چون اوست که اسرائیل را ساخته و پرداخته و اگر بتوانید نظرش را جلب کنید میتواند بر اسرائیل فشار بگذارد! از سوی دیگر، خط شورویها نیز در قبال جنبش فلسطین نظیر غرب است: همه این حرفها درست است، اما کسی که میتواند پشتیبان بین‌المللی شما باشد من هستم، نه آمریکا. بیایید و اهرم دست من در رقابتها با آمریکا باشید تا در بده و بستنهایم با بلوک غرب "منافع" شما را هم در نظر بگیرم.

تمایل امپریالیستهای غربی آنست که خیزش فعلی را فرسوده ساخته و با پیدا کردن امرم - هائی در میان فلسطینیها روحیه نضج‌یافته انقلابی را کنترل و منحرف کنند. و پس از خواباندن

## اعترافات یک سوسیالیست امپریالیست

شوروی باید کمر بندها را سفت کند و توقعاتش از زندگی را پائین آورد بدین صورت هزینه بازتولید نیروی کار کاهش می‌یابد. اما ثور - پسین اصلاحات گورباچف بلافاصله با فریبکاران وعده میدهد که در عوض، دستمزدها را افزایش خواهیم داد. کیست که نداند طبق قانون ارزش حاکم بر "سوسیالیسم با احتساب هزینه" بهر حال سطح دستمزدها بطور صوری افزوده خواهد شد، اما در مقام مقایسه با نرخ تورم، نرخ دستمزدها نزولی خواهد بود. همانطور که تسلاوسکایا خود اعتراف کرده، می‌خواهند "۳ یا ۴ روبلی" که تسلاوسکایا از "جیب خود" به مردم میدادند را دیگر نپردازند.

بعلاوه، مسئله بیکاری بمشابه جزئی تفکیک ناپذیر و برخاسته از نظام سرمایه - داری نیز چنان با حدت و شدت در جامعه طرح شده که عوامفریبان سوسیالیست را توان انکار آن نیست. آنچه - سورژوازی شوروی با تکیه به امکانات اقتصادی و شتاب الزامی و ممکن چرخهای اقتصادش در او اخر دهه ۶۰ و سراسر دهه ۷۰ بعنوان "بزرگترین دستاورد سوسیالیسم" بخورد کارگران و اقشار زحمتکش این کشور میداد، زیر علامت سؤال رفته است. "بزرگترین دستاورد" بمفهوم حق استعمار شدن برای همه، بناگزیر میبایست با تشکیل ارتش ذخیره کار متشکل از اقشار بیکار شده، حاشیه تولید و یا شاغلین کاذب همراه میشد و شد. در واقع حرفهای تسلاوسکایا هشداری پیشگیرانه نیست، بلکه اعتراف به وجود پروسه ایست که آغاز شده است. بخش مهمی از آنچه تسلاوسکایا "مزاحم" مینامد را زنان کارگر شوروی تشکیل میدهند. و بی جهت نیست که سورژوازی حاکم شوروی تبلیغات گسترده ای برای بازگرداندن زنان به "مکان شایسته آنان" (یعنی "به آغوش خانواده و پرداختن به امر خطیر و اساسی بچه داری")، آنطور که گورباچف خود میگوید، برآه انداخته است. این قانون ارزش و حرکت ذاتی سرمایه بدنسبال توسعه و حداکثر سود است که بنگاهها را در غرب امپریالیست یا شرق سوسیالیست - امپریالیستی به بیکار کردن تحریک میکند تا تعداد کمتری کارگر را درگیر تولید کنند و بقیه را به اردوی ذخیره کار برانند. "راه حل" های پیشنهادی تسلاوسکایا هیچ نیست مگر اشکال و رسمیت یافته و دیرپای بیکاری درجهان امپریالیستی. ایجاد شغل های کاذب در بخش خدمات، ایجاد سیستم آموزش حرفه ای (سرگرم کردن موقت بیکاران در کلاسهای حرفه ای بدون آتیه) همراه با وعده ایجاد بخشهای جدید تولیدی (پروژه های نامشخص گوناگون) - چسه در گذشته و چه در حال حاضر در سراسر جهان امپریالیستی رایج است. چرا که سورژوازی امپریالیستی شوروی به ارتش ذخیره کار نیاز

آن به انتقام جوشی وحشیانه دست زنند. بازار ارائه "راه حل های سیاسی" در محافل تحلیل گر امپریالیستی جهت دستیابی به هدف فوق بسیار داغ است. صحبت از آن مبرود که اردن را همان فلسطین بخوانند و کرانه غربی را نیز به آن وصل نمایند. ملک حسین بمشابه شاه ایران سرزمین باقی بماند و همه فلسطینیها به آنجا منتقل شوند. در مقابل، عده ای مطرح میکنند که این طرح میتواند به قیمت ناج و نذخت ملک حسین تمام شود. برخی نیز بحث اعطای "خودگردانی" به مناطق غزه و کرانه غربی را پیش میکشند. سیاست مورد علاقه دولت اسرائیل در این مورد عبارتست از یک "جایجائی عظیم" و "انتقال" جمعیت فلسطینی اسرائیل به کشورهای عربی انکار تا بحال کاری غیر از این کرده اند.

عجز امپریالیسم و ارتجاع در "کنترول بحران" فلسطین و عدم کارکرد این مرکزگی و کشور - سازی امپریالیستی در بعد از جنگ جهانی دوم، در همه این بحثها مشهود است. واقعیت آن است که در غیاب یک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان، کشور سازی دوباره برای قدرتهای امپریالیستی تقریباً امکان ناپذیر است. البته در غیاب جنگ امپریالیستی یک عامل دیگر وجود دارد که میتواند این احکام امپریالیستی (کشور سازیهای متعاقب جنگ دوم) را واژگون سازد: انقلاب تحت رهبری پرولتاریای فلسطین و در رأس آن حزب پیشاهنگش که منجر به نابودی اسرائیل و برقراری حاکمیت دمکراتیک خلق بر رهبری پرولتاریا گردد!

از میان جاورچنگال ها، صدای لرزان عرفات هم بگوش میرسد که با "واقع بینی" به ارائه یک "راه حل قابل دسترس" میپردازد. او میگوید: "... من بدینوسیله از اسرائیل میخواهم که همه مناطق اشغال شده در سال ۱۹۶۷ و نیز ارتفاعات جولان تحت کنترول بین المللی قرار کیسرد، حمایت بین المللی تحت پوشش آتوریت دیرکل سازمان ملل و حفاظت نیروهای پاسدار صلح این سازمان. این میتواند راهی باشد که بعدها به یک راه حل پایاپای با اسرائیل بیانجامد. - تشکر خود را از آقای شیراک نخست وزیر هم ابراز داشتم، چون وی نیز تقاضای ارسال نیرو - های پاسدار صلح را نموده تا توده های نوار غزه و غرب اردن را در برابر سربازان اسرائیلی حمایت کنند." (اشیکیل) عرفات در برخورد به بحران حتی نمیخواهد یک گام فراتر از چارچوب حفظ نظم امپریالیستی برود. او بدنبال "حل قسمی" بحران و در واقع در پی تخفیف تضادهای ملی - اتی است. عرفات بطور قطع صدای مردم انقلابی فلسطین را شنیده است که با بانگی عظیم فریاد میزنند: ما خواهان نابودی موجودیت اسرائیل هستیم. صلحی در کار نبوده و نیست که حالا بخواهیم کسانی به "پاسداری" از آن بپردازند. تن دادن به "صلح" تحت حفاظت "نیروهای پاسدار صلح" یعنی یکبار دیگر فروختن انقلاب فلسطین به امپریالیستها و دست شستن از راه واقعی - رهائی. اما عرفات خود را به کوی میزند چرا که ادامه و تصیق این امواج انقلابی منافع طبقاتی و سلطه وی بر جنبش فلسطین را بزیبر ضربه میدهد و راه را بروی ظهور یک کمونیستی متکی به انترناسیونالیسم پرولتری میکشاید.

انقلاب فلسطین بخشی از انقلاب جهانی موجودیت اسرائیل مستقیماً به منافع ملی آمریکا وابسته است و این کشور در واقع نقشی محوری را در منافع خاورمیانه ای یانکیها بازی میکند. بگفته یکی از نویسندگان سورژوازی "بدون اسرائیل، آمریکا در خاورمیانه هیچ چیزی برای معامله کردن ندارد." برای حفظ موجودیت اسرائیل شانله میلیاردها دلار از سوی امپریالیسم آمریکا به این کشور سرازیر میشود. فشار بر دول مرتجع عرب برای تحکیم بندهای آشکار و پنهانشان با دولت اسرائیل بخشی از سیاست استحکام و ثبات بخشیدن به این پایگاه مهم آمریکا در خاورمیانه بوده است (و این در حالی است که این بندها و ارتباطات خود عوامل برهم زننده ثبات دول مرتجع عرب که به آمریکا وابسته میباشدند نیز هستند). اما علیرغم همه این تلاشها، اسرائیل مرکز به پایگاهی مضمون از خطر تبدیل نشد. سیاست سرکوب و خنثی سازی جنبش فلسطین توسط دول مرتجع عرب به اجراء گذاشته شد. پس از نفوذ و محبوبیت جنبش رهاثیبخش فلسطین در میان توده های عرب لبنان را مجبور ساخت که دو عین سرکوب و خنثی سازی جنبش ماسک حمایت از مبارزات مردم فلسطین را نیز بر چهره داشته باشند. در جریان تحولات این جنبش، بخش مهمی از مقاومت فلسطین تن به سازش و تسلیم در برابر امپریالیستها و سیاستهای خنثی سازی داد و آرمانهای برحق خلق فلسطین را وجه المصلحه با دشمنان قرار داد. بخشی از رهبری سنتی جنبش فلسطین به اهرمی در دست امپریالیستها غربی بدل شد و بخشی دیگر به اهرم نیازهای امپریالیسم شوروی و مبلغ خیانتهای این قدرت سوسیالیست به جنبش فلسطین. هر دو اینها بطور اسف انگیزی جنبش رها - ثیبخش خلق فلسطین را به تابعی از رقابت میان امپریالیستها با سوسیالیستها و نیاز - های دول عرب تبدیل کردند. اما مبارزه رهاثیبخش مردم فلسطین هیچگاه خاموش نشد و از دل سرکوبها و خیانتها سر برون آورد. هر بار که امپریالیستها و دول مرتجع عرب بیای برگزاری مجلس فاتحه خوانی این جنبش رفته اند، مانند سمندری از خاکستر خویش سر برکشیده است: بدنبال کارزار انهدام و قلع و قمع فلسطینیها توسط ملک حسین در سال ۱۹۷۱ که به سپتامبر سپاه معروف شد، بدنبال حملات سبعانه نیروهای فالانژ لبنان با حمایت اسرائیل و سوریه به فلسطینیهای ساکن لبنان (در تل الزعتر) ۱۹۷۶، بدنبال جنگ بیروت سال ۱۹۸۲، اقدامات جنا -

## فلسطین بیا پیخیزد!

بنسکارانه اسرائیل، سوریه، نیروهای بنیادگرای اسلامی لبنان و نیروهای نظامی آمریکا و فرانسه و دیگر امپریالیستها که تحت نام نیروهای پاسدار صلح در بیروت مستقر بودند، ...  
امپریالیستها با آواره کردن خلق فلسطین و پراکنده ساختنش در کشورهای مختلف عربی قصد محدود ساختن انقلاب فلسطین را داشتند، حال آنکه بدین ترتیب دامنه این انقلاب گسترش یافت و به جزء مهمی از انقلاب در کشورهای خاورمیانه بدل گشت. تعمیق انقلاب فلسطین به ناکزیر آتش انقلاب را در اکثر کشورهای خاورمیانه شعله ور خواهد ساخت. بدلیل همین جایگاه است که خیزش کنونی نوار غزه و کرانه غربی در ابعادی جهانی انعکاس می یابد. اما این خیزش قدرتمند هر قدر هم که ضرباتی جدی بر پیکر اسرائیل وارد آورد و هر اندازه که دول مرتجع عرب و نارهبان جنبش فلسطین را تحت فشار قرار دهد و بزحمت اندازه بخودی خود و در چارچوب کنونی به اهداف و آرمانهای انقلاب فلسطین جامه عمل نخواهد پوشاند. مسلماً اکنون توده های زحمتکش فلسطین از نظر آگاهی با روزهای ماقبل خیزش فرسنگها فاصله دارند، اما تا زمانیکه سلاح برکف نگیرند و قدرت کهنه را سرنگون نسازند و کار خلاصی از سلطه دولت اسرائیل و امپریالیسم را با استقرار یک دولت انقلابی برهبری پرولتاریای انترنات-سیونالیست در فلسطین اشغالی و حتی فراتر از آن، بانجام نرسانند، امپریالیستها و مرتجعین بهر طریق ممکن دوباره قدرت خونین خود را تحکیم کرده و به انتقام جویی سبعانه از خلق فلسطین و همه توده های عرب منطقه برخوامند خاست. بنابراین نکته مرکزی در ارتباط با خیزش کنونی از دیدگاه کمونیستها عبارت از آن است که عریان شدن ورشکستگی بیرامه های سابق و ظهور نسل نوین انقلاب بر بستر یک اوضاع انقلابی، شرایطی بس مطلوب برای برپائی یک ح-زب کمونیست انترناسیونالیست متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون فراهم ساخته است. این وظیفه جنبش بین المللی کمونیستی و بالاخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که بنظهور چنین حزبی یاری رساند. حزبی که از طریق پیشبرد جنگ درازمدت خلق در رأس خیزشها قرار گرفته و بسوی پیروزی رهنمونشان سازد.

(۱) "سامریه و جودیه" نامی است که صهیونیستها به کرانه غربی رود اردن داده اند و این نقطه را بخشی از "سرزمین موعود قوم یهود" میدانند. در سال ۱۹۷۹ یکین نخست وزیر وقت اسرائیل، فیل از سفر به آمریکا برای عقد قرارداد کتب دیوید با انورسادات، اعلام کرده شهرکهای مهاجر-نشین بیشتری در "سامریه و جودیه" خواهیم ساخت و یهودیان بیشتری را در آنجا ساکن خواهیم داد.  
(۲) امپریالیستها و دول مرتجع عرب برای تحمیل موجودیت اسرائیل به خلقهای ستمدیده خاورمیانه آنرا یک "واقعیت غیرقابل انکار زندگی" میدانند. این عبارت در مورد شهرکهای مهاجرنشین که اسرائیل در مناطق اشغالی نوار غزه و کرانه غربی رود اردن بسایمیکند نیز بکار میرود دولت اسرائیل بر مبنای سیاست "احیاء تمام سرزمین قوم یهود" تمام ساکنان شهرکها را از متعصب ترین و فشریقترین پایه های اجتماعی خود دست چین میکند. تجاوز به سرزمینهای فلسطینی را اسرائیلیها آفرینش "واقعیات زندگی" میدانند.

(۴) "آغاز تظاهرات" - مجموعه آثار لنین به انگلیسی، جلد ۱۶ - دسامبر ۱۹۱۰.

(۵) همانجا.

(۶) "شباب" در زبان عربی بمعنای نوجوان است و اینک افراد مسن تر، جوانان انقلابی فلسطینی را با این عنوان خطاب میکنند.

(۷) سووتو، یکی از شهرکهای آفریقای جنوبی است که از مراکز اختصاصی سکونت توده های سیاه میباشد.

(۲) کلدامایرنخست وزیر اسبق اسرائیل در سال ۱۹۶۹ (۱۹ سال پیش) گفت "فلسطینیها وجود خارجی نداشتند". این حرف دو سال بعد از اشغال کرانه غربی رود اردن و نوار غزه گفته شد. در آن موقع جوانان انقلابی امروز فلسطینی ساکن نوار غزه و کرانه غربی دنیا نیامده یا کودکانی خردسال پیش نبودند. کلدامایر رهبر حزب کار اسرائیل (حزب برادر سوسیال دمکراتهای آلمان - وپلی برانت - سوئد - حزب پالمه - و امثالهم) بود. اسحق رابین وزیر دفاع کنونی اسرائیل نیز از اعضا برجسته این حزب است.

## اعترافات یک سموسه پال امپریالیست

دارد و مجبور است این نیروی ضروری را بیا یک زندگی زیر استخوان زنده نگاه دارد. برخلاف سطه بازبهای ثورریسینهای اقتصادی شوروی این مسئله بهیچوجه پیچیده نبوده بلکه بسیار هم واضح و ساده است: این کارکرد قانونین سرمایه داریست.

صاحبه تاتیانا تسلاو -  
سکایا یک سند افشاکرانه از ماهیت پلیس سرمایه داری امپریالیستی شورویست. این سند تأییدی هزارباره بر احکام و تحلیلهای علمی پرولتاریای بین المللی در مورد شوروی کنونیست که بدنهای کودتای خروشچف در میانه دهه ۱۹۵۰ از کشوری سوسیالیستی به کشوری سرمایه-

## بیان سربداران

بیاد رفتائی که در اسفند ماه ۱۳۶۵ در راه آرمانهای پرولتری جان باختند.

در آستانه روینی

- پیروز و استوار -

با بانگ پرصلابت بیداری بسیار روئید.

پیچید و پاکرفت و تناور شد.

بر شاخه های سرکش خونینش

بنشست سرح عنجه آگاهی.

توفید خشم - شعله کشان خشم -

کوبید رعد - طبل زنان رعد -

بارید اسر - مویه کنان ابر -

باران تند صاعقه شد جاری.

از خاک پرشکاف تیره دیروز

در گوشه ای ز جنگل پابرجا،

روئید و پاکرفت و تناور شد

در آستانه رویش فردا.

۲۵ اسفندماه ۶۵

## آدرس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

BCM RIM  
LONDON WC1N 3XX, U.K.

کمکهای مالی خود را برای ما به  
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK  
SARBEDARAN  
ACC NO 27324958  
ARCHWAY BRANCH,  
LONDON, U.K.

داری تبدیل گشته است. این سند تأیید دیگری بر آموزشهای رفیق ماشوتسه دون در مورد ماهیت شوروی است.

\* محتوای "جیب خود چیست؟ ارزش اضافه استخراج شده از کارگران خود شوروی و کشور های تحت سلطه اش میباشد که به جیب دولت ایشان سرازیر شده است.

## قله‌ای که پرولتاریای جهانی فتح کرد

کند و نه آتراً تحکیم نباید. "بشکتابانسی از اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان برای این که پرولتاریا بتواند نقش رهبری کننده و قدرت دولتی را در دست خود نگاه دارد - عالیترین پرنسپ دیکتاتوریست." (جلد ۶ منتخب آثار لنین، ص ۲۲۸ چاپ روسی، بنقل از اصول لنینیسم)

حزب بلشویک بر مبنای همین ایده بود که سیاست طبقاتی و برنامه ارضی حزب در روستاها را بطور صحیح تدوین نمود و به اجسرا در آورد. در مقابل جریان‌های نیز بودند که تحت شعار "حفظ استقلال پرولتاریا" یا "جنبش خالص کارگری"، ضرورت ایجاد چنین اتحادی را نفی کرده و در مقابل آن قرار گرفتند. رفیق استالین با صراحت بسیار در مورد این انحرفات چنین اظهار نمود:

"... و آنکس هم که از انقلاب بترسد، کسی که خیال ندارد پرولتاریا را بطرف حکومت سوق دهد، مسلماً به منحدین پرولتاریا در انقلاب نیز نمیتواند علاقمند باشد" (استالین - درباره ایرزیسیون) در کشورهای تحت سلطه که توده‌های تحت ستم

و استثمار کثیری در روستاها متمرکزند و مسأله ارضی - دهقانی با حدت فوق العاده خود، ناشی می‌کند، نباید این درس و تجربه را با تسوین و اجرای یک برنامه انقلاب ارضی و ایجاد اتحاد مستحکم کارگر - دهقان (که در مرکز آن وحدت پرولتاریا با اقشار تحتانی دهقانان قرار دارد) بر محور برپائی و گسترش جنگ خلق، ایجاد مناطق آزاد شده و مقرراری قدرت سیاسی سرخ بعمل در آورد.

اکتبر نقطه عزیمتی نوین برای پرولتار - یای جهانی شد که با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی به عالیترین سطح خود رسید. تکامل ثنوری و عمل پرولتاریای آگاه در اکتبر تجلی یافت. پیروزیها و شکستها، عقبردها و پیشروی - های متعدد در مسیر طولانی و پرفراز و نشیب مبارزه طبقاتی پرولتاریا برای کمونیسم، بوقوع میبویندند. اما در طی این پروسه نقاط عطف و چرخشهای تعیین کننده ای هستند که در ابعاد جهانی، تاریخی میشوند. ثنوری و پراتیک در این نقاط به سطحی دیگر ارتقاء می‌یابد و خود پایه‌های مستحکم تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا بسطوحی عالیتر میشود. اکتبر، همانند کمون پاریس از این نقاط عطف و پایه گذار تکاملات آتی علم انقلاب پرولتاریا یعنی

مارکسیسم - لنینیسم بود. بورژوازی برخاسته از بطن جامعه سوسیال لیستی شوروی موفق شد که دیکتاتوری پرولتار - یای را در آنجا سرنگون کرده و سرمایه داری را احیاء کند و شوروی سوسیالیستی به شو روی سوسیال امپریالیستی و یکی از غدارترین دشمنان طبقه کارگر جهانی بدل گشت. اما طبقه ما در نقطه ای دیگر از جهان از این تجربه جمعیندی کرده و راه اکتبر را بیشتر گشود و به پیش رفت و به قله‌های رفیعتسری دست یافت؛ این پروسه را کمونیستهای چین و در رأس آنها رفیق مائو رهبری کردند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نقطه عزیمت نوینی را برای طبقه جهانی ما تثبیت نمود. کمون، اکتبر و انقلاب فرهنگی مسیر سرخ ما را روشن میسازند. این مسیر مارپیچی همچنان به پیش می‌رود ●

**آدرس پستی ما:**  
**S.U.I.C**  
**BOX 50079**  
**40052 GÖTEBORG**  
**SWEDEN**

تر براند. وظیفه کارگران به بحران افکندن سرمایه نیست، بگذارید اکتونیستهای مفلوک با قوانین سرمایه در این عرصه مسابقه دهند، وظیفه کارگران نابود کردن سرمایه است و برای این باید انقلاب را سازمان دهند! ●

- (۱) ریموند لوتا - "آمریکا در سراشیب"  
(۲) دیوید آلن روزنبرگ - "استراتژی اتمی آمریکا"

دوران شکست بیرون بیاید و خود را برای بیابخیزی در برابر وظایف و مشکلات پیش پای پرولتاریای بین المللی آماده کند. بهروز مقاومت و پشتکار پرولتاری، اتکاء و اعتماد به توده، مسئولیت پذیری و... را طی بیش از ده سال شرکت در مبارزه طبقاتی آگاهانه و انقلاب ایران کسب نموده بود. او میدانست که ویژگیهای برجسته و تواناییهای نه ناشی از برتریهای فردی، بلکه داده‌های یک پروسه مبارزه طبقاتی و تجربه گرانیهی نبرد انقلابیست. بهین جهت او جایگاه و نقش و دین خود به انقلاب و آرمان کمونیسم رادک میکرد. بهروز میدانست که پرورده کسوران مبارزه پرولتاریاست، از اینرو فروتنانه هر آنچه داشت در طبق اخلاص نهاد و نثار آرمانش کرد. بهروز نقشی تاریخی یافت چون رهبر دورانی تاریخی بود ●

\* رفیق بهروز غفوری (محمود دکتر) عضو کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) منتخب شورای چهارم، بود. وی در سال ۱۳۶۲ در تهران دستگیر شد و به جوش اعدام سپرده شد ●

انقلاب، سرمایه قادر خواهد بود یکبار دیگر خود را از بحران بدر آورده و سیستم ستم و استثمار نکبت آفرین خود را بازسازی کند. این دایره می‌تواند بارها و بارها تکرار شود و تا هزار سال هم بطول بیانجامد. این چیزی است که اکتونیستها از درک آن عاجزند. هیچ اعضاء اقتصادی و فتح شقهای بالاتری از حقوق باندازه حرص خود سرمایه به خورد گستری نمیتواند نرخ سود آتراً باثینتر و بیاتین -

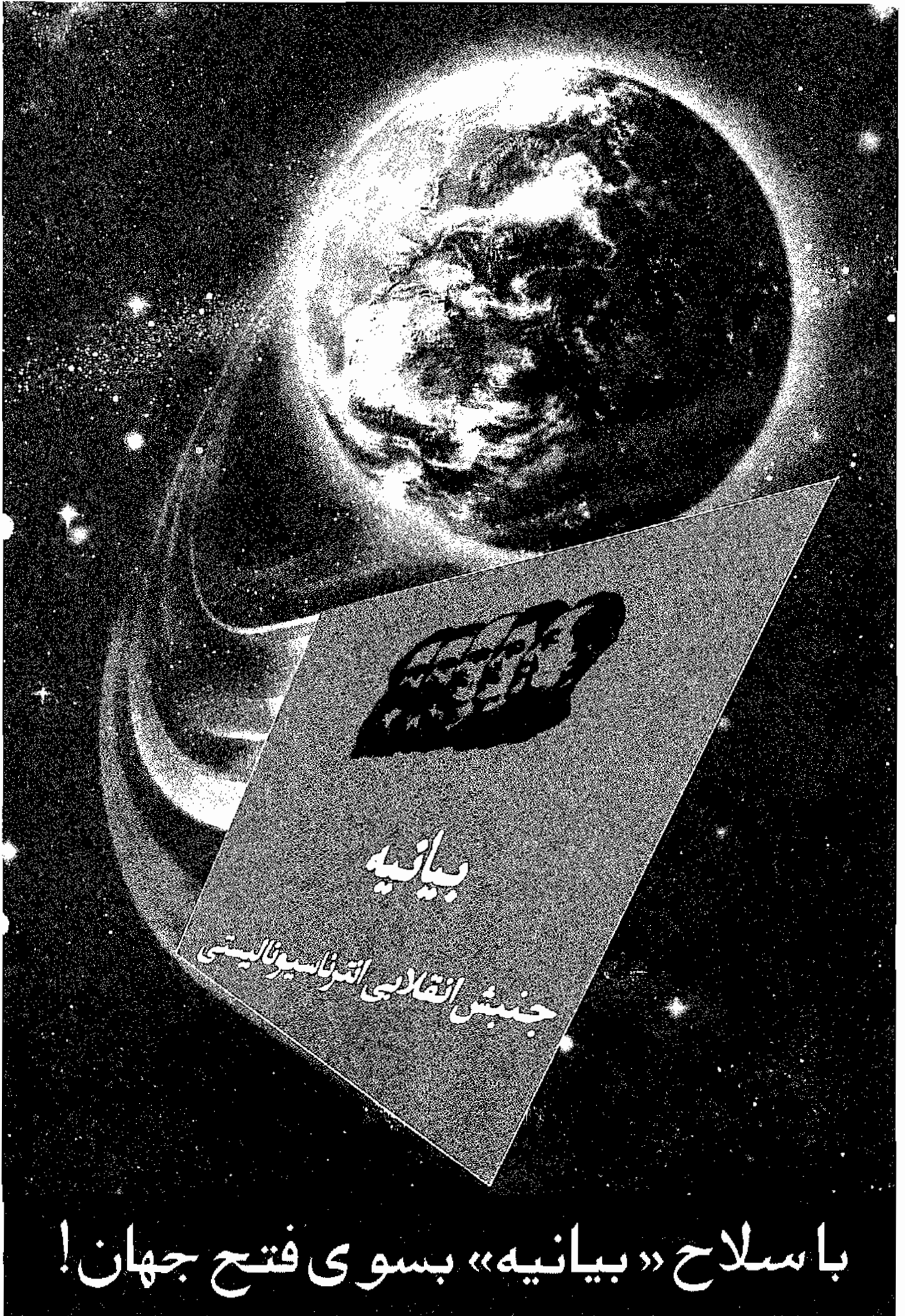
طلبی زد و در جمعیندی از خط و عمل کرد گذشته اتحادیه گامهای مؤثری برداشت. برگزازی شورای چهار در متحد ساختن و تحکیم صفوف بازماندگان سازمان در جهت راه انقلابی پرولتاریا در ایران تعیین کننده بود. شورای چهارم زمینه ساز جهشهای آتی سازمان گشت. شورای چهارم، بهروز را به عضویت کمیته رهبری برگزید. بهروز به همراه سایر رفقای رهبری بلافاصله بعد از شورا فعالیت برای عملی ساختن مصوبات و برپائی مجدد مبارزه مسلحانه تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) رفتند. دیری نپائید که بهروز در تهران دستگیر شد. او کاملاً برای عمال رژیم شناخته شده بود. بهروز این رهبر انقلابی پرولتاریا سرانجام پس از یزانو در آوردن مزدوران رژیم در دیماه ۱۳۶۲ تیرباران شد و قلب سرخ و خونینش که همواره برای کمونیسم می‌طپید از کار ایستاد.

جانباختن قهرمانان بهروز در روزهای که با سلطه امتنازع ارتجاع و تسلیم طلبی و خیانت نارهمبران رقم می‌خورد، اعتماد کمونیستها را به دگرگون ساختن اوضاع و کسبه پیروزی صدچندان ساخت. سازمان ما به پشتوانه خون چپین رهبران کمونیستی بود که توانست از

## رو سقوط امپراتوری آمریکا

زات اقتصادی هم نبیباشد. امپریالیسم باید آگاهانه سرنگون شود - تمام طبقات استثمارگر باید آگاهانه سرنگون شوند. اگرچه تضادهای ذاتی سرمایه داری زمینه عینی نابودی آتسرا فراهم میکند، اما این ضرورت فقط و فقط از طریق انقلاب پرولتاریا تحقق می‌یابد. در غیاب

رفیق بهروز فتحی، چکیده سرداران وقوع ضربات سخت رژیم جمهوری اسلامی بر دیگر سازمان ما توانست نقش مهمی در باز سازی و سازماندهی مجدد اتحادیه ایفاء کند. بهروز نه عاقبت جو بود و نه عاقبت جو. نه نان به نرخ روز میخورد و نه میتواند با افتخارات گذشته زندگی کند، یا خود را از مسیر مبارزه کنار بکشد. او از مشکلات راه هراسی بدل نداشت. بعد از ضربه بهروز نقش کلیدی سازماندهی کمیته موقت رهبری برای باز سازی سازمان داشت. او بدون داشتن هیچ تجربه ای از قبل و بدون آمادگی قبلی جهت رویارویی با چنین اوضاعی، به مقابله با مشکلات و معضلات نوین برخاست. بهروز در این دوره مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک مهمی را هدایت نمود و با بسیج سیاسی رفقای سازمان و بکارگیری شیوه‌های اصولی بمقابله با نظرات آندسته از رفقا که مخالف جمعیندی جلی از سریداران و انحرفات سازمان بودند، پرداخت. او همراه با دیگر رفقا، شورای چهارم اتحادیه کمونیستهای ایران را در بدترین شرایط ممکن برگزار کردند. بهروز در تعیین جهت گیریهای مصوبات شورای چهار نقش محوری داشت. خاطره اش در ندیدن مصوبات بیاماندنی است. شورا ضربه بسیار مهمی به روند انحلال -



باسلاح «بیانیہ» بسوی فتح جهان!